

سه جوان مسلح به بانک شهر نو حمله کردند

دلیر دورانگی پهمر سته دسر طان...

Ketabton.com



مراتب تسلیت و همدردی رئیس دولت و صدراعظم به خانواده‌های مصیبت‌زده غوریان ابلاغ گردید

قرار داد توریدیسی هزار تن شکر عقد گردید

کمک‌های همه‌جانبه جمعیت افغانی سرمایه‌داشت برای آسیب‌رسیدگان قرای روزنگ و ده‌گرمگان غوریان ادامه دارد .

سیاسگذاری خود را نسبت به همدردی و کمک‌های همه‌جانبه که به تجویز دولت جمهوری جوان افغانستان با آنها صورت گرفته ابراز کردند .

مراتب تسلیت و همدردی بنیادلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم روز ۱۴ دلو توسط والی هرات برای خانواده‌های که در جریان سیلاب تاریخی دلو در قرای روزنگ و ده‌گرمگان غوریان اطفال لسانرا از دست داده و آسیب دیده اند ابلاغ نمود .

قرار داد توریدیسی هزار تن شکر از اتحاد شوروی روز ۱۵ دلو بین ریاست تصدی شکر و نماینده‌ی وستوک اتوک شوروی در کابل عقد گردید .

در سومین مرحله توزیع معاونت‌های سره میاشت برای آسیب‌رسیدگان که روز ۱۴ دلو صورت گرفت پول نقد، البسه، بالابوش‌های مردانه، زنانه و طفلانه شامل بود .

مدیریت تبلیغات سره میاشت گفت موادی که همان روز توسط نماینده سره میاشت به ولسوالی غوریان ارسال شد شامل مسود غذایی پروتین دار و پوشاک گرم میباشد .

همچنان بر حسب هدایت رئیس دولت روز ۱۴ دلو یکمقدار دیگر مواد امدادی از طرف سرمایه‌داشت برای آسیب‌رسیدگان به آفتاب ارسال گردید .

قرار داد بنیادلی غلام حیدر رئیس انحصار شکر و بنیادلی جیاتوف نماینده وستوک اتوک امضاء کردند .

بنیادلی عبدالنواب آصفی والی هرات پس از توزیع کمک‌ها از کلینیک معاونت‌های عاجل وزارت صحت که برای وادسی امور صحتی آسیب‌دیدگان در کمپ دو پشته شروع و بکار کرده است دیدن نمود .

کمیته امداد به آسیب‌رسیدگان به‌دوام مطالعه و سروری مناطق آسیب‌زده را پوری مبتنی بر امداد مزید به آسیب‌رسیدگان به مقامات ذیصلاح ارسال نموده است .

اهالی قرای متذکره طی معروضه‌ای که به والی هرات تقدیم نمودند مراتب امتنان و

بموجب قرارداد مذکور شکر متذکره در ظرف شش‌ماه از طریق بنادر تورغندی، حیرتان و شیرخان وارد افغانستان میگردد .

د امریکی د پرمختیا اداره د کابل

پوهنتون د ځینو پوهنځیو د تعلیمی چارو په پرمختیا

استادان به له امریکا نه کابل ته او پنځه تنه استادان به له کابل نه امریکا ته مبادله شی . د تړون د لاسلیک څخه دمخه د کابل پوهنتون رییس اود امریکا لوی سفیر دوینا په ترڅ کې ددغه تړون لاسلیک چه په فرهنگي ساحه کې د امریکا د متحدو ایالاتو او د افغانستان د جمهوریت تر مینځ لمری تړون دی ددواړو هیوادو تر مینځ دښو مناسباتو د لاینځنیت په لاره کې یو گام و باله .

کښنی مرسته کوی

د امریکا د پرمختیا اداره د کابل پوهنتون د انجنیري، کرهڼي، ښوونې او روزنې د پوهنځیو په تعلیمی چارو کې د پرمختیا کوی د پاره د څه ناڅه درې ملیونو ډالرو مرسته کوی .

دغه تړون له مخی د امریکا حکومت ددویو کلونو د پاره په کال کې څه ناڅه د پنځه شپيته زرو ډالرو تعلیمی لوازم لکه د لابراتوارونو او نورو سامان او آلات او دغه راز یو ویشتمسکالر شپونه دغو پوهنځیو ته ورکوی . دغه راز ددغه موده کې په کال کې نه‌تنه

پدغی همکاری پوری مربوط تړون د پنځشنبی په ورځ تر غرمی دمخه د کابل پوهنتون د رئیس داکتر محمد حیدر او په کابل کې د امریکا د لوی سفیر بنیادلی ایلیو تر مینځ لاسلیک او مبادله شو .

د دولتی مطابعو سینما پرانیستل شوه

په هیواد د جمهوري نظم د ټینګیدو د فلم په ښودلو سره د دولتی مطبعی سینما د سلواغی ۱۹ ورځ سهار په نېه نیمو بجو پرانیستل شوه . د اطلاعاتو او کلتور وزیر پوهاند داکتر نوین د سینما د پرانیستلو په دمراسمو کې و ویل د اطلاعاتو او کلتور وزارت غواړی د نورو فروری آسانتیا په څنګ کې د مامورینو او کارینګرو د پاره د ساتیري وسایل هم برابر کړی . د اطلاعاتو او کلتور وزیر د دولتی مطابعو د سینما پرانیستل د مامورینو او کارینګرو د پاره چه د اطلاعاتی او تعلیمی وسایلو د چاپ او خپرولو په خدمت بوخت دی د ساعت تیری یوه گټوره وسیله وبلله .

د دولتی مطابعو د ریاست اداری مرستیال بنیادلی محمد حکیم ناغزی د دولتی مطابعو ما-مورینو او د کارینګرو د پاره د آسانتیا د برابرولو په باب د اطلاعاتو او کلتور د وزارت د پاملرنو مننه وکړه .

دغه سینما چه له سلونه تری یوسلو پنځوس تنو پوری په کی ځانگیری په هغی کې به په هفته کې یوه ورځ مستند اخباری فلمونه او دغه راز داخلی او خارجی هنری فلمونه وښودل شی .

د دولتی مطبعی یوی منبع وویل : افغان فلم د سینما تخنیکي وسایلو او د فلم په برابرولو کې د دولتی مطابعو له ریاست سره همکاری کوی .



د کابل پوهنتون رئیس دکتور محمد حیدر او د امریکی لوی سفیر بنیادلی ایلیو د همکاری موافقی د لاسلیک کولو په حال کې نیسی .

اعاشه و اباته آسیب دیدگان

ولسوالی غوریان ادامه دارد

نامه نگار باختر از قول کمیته اوزیایی خسارات وارده ناشی از سیلاب دو هفته قبل قرای روزنگ و ده گرگان اطلاع داده که در اثر سیلاب ۵۰ دلو در قرای متذکره یک هزار ونه اتاق منهدم گردیده پنج طفل و یک مرد هلاک شده همچنان ۴۸ گوسفند ۲۳ گاو و ۱۳ مرکب بایک مقدار گندم و چو تلف گردیده است.

والی هرات گفت هیاتی برای اوزیایی خسارات زداعتی ناسی از سیلاب قرای روزنگ و ده گرگان تعیین گردیده تا داپوری در زمینه تهیه نماید.

نامه نگار باختر علاوه میکند مردم این دوقریه زراعت پیشه میباشد.

اعاشه و اباته آسیب دیدگان قرای روزنگ و ده گرگان ولسوالی غوریان درکمپ هاییکه از طرف حکومت تهیه شده ادامه دارد.

به اساس هدایت رئیس دولت و صدراعظم به تعقیب کمک هاییکه قبلا برای آسیب دیدگان قرای روزنگ و ده گرگان ارسال شده بود توزیع سی هزار کیلوگرام گندم جمعیت افغانی سره میباشست روی دست گرفته شده است.

یک منبع ولایت هرات گفت قبلا برای اضافه از نه صد نفر آسیب دیدگان کمپ، لباس گرم، بوت، جای، بوره و شیرهمچنان مقدار کافی محروم قرات توزیع گردیده است.

در تولیدات فابریکه

سمنت غوری اضافه از صد فیصد افزایش بعمل آمده

منبع علت تولیدات فابریکه را صدور سمنت بخارج و یافتن بازار فروش در داخل و همچنان دلچسپی کارگران بکار خواند.

منبع گفت طی همین مدت نود و سه هزار و هفتصد و هفتاد و هشت تن سمنت از تولیدات امسال و ذخایر سال گذشته فابریکه بفروش رسیده که نظر بفروش سال گذشته بیش از سی هزار تن بیشتر میباشد.

منبع متذکر شد که تا اخیر جدی سی هزار تن سمنت بخارج صادر شده است.

اضافه از صد فیصد در تولیدات ده ماهه امسال فابریکه سمنت غوری نسبت به همین مدت سال گذشته آن افزودی بعمل آمده است.

یک منبع فابریکه سمنت غوری گفت مجموع تولیدات ده ماهه امسال فابریکه به نود و یک هزار و شصت و هشت تن سمنت رسیده است در حالیکه تولیدات همین مدت سال گذشته به چهل و پنج هزار و چار صد و چارده تن رسیده بود.

۶۳۳۶ تن شکر در

فابریکه قند بغلان تولید

گردیده است

پیش از هفت هزار و چهار صد و سی و شش تن شکر از کمپاین امسال فابریکه قند بغلان بدست آمده است.

یک منبع فابریکه گفت امسال از ۲۹۹۹ تن لیبو ۷۴۳۶ تن و ۶۱۰ کیلو شکر استحصال شده که ماده قندی آن بصورت اوسط ۱۹ فیصد میباشد.

منبع اضافه کرد فابریکه بعد از ۸۵ روز فعالیت روز ۱۵ دلو تعطیل گردید.

ملل متحد

معادل صد هزار دالر سامان آلات تخنیکي با فغانستان اهدا نمود

اداره پروگرام انکشافی ملل متحد مقدار سی ملان و لوازم تخنیکي آبیاری در ریاست عمومی آبیاری و انکشاف منابع آب اهدا نموده است.

سامان متذکره ساعت سه بعد از ظهر روز ۱۸ دلو توسط بناغلی پورتویک رئیس اداره مذکور در افغانستان به انجنیر جمعه محمد محمدی رئیس عمومی آبیاری و انکشاف منابع آب تسلیم گردید که باتشکر پذیرفته شد.

جزء عمده این سامان را که قیمت مجموعی آن به صد هزار دالر بالغ میگردد، چارپایه و اتربیمب به ظرفیت هر کدام نیم متر مکعب آب در فی ثانیه تشکیل میدهد.

بور دفنی مشورتی بنار والی تعیین گردید

اعضای این بورن را رؤسای پلان و شهر سازی، خانه سازی، آبرسانی و تعمیرات وزارت فواید عامه، رئیس تعمیرات وزارت معارف، رئیس بانک رهنی و تعمیراتی، رئیس شفاخانه چهار صد بستر، معاون، رؤسای ساختمان و حفظ الصحه و مدیران عمومی انجنیری، پلان و آبرسانی بناروالی کابل تشکیل میدهد.

در سالون بنار والی کابل جلسه کرده روی موضوعات آینده شهر و پلان و پروگرام شهری برای سال ۱۳۵۳ بحث و مذاکره مینماید.

در جلسه دیروز موضوعات حفظ الصحه شهری و تعیین مواضع برای اعمار مکاتب مطابق پروگرام وزارت معارف مورد بحث قرار گرفت.

بناساس پیشنهاد بناروالی کابل و منظوری مقامات ذیصلاح يك بورن دفنی مشورتی بمنظور حل مشکلات ساختمانی شهر کابل تعیین گردید.

این بورن که ریاست آنرا دکتور غلام سخی نورزاد بناروال کابل بعهده دارد هفته یک روز

توزیع روغن شیر خشك و گندم به مادران حامله در گلران و اوپی شروع گردید.

وزارت صحه دوازده هزار کیلو روغن، شیر خشك و گندم را برای مادران حامله و اطفال ولسوالی های گلران و اوپی ولایت هرات ارسال نموده است.

یک منبع آبریت صحت عامه ولایت هرات گفت توزیع مواد ارسالی از طریق مراکز صحی شروع شده است.

پل فرحگرد غور بند افتتاح گردید

بناغلی غوث الدین فایق وزیر فواید عامه روز ۱۷ دلو ضمن بازدید امور عمرانی و اصلاح حاسی سرک بین پل متک و غور بند پل فرحگرد غور بند را افتتاح نمود.

پل فرحگرد بطول ۱۲ متر عرضی ۶ متر توسط واحد اصلاحات وزارت فواید عامه باصرف بیش از سه صد هزار افغانی در ظرف سه ماه تکمیل شده است.

بناغلی فایق به تعقیب باز دیدن از سلسله ساختمانها از پل چیلان که بالای دریای غور بند تحت ساختمان است دیدن نموده در موقع بازدید بناغلی عبدالکریم والی پروان حاضر بود.

۳۵ هزار رهنمائی در مکاتب تاسیس میشود

سیمینار رهنمائی تعلیمی مسلکی و تعلیم و تربیه و آمران لیسه ها، مکاتب مسلکی و تعلیم و تربیه معلم قبل از ظهر روز ۱۶ دلو توسط بناغلی محمد نسیم معین دوم معارف در کلوب آن وزارت افتتاح گردید.

معین دوم وزارت معارف ضمن افتتاح این سیمینار به اهمیت رهنمائی تعلیم و تربیه عصری اشاره نموده گفت یکی از روشهای که کیفیت تعلیم و تربیه را بلند میبرد رهنمائی تعلیمی و مسلکی است که باید تعلیم گردد و این خدمت پر ارزش و تربیتی به تمام شاگردان معارف میسر ساخته شود.

بناغلی محمد ظاهر پرجوش مدیر عمومی تعلیمی و مسلکی گفت برای سال تعلیمی ۱۳۵۳ در بیست و یک مکتب و سی و پنج مرکز رهنمائی دایر خواهد شد تا در ساحه های تعلیمی و مسلکی و حرفوی و مشکلات انفرادی به شاگردان کمک کند.

درین سیمینار که دوازده دوام میکند ۳۲ تن از مدیران لیسه ها، مکاتب مسلکی و موسسات تربیه معلم شرکت نموده روی موضوعات و پروگرام های رهنمائی تعلیمی و مسلکی بحث مینمایند.

متخصصین رهنمائی دروزارت معارف و بوختون کابل نیز در مورد يك سلسله مطالب علمی توضیحات ارائه میکنند.

۲۷ دوسیه در محاکم

غزنی فیصله گردیده است

چارصد و بیست و هفت دوسیه جزایی، حقوقی و تجارتي طی ده ماه امسال در محاکم ولایت غزنی فیصله رسیده است.

رئیس محکمه ولایت غزنی ضمن اظهار این مطلب گفت هفده دوسیه نسبت نواقص به مراجع این مسترین و چهل و شش دوسیه دیگر در دیوان های مربوطه تحت دوران میباشد.



شنبه ۲۰ دلو ۱۳۵۲ برابر با ۱۷ محرم الحرام مطابق ۹ فبروری ۱۹۷۴

تاسیس مراکز رهنمایی در مکاتب

اخیراً سیمیناری بمنظور رهنمای تعلیمی و مسلکی برای مدیران و آمران لیسه ها، مکاتب مسلکی و تعلیم و تربیه معلم در وزارت معارف دائر گردید، که بموجب آن روی موضوعات و پروگرامهای رهنمای تعلیمی و مسلکی بحث و مذاکره صورت گرفت.

برای بلند بردن سطح و کیفیت تعلیم و تربیه هما نظور بیکه تالیف و تدوین کتب آموزنده و مفید تدریسی، که مطابق شرایط و مقتضیات امروز باشد، امر ضروری بندهاشته میشود، رهنمایی و تربیه معلم نیز تاثیر و نفوذ فراوان در تعلیم و تربیه متعلمان دارد. چرا که کتب و وسایل تدریسی اساس آموزش و پرورش را تشکیل داده و معلم و سیله ارتباط است که زمینه تحصیل و آموزش را بحیث مربی، فراهم میسازد. پس اگر مربی خوب باشد و با شیوه های بهتر و اصولی شاگردانش را رهنمایی نماید، نتیجه همان است که شاگردان خوب و موفق تربیه و تقدیم اجتماع خواهند کرد.

تعلیم و تربیه معلمان که تازه بکار تدریس شروع میکنند، باید از طرف متخصصین و اهل تجربه که تجربه کافی در قسمت مسایل تدریسی دارند، صورت گیرد. و این رهنمایی نه تنها بشکل نظری بلکه بصورت عملی نیز در داخل صنف تطبیق گردد. زیرا در بسیاری از مکاتب در مرکز مضامین مسلکی تدریس میگردد که معلم پس از اتمام دروس نظری باید شاگردان را در کارهای عملی نیز رهنمایی نماید.

با توجه باین نکته که وزارت معارف مراکز رهنمایی را در مکاتب تاسیس مینماید امکان آن موجود است تا رهنمایی تعلیمی و مسلکی بصورت نظری و عملی در خود مکاتب در مرحله اجرا گزارد شود. و متخصصین به همراهی معلمان در صنف شیوه های عصری تدریس را نشان دهند.

باید متذکر شد که تا سیس مراکز رهنمایی به منظور بلند بردن کیفیت تعلیم و تربیه در اطراف کشور نیز بسیار مفید خواهد بود، چه تاسیس همچو مراکز در مکاتب و ولایات زمینه فرا گرفتن و آموزش بهتر را مساعد ساخته و در تعمیم و تطبیق شیوه های بهتر مسایل تعلیمی متمرکز واقع خواهد شد.

چون معارف بحیث یکی از ارگان های آموزشی در اجتماع، نقش بسیار عمده در قسمت تربیه اطفال و جوانان کشور دارد هر قدر زمینه را برای سواد آموزی عالیتر مساعد سازد بهمان اندازه افراد روشنتر و منورتری تربیه و تقدیم جامعه خواهد کرد.

تلویز سیمینار اخیر در وزارت معارف در مورد رهنمای تعلیمی و مسلکی مدیران و آمران، اقدام بسیار سودمند بوده و زمینه را برای آموزش هر چه بیشتر شاگردان مساعد ساخته و در بلند بردن کیفیت تعلیم و تربیه موثر خواهد بود.

صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهد ساخت استقلال ملی خویش را تحکیم نماید و با اطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی و اجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت وحدت ملی افغانستان

در دفتر مدیر

از درکه در آمدم، در اداره دونفر از همکاران مجله آمده بودند، چون هنوز صبح زود بود. مرد چاقی هم با گونه های گوسفند آلود، که به اطراف دهانش لنگر انداخته بود، مشغول خواندن روزنامه می بود، لبهاش را باز و بسته میکرد بطوریکه لمبوس هایش تسکانش می خورد.

وقتی متوجه من شد اخبار را گذاشت بالای میز، عینکهایش را از چشمش برداشت و خود را از چوکی کمی پیش کشید و دوباره تکیه کرد.

بعد دو سه مرتبه گلویش را صاف کرد و گفت: پس شما مسئول این اداره هستید.

— بلی، اگر امری داشته باشید فرمایش کنید تا...

او که خیلی عجله داشت و کمی هم جدی بود گپ های ناگفته را در هوا از ذهنم گرفت و گفت:

— من قبلاً در ما یشم را از سال نموده ام، به یقین که رسیده، چون همیشه نوشته هایم را بدست آدمی مطمئن میفرستم. ولی آخرین نوشته ای من به نشر نرسیده است. من بالای این یکی بسیار زحمت کشیده ام، از همین سبب از راه نسبتاً دوری میایم، ببینم چرا، آنرا نشر نکردید؟

و بعد از عنوان نوشته ای نام میبرد که در بیش از بیست صفحه تحریر یافته است.

— نوشته شما را دیده ام و اقامت مضمون خوبی داشت و لای جملات و کلمات آن طوری بود که...

— مثلاً چطور؟

... و ما آنرا دست زدیم و بعد به نشر رساندیم. منتظر نخواستیم اسم شما را روی آن بنویسیم. و شما هم نوشته را نشناختید.

— عجیب است من که تازه نمایی نویستم؟ امکان دارد اصل نوشته را دوباره بمن بدهید تا نگاهی به آن بیندازم. او نوشته را میگیرد و اتاق را ترک میگوید.

در حالیکه انتظار داشتیم او عصبانی شود، خشم بگیرد و یا حرفهای دیگری بزند.



ع . هـ

مسیر واحد قافله‌ها

استحکام دین اسلام در روی زمین، جز بغاظر تأمین مصلحت و سعادت انسان حسا در این جهان و آن جهان نیست و قاعده ایمان و عمل نیز در اسلام بجز همین، معنای دیگری در خود ندارد .

فردین اسلام، از آنجائیکه بایک برنامه منظم و جامع الاطرافی برای خوشبخت ساختن دنیای بشریت، مساعی بفرج میسرود، اساسا مرز و سرحد فاصلی میان هر دوره دین و دنیا کشیده نشده و این دین، تنها راهی است که رهسپار آن می‌تواند هم مظاهر نیکو و پسندیده دنیا را در بادهوم از پیروزی های بی مانند آنجهان برخوردار گردد و به عبارتی دیگر دین واقعی و حقیقی اسلام نقطه واحدی را تشکیل میدهد که سعادت دو جهانی بشر بدون آنکه تضاد و تناقضی در میان باشد، با هم تلاقی و تمرکز مینمایند.

این راه، راهی نیست که تنها عقیده، ایمان شعور قلبی و تقوای محض، بر آن حکم کند، بلکه راه عمل و زندگی واقعی انسانی بسوده حقایق و واقعیت های حیات بشری و مصلحت های زاده این راه و روش، همه برغان قانعی برای اثبات این امر بشمار می آیند .
روش ایمانی زندگی، نه دین را عوض دنیای پذیرد و نه حاضر میشود سعادت آنجهان را در بدل خوشبختی و رفاه این جهان قبول نماید و بدین وسیله برای نیل بکامیابی جهان بعدی راه جداگانه و خاصی برای آن جهان تعیین کند .

امروز آنچه مردمی که ماهیت واقعی و حقیقت حیاتی دین اسلام را آنطوریکه درک نکرده و جزیه فروعات و مسائل سطحی و کوچک نیچیده اند، هنوز با همان ذهنیت ها و طرز تفکر های انکشاف نیافته قبول ننموده اند که کاروان سعادت هر دو جهان از یک مسیر میگردد، بلکه ایشان برای دنیا راهی و برای آخرت راهی جداگانه و دور از راه دنیا تصور کرده اند، از همینجاست که با اساس پندار و طرز دید آنها وقتی کسی بدنیال امور دنیایی در حرکت میشود، راه آخرت از وی دور میماند.

و همچنان زمانی که در پی دریافت خوشبختی آخرت می براید، امور دنیایی، دیگر از او فرو گذاشت شده است .

اوضاع حیات جاهلیت و بقایای همراه کن آن، حتی در روزگار نوین، خط فاصلی میان راه زندگی دنیا و راه رسیدن به سعادت اخروی ترسیم نموده و بر آنهاییکه میخواهند در اجتماع انسانی طریق پیشرفت و نفع جویی از مظاهر زیبای این جهان را در پیش گیرند، لازم میشود تا حرکت خویش را از مسیر جهان دیگر توقف

آردنگار جهان، آنرا برای بشریت قبول کرده است .
این روش و طریق عبارت از آن است که کار و عمل را بشکل عبادت می بخشد و خلقت انسان را در روی زمین، مطابق به قانون خدایی حتمی می شمارد و خلقت را در جوکات گار نتیجه گیری، ایجاد فراوانی، نمو و عدالت بطوریکه همه مردم و سبایل زندگی خویش را بدون احتیاج و ظلم فراهم یابند، نمایان میسازد .

اسلام چون خلالت و پیشبرد امور آنسرا بر وفق شرایط الهی، وظیفه اساسی انسان درین جهان میداند، ازینرو مقتضای آن است تا اعمال او مطابق با ایجابات خلقت الهی جریان پذیرد، یعنی تعالیت ها و کردار های انسان ترمیخش باشد، کارهایش نتیجه بدهد، فراوانی و رفاهیت تعمیم یابد، کلیه استعداد ها و مواد نهفته زمین و تمام نیرو های خام این

بدهند، چنانچه عین همین توصیه و تائیکسد خویش را در جانب مقابل این موضوع نیز عملیه مینمایند .

واقعا اندیشه جدایی میان دنیا و آخرت بنام یک پندار دوزخ حقیقت و دور از طبیعت زندگی، پدیده ای است انحرافی که در نتیجه انحرافات و تاریک بینی های ناشی از طرز دید نارس و ناقص، و از اجتماعات انسانی و بخصوص اسلامی گردیده است .

اکنون برای نمایاندن ارتباط مستقیم راه دنیا و آخرت این یک مثال رامسی آوریم، همانطوریکه ایمان، تقوا و اعمال نیکو و مفید، سبب آبادی و پیشرفت این جهان است .

عجبتان موجب رضای خداوند و دریافت سعادت اخروی نیز هست .
این است اصل در طبیعت حیات انسانی .
لیکن این اصل وقتی تحقق می پذیرد که قیام زندگی بر اساس و طریق صورت گیرد که

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

ابوبکر «رض» نظر خاص در موردی وی داشت و فکر می کرد که در شمشیر او قدرت است باز ها حضرت ابوبکر (رض) اشاره نمود که خالد (رض) را از فرماندهی سپاه عزل نماید ولی حضرت ابوبکر (رض) او را چنین جواب میداد که : آزاده ندارم شمشیری که خداوند او را بسالای مشرکین آرامسته باشد نام دم .

زمانیکه حضرت ابوبکر «رض» وفات نمود و با حضرت عمر «رض» بیعت خلالت صورت گرفت حضرت خالد (رض) را از قوماندانی سپاه مسلمین عزل نموده ابو عبیده بن جراح را عوض وی مقرر کرد . چون فرمان تقرر ابو عبیده (رض) بحیث قوماندان سپاه و عزل خالد «رض» به ابو عبیده «رض» رسید تا عزم جنگ از اطلاق واستحضاری خالد (رض) حیاز نموده همچنان خالد (رض) به قیادت سپاه مسلمین باقی بود بعد از ختم جنگ آزاده خلیفه اسلام را بخالد (رض) ابلاغ کند .

چون عزل خالد (رض) برایش ابلاغ شد با اطاعت و اخلاص تمام پیش آمد نموده به ابو عبیده «رض» گفت: من شخصی نیستم که اطاعت امیرالمومنین خلیفه اسلام را نکنم ، آنچه را که مامور شده ای عملی کن میخواهم بزرگان خویش اطاعت و آمران خود را احترام کنم .
حضرت خالد «رض» بعد از اطلاع عزل خویش

از : عبدالرحیم عینی

زمانیکه حضرت خالد «رض» مصروف پیشرفت ها و فتوحات و همچنان مشغول برقراری اوضاع داخلی فارس بود نامه ای از حضرت ابو بکر (رض) برایش رسید که باید جهت مساعدت مسلمانان رهسپار شام شود، حضرت خالد (رض) چون شهادت و شجاعت خود و سپاهیان را به فارسی ما نشان داده بود جهت تقویة سپاه مسلمانان در شام صرف پنج هزار نفر از سپاه خود را با خود گرفت و سحرای شام را با سرعت عجیب و جرات شکست انگیز در طرف پنج روز طی نموده به بی موهک شام رسید و در عرض راه از قوت زکاء و حسن تدبیر کار گرفته بسا وجود دیدن مشکلات زیاری هر چه تمامتر خورا به سپاه مسلمانان در آنجا رسانید .
در آنجا نیز فرماندهی سپاه اسلام را بدست گرفته تمامی سپاه را توحید بخشیده جهت حمله و شکست رومیان مبادرت ورزید و با اتخاذ پلان موعثر و تدبیر درست در تنظیم سپاه و از تجارب آندوخته خود از حدود سپاهیان روم کار گرفته باعث فتح و کامیابی سپاه مسلمانان در شام گردید تا اینکه تمامی بلاد شام به تصرف مسلمانان در آمد .

عزل خالد رض از قوماندانی :

حضرت عمر «رض» از قوت و قدرت خالد (رض) واقف بوده در انکای خلالت حضرت

بحیث یکنفر المراد عسکر تحت قیادت حضرت ابوعبیده شروع به اجرای وظایف خود نمود، در حالیکه قبلا فرماندهان عمومی سپاه بود سپس نیز از مشوره های مفید و تاکتیک های جنگی همچگونه مضایقه به ابو عبیده (رض) ننمود و از تجارب رزمی خود دریغ نکرد .
وقتیکه خالد (رض) وارد مدینه شده با حضرت عمر (رض) ملاقات کرد، حضرت عمر (رض) بوی گفت : ای خالد «رض» قسم بخدا که تو نزد من محترمی و موقف پس عالی داری و ترا دوست دارم و بعد از آن روز نیز هرگز از تو در مورد چیزی سخنی نشنیده ام ولی درباره تو مرا فریب دادند .
حضرت عمر «رض» بتمام محالات چنین نوشت که : من حضرت خالد (رض) را از نگاه قهر و غضب عزل ننمودم بلکه مردم مرا فریب دادند و بعد از مدتی شدم که بیاراقته ای برپا شود پس مناسب آنرا دیدم تا مردم بدانند که تمامی کار ها به اراده خداوند است .
حضرت عمر (رض) با این مکتوب خویش موقف ثابت حضرت خالد «رض» را تشریح نموده از وی تقدیر بعمل آورد و بفضل و حقیقت آن اعتراف کرد و مردم فهمانید که بوی اعتماد نموده پیروزی ها و پیشرفت های ویرا نادیده نگیرند و از مهارت و تدبیر جنگی او تقدیر کنند و بدانند که پیروزی جز نزد خدا نیست .
این خود واضح و همیما است که خالد (رض) با این عمل خود مردم نمونه ایثار و قربانی و اطاعت اولوالامر را آموخت و البته تاریخ ازین مهارت، تدبیر و پیش آمد چنین یک قهرمانی بزرگ هرگز فراموش نخواهد شد .

تلاش غرب برای رفع مقاطعه نفتی اعراب

جنگ ماه میزان شرق میانه بین اعراب و اسرائیل اگر در نخستین مراحل و در قدم اول باعث آن شد که طرفین متحارب زیانهای سنگین جانی و مالی را متحمل شوند، در قدمهای بعدی سبب آن گردید که کشورهای جهان مخصوصاً ممالک صنعتی غرب و جاپان زیانهای زیاد اقتصادی را از آن متحمل گردند. البته طوریکه معلوم است این خساره و زیان در اثر مقاطعه و ازدیاد قیمت نفت اعراب بر کشورهای غرب و آنانیکه فکر می‌شدند از اسرائیل طرفداری میکنند وارد آمد.

حقیقت این است که سلاح نفت برای نخستین بار هنگام جنگ اخیر شرق میانه از طرف ممالک عربی مورد آزمایش قرار داده شد و در همان بدو امر این سلاح موثرانه به کار رفت. و طوریکه ملاحظه گردید در اثر مقاطعه نفت یکتعداد از کشورهای اروپای غربی، ایالات متحده امریکا و جاپان متحمل زیانهای اقتصادی زیادی شدند.

درین کشورها ناشی از بلند رفتن قیمت نفت بیکاری به پیمانهای زیاد بوجود آمد، چنانچه در ایالات متحده امریکا و جاپان متحمل زیان کار آنکشور فیصدی بیست و نه در ماه جنوری سال جاری به پنج اعشاریه دو فیصد از دیاد یافت. و این امر به نوبه خود باعث آن گردیده که فیصدی مزد پائین آید و هم نرخ سایر مواد حیاتی بلند برود که این خود در پهلوی سایر عوامل نتیجه بحران و بلند رفتن انرژی و نفت بوده که به اثر مقاطعه نفت اعراب ایجاد گردید.

در اروپا مخصوصاً بین کشورهای غربی بازار مشترک در نتیجه بلند رفتن قیمت نفت در بیلانست تا دیات این کشورها کسر پیش بینی شد. و رابوری که از طرف اداره این بازار نشر شده حاکی از آن است که بحران انرژی و ازدیاد پهای نفت باعث آن خواهد گردید که نرخها در کشورهای بازار بلند برود و قدرت ورقاب تولیدی آنها تقلیل یابد. برای

جبران کسر بیلانست تا دیات خود بعضی از کشورهای این بازار به اندازه معتناسبها به پول نیازمند میباشند.

بلند رفتن قیمت نفت باعث آن میشود که در مصارف کشورهای اعضای جامعه اقتصادی اروپا ملیونها دالر ازدیاد بعمل آید و هم در تجارت خارجی آنها تقلیل وارد گردد. مختصر اینکه بغیر از پیش بینیهای اهل فن انفلاسیون درین کشورها به ده فیصد بلند خواهد رفت.

گذشته از مطالب متذکره مظاهرتأثیرات مقاطعه نفت واز دیاد قیمت آنرا به اشکال و انواع مختلف در کشورهای غربی ملاحظه نمودیم. چنانچه در بعضی کشورها جیره بندی نفت جهت صرفه جویی و جلوگیری از قلت آن بکار برده شد

بعضی از سرعت حرکت موثرها کاستند و بعضی موثر رانی راپروژه های یکشنبه منع قرار دادند و حتی در بعضی جاها امر شد که درجه حرارت مرکز گرمیها را کنترل کرده و پائینتر حفظ کنند که اینها همه و همه در اثر مقاطعه و از دیاد قیمت نفت جهان عرب و حوزه خلیج ایجاد گردید.

قابل تذکره که است مقاطعه نفت نه تنها کشورهای پیشرفته صنعتی اروپای غربی، امریکا و جاپان را متاثر ساخت بلکه بر تعدادی از سایر کشورهای جهان هم بی تأثیر نبوده است.

عده ای از مبصران معتقد بر این اند که آنچه باعث شده است ایالات متحده را وادارد تا در حل معضله شرق میانه از نزدیک علاقه گرفته و آنرا خاتمه دهد همین مقاطعه نفت بوده است.

گرچه به تعقیب مقاطعه نفت کشورهای غربی بر ایالات متحده

امریکا آنکشور طوری نشان داد که گویا ازین ناحیه متاثر نمیشود و خود آن ذخایر نفت در دست و آنرا برای رفع نیاز مندی خود بکار می‌اندازد و حتی اعلان گردید که از ذخایر نفت ایالت الاسکا استفاده بعمل می‌آید و نفت را از آن یا لیت ذریعه پایپ لاینها به سواحل غربی آن کشور انتقال میدهند. اما بعد معلوم شد که اینها غالباً یک سلسله ماتورها بوده است. چه به تاریخ ۲۹ جنوری سال جاری مجلس سنای ایالات متحده امریکا فیصله نامه ای را به تصویب رسانند که در آن «نگرانی عمیق» این مجلس نسبت به بلند رفتن قیمت نفت تبارز داده شده است. همچنان مذاکرات و مشوره ها و اتخاذ تدابیر جهت جیره بندی نفت در آنکشور هم مؤید آنست که گویا این کشور



نیازمند جدی نفت جهان خارج و بالاخص شرق میانه میباشد. ازین موضوعات که بگذریم. ریچارد نکسن رئیس جمهور ایالات متحده امریکا پیشنهاد کنفرانس را در واشنگتن نموده است که در آن کشورهای عمده مصرف کنندگان نفت اشتراک نمایند، و راجع به پالیسی مشترک شان مبنی بر بحران انرژی و ازدیاد قیمت نفت مذاکره نمایند. قرار است این کنفرانس به تاریخ ۲۲ دلو در مرکز ایالات متحده امریکا منعقد گردد.

طوریکه پیش بینی شده است درین کنفرانس نه کشورها با هم اقتصادی اروپا یعنی انگلستان، آلمان غربی، فرانسه، ایتالیا، بلجیم، دنمارک، هلند، لوکسمبورگ و آیرلند اشتراک نموده و همچنان کانادا و جاپان در آن اشتراک می‌نمایند. چنانچه معلوم شده است این کشورها تنها هشتاد و پنج فیصد تمام تولیدات انرژی کشور

های غیر سوئیسیا لستی را بمصرف میرسانند.

قرار است درین کنفرانس تدابیر محافظوی انرژی، پس انداز و صرفه جویی نفت در کشورهای شامل کنفرانس و انکشاف منابع تعویضی انرژی و مواد سوخت جستجو شود و علاوه بر این کنفرانس برین موضوع هم بحث میشود که در دوره ها و حالات اضطراری چطور از منابع انرژی یکدیگر مشترک استفاده نمایند. همچنان راجع به این موضوع بحث صورت میگیرد که در امر تحقیق در انکشاف منابع انرژی چطور مساعی خود را تنظیم نمایند و گذشته از آن راجع به روش و پالیسی پولی و اقتصادی خود که در مورد مساله انرژی متمرکز و مفید ثابت میشود باید از نزدیک مفاهمه و همکاری نمایند.

گرچه کشورهای جامعه اقتصادی اروپای غربی راجع به اشتراک درین کنفرانس تا همین اواخر هم اختلاف نظر داشتند و فرانسسه حتی ابراز هم نکرده بود که آیا اشتراک میکند و یا خیر ولی در جلسه ۱۶ دلو اعضای بازار به توافق رسیدند که باید درین کنفرانس اشتراک نمایند و به تعقیب آن فرانسسه هم رضایت خود را مبنی بر اشتراک در کنفرانس مذکور اظهار نمود.

نتیجه کنفرانس هر چه هست باشد. ولی آنچه غالباً مسلم فکر میشود این است که این کشورها بهر ترتیبی که هست باید از نفت جهان اعراب مستفید شوند. چنانچه این کنفرانس اصلاً به تعقیب یک سلسله دید و بازدیدهای مقامات رسمی جهان عرب و کشورهای غربی صورت میگیرد که هدف این دید و بازدیدها همانا فراهم آوری زمینه رفع مقاطعه نفتی در برابر غرب میباشد. ازین که بگذریم هنری کیسنجر وزیر خارجه ایالات متحده امریکا به تعقیب ابراز خوشبینی در مورد رفع مقاطعه نفت بتاريخ ۱۸ دلو اظهار داد که اگر بقیه در صفحه ۶۰

جوایز

مطبوعاتی

رسد تا مردم نیز در مورد اثر مذکور قضاوت کنند. زیرا مردم بهترین محک است برای تشخیص و ارزیابی آثاریکه به نشر میرسد.

طبق گزارش این منبع و زارت اطلاعات و کلتور در لایحه جوایز مطبوعاتی، يك وسعت نظر و جود دارد بدین معنی که اشخاص را در قسمت نحوه و چگونگی آثاریکه بوجود می آورند راهنمایی مینماید.

همچنان آثاریکه در گذشته بوجود آمده و جایزه نکر فته باشد، از طرف اداره جوایز مطبوعاتی و کلتوری پذیرفته میشود. باید متذکر شد که هیات ژوری و کسانیکه آثار را مطالعه و در مورد آن قضاوت میکنند اشخاص خبره و اهل دانش میباشند. ژوری در هر کمیسیون متشکل از سه نفر که تسلط کامل در یکی از رشته های پنجگانه دارند، میباشد.

اداره جوایز مطبوعاتی آثار را از زمانیکه لایحه جوایز مطبوعاتی نافذ گردیده پذیرفته و هیات های ژوری آنها مورد مطالعه قرار میدهند.

منبع در جواب پرسشی گفت: جوایز مطبوعاتی و کلتوری برای اشخاصیکه در عمل مصدر خدمت شایسته برای تطبیق اهداف جمهوریت اتحاد و ایجاد روحیه تفاهم شوند نیز اعطا میگردد و این بخاطر آنست تا جوانان، روشنفکران و اهل دانش باتلاش و عطشان فراوان در راه استحکام و عملی کردن اهداف جمهوریت مصدر خدمت ملی گردند.

منبع گفت: جوایزی که در رشته های مختلف علوم طبیعی، هنر و علوم اجتماعی تعیین گردیده يك و یادو جایزه اول آن بنام علما و نویسندگان شهیر کشور مسمی گردیده است جای بقیه جوایزیکه برای آثار داده میشود سفید گذاشته شده است.

در آینده این جوایز را نیز بنام اشخاصیکه با انجام يك کار فوق العاده و ارزشمند مبادرت می ورزند مسمی گردد.

که در سابق و جود داشت کاملاً فرق دارد.

در قسمت قبلی آثار و اعطای جوایز در سابق تنها برای آثار ادبی و هنری جایزه داده میشد. در حالیکه اکنون برای علوم طبیعی، علوم اجتماعی و سایر اطلاعات کلتوری نیز جایزه داده میشود.

پولیکه برای برندگان جایزه داده می شد در سابق فقط دو صد هزار افغانی بود و حالا بیش از يك میلیون دو صد هزار افغانی میباشد. همچنان در گذشته فقط برای سسی اثر ادبی و هنری جایزه داده میشد که فعلاً مطابق لایحه یکصد و سه جایزه برای آثار در رشته های مختلف تعیین گردیده است.

همچنان در لایحه برای تشویق جوانان و کودکان در هر رشته جوایزی تعیین گردیده است. که البته آثار ابتکاری و نغز بیشتر مورد توجه خواهد بود.

منبع افزود آثاریکه مستحق جایزه شناخته میشوند بو سیله «دبیهتی کتاب چاپولو موسسه» به نشر می-

دانشمند خود را مکلف میدارد اثری بیا فریند و طرحی ایجاد کند تا برای انکشاف کلتور مترقی و روحیه وطن پرستی متمرکز واقع گردد و هنر مند هنرش را و دانشمند خرد و دانشش را در راه ایجاد يك فردای روشن، بخدمت گذارد.

مجله ژوندون برای آنکه در مورد جوایز مطبوعاتی معلومات بیشتری را برای خوانندگان ارائه کرده باشد با يك منبع موثق وزارت اطلاعات و کلتور مصاحبه ای انجام داده است که اینک از نظر خوانندگان میگردد.

منبع در مورد جوایز مطبوعاتی گفت: احیاء جوایز مطبوعاتی از دو نقطه نظر شایان توجه میباشد اول اینکه از اهل علم و دانش تقدیر بعمل می آید و زمینه را برای جود آمدن هر چه بیشتر آثار علمی که از نظر محتوی و کیفیت بدر مردم بخورد و بحال افغانستان مفید باشد، مساعد میسازد و دوم اینکه بانشر آثار این نویسندگان توجه مردم در قسمت مطالعه آثار داخلی و کتاب خواندن مبذول میگردد منبع گفت: اهمیت جوایز مطبوعاتی درین است که با جوایز مطبوعاتی

جوایز مطبوعاتی که زمانی کرد فراموشی بروی آن نشست، بمنظور تقدیر از آثار دانشمندان، علما و نویسندگان دوباره احیاء گشت، مطبوعات که همیشه مشعل دار فرهنگ در جوامع بوده است، این وظیفه را نیز به عهده دارد که از اهل قلم و تفکر تقدیر بعمل آورد. روی همین ملحوظ بود که وزارت اطلاعات و کلتور در صدد احیای جوایز مطبوعاتی و کلتوری بر آمد.

لایحه جوایز مطبوعاتی که اخیراً با کیفیت و محتوای بهتر نافذ گردیده است نه تنها در زمینه ادبیات بلکه در ساحات سایر علوم اجتماعی و طبیعی جوایزی را شامل است. و این اصل نشانگر آنست تا در ساحات مختلفه علوم از صاحبان خرد و دانش قدر دانی بعمل آمده و مورد تشویق قرار گیرند.

لایحه جوایز مطبوعاتی بارو حیه تدوین گردیده است تا صاحب اثری، کارش را در جهت رفیع نیاز مندیهای ملی، تقویت بنیان تربیوی علمی، فرهنگ و انکشاف انتقادی و اجتماعی بکار بندند. بادر نظر داشت همچو يك روحیه باید متذکر شد که نویسنده و

سه جوان مسلح به بانك

اختصاصی برای مجله ژوندون

راپور از ضیاء روشن :

● پولیس هنگام تیر اندازی سارقین عبور و

مرور را در سرگام مقابل بانك قطع کرده بود

● رگبار گلوله بالای موتر حامل سارق بانك

شیشیه های موتر را بگلی درهم شکست



جمعه

يك سكه پنج افغانیكي شكاف شده است باوصف آنكه به هیچ كس اجازه دخول بداخل نمایندگی داده نمی شد بانهم بارانه کارت مخصوص خبرنگاران كه از مقامات پولیس پاس شده جریان را از نزدیک دیدم بروی اتساق شكسته های شیشه در داخل نما یند گسی به اثر فیر سارقین بالای پولیس وموظفین بانك صورت گرفته بود دیده میشد صراف بانك در حالیکه رنگ چهره اش دگرگون می نمود وزباننش به لکنت افتاده بودگفت : پوره ساعت یکنیم (هفته گذشته) پولهای روزمره را جمع آوری کردم ومنتظر ماندم موتر مخصوص بانك آمده پولهارا به مرکز انتقال بدهم كه در همین فرصت دو نفر بالباس های خیلی شیک وكلاه شبو داخل بانك شده ویک از شیشیه های مقابل در واژه منتظر ما نشد

از مردم از زوایای دور صحنه را متوجه هستند و یکی از شیشیه های بانك به اثر اصابت گلوله به اندازه

اطخاریه مسلسل پولیس بقا صله نزدیک تر شنیده میشود هنوز كه هیکل آن جوان بكس دار در بین درختان دیده میشد دفعتاً متوجه شدم سه نفر بالباس عادی ملکی در حالیکه همه مسلح بودند باتفنگچه های دست داشته فیر های هوایی میکنند وبه آن جوان دونده اخطار توقف میدهند ولی جوان بی آنكه توجه به این فیرها واخطاریه ها بکنند از پارک شهرنو خارج وبصوب مسجد حاجی یعقوب فرار کرده از نظر ها ناپدید شده و سه نفر مسلح هم بدنبال وی روان شدند.

دیری ازین تعقیب نگذشته بود كه برعکس تعقیب کنندگان فیر چندین گلوله دیگر بدون لحظه مکث فضای پارک را به لرزه در آورد دانستم حادثه بوقوع پیوسته است يك حادثه مهم وجنائی ...!

حمله مسلحانه در نمایندگی پستی تجارتی بانك شهرنو. بلادرنك به محل واقعه رسیدیم.. دیده شد اطراف نمایندگی پستی تجارتی بانك واقع شهرنو از طرف پولیس در محاصره است وعده زیادی

طول پارک شهرنو را می پیمودم كه دفعتاً صدای فیر گلوله تفنگچه از حرکت باز داشت. و همین فرصت بود كه متوجه شدم جوانی شیک پوشی در حالیکه بكس سیاه در دست دارد مضطربانه، اما خیلی تند بصوب نامعلومی در لابلای درختان پارک شهرنو در حرکت است و آواز های



عبدالرسول

صفحه ۸



نجیب احمد

کشهر نو حمله بردند



سه حالت مختلف از سارقین که مخفیانه از طرف پولیس از ایشان عکس برداری شده است .

خود سارق نقل قول می کند و می نگارد :

او که ۲۲ سال دارد باریک اندام و بلند قد بوده اسمش را نجیب احمد بسر فضل احمد گفته شبوی قاغمه بسر و بالاپوش ماکسی زرد رنگ و دستکش های سیاه در دست دارد و جریان فرار خودش را از محاصره پولیس چنین شرح میدهد :

هرگز گمان نمی رفت که در بین بانک با پولیسان با لباس معمولی در حین اجرای نقشه مواجه کردم بنا بر آن وقتی احساس خطر کردم ناگزیر به فرار متقابل با پولیس ها جهت فرار پرداختم در داخل بانک اولین گلوله پای چپم را مجروح ساخت پناه مقابل با پولیس را بی فایده دیده از داخل بانک متواری شدم و لی دفعتا متوجه شدم که اطراف بانک هم در محاصره پولیس های مسلح است و حتی پولیس ها برای عابرین هم موقع نمی دادند سرک مقابل بانک را عبور کنند زیرا آنها برای جلوگیری از فرار ما تمام جوانب را در نظر گرفته بودند... وقتی خود را در خطر بزرگ تر یافتم در یک چشم برهم زدن دیدم تکسی والکاه (نمبر ۵۶۹) باراکبین خارجی اش برای آنکه از اصابت گلوله در امان باشد در گوشه سرک در چند متری بانک متوقف گردید فوراً جهت فرار دونفر از عابرین را تهدید و سپر فیر پولیس بطرف خود قرار داده سریع بطرف والکاه دویدم و نتیجه این فرار در حصه موتر والکاه دومین گلوله بود که بازوی راستم را سوراخ کرد باز هم خودم را تسلیم نکرده و بفرارم ادامه دادم و بایک حرکت در موتر والکاه را باز کرده و راکبین اش را بایک اخطار از موتر خارج کردم و خودم عقب اشترنگ موتر قرار گرفتم چون بطرف تیر موتر متواتر فیر گلوله جریان داشت راکبین موتر یکی بی دیگر بروی زمین دراز کشیدند و من موتر را به حرکت در آوردم و فهمیدم شیشه های عقب موتر نیز

بقیه در صفحه ۵۷

در اوایل وحله آنها از من سوال هایی کردند تا خواستم جواب بگویم که شخص دومی اشاره بطرف سیف پول ها کرده و با تفنگچه تهدیدم نمودند در همین هنگام پولیس داخل میشود و من هم بنا به دستور پولیس که ناگهانی وارد شده بود خودم را روی زمین می اندازم زیرا قبل از حادثه پولیس های موظف کابل از پلان سارقین واقف شده بودند و نفر شان در عقب اتاق مامورین بانک جای گرفته بودند و حینیکه سارقین دست سلاح بردند از طرف پولیس به ایشان اخطار (دست ها بلند) داده شد اما یک تن از سارقین چرخشی به دور خود زده بطرف پولیس پرداخت بانک فیر کرد که متعاقب آن پولیس ها در عقب فیل پایه های بانک پناه برده به فیر متقابل آغاز کردند که در همین موقع دونفر از سارقین فرار کردند و سومی تسلیم پولیس گردید .

پولیس از حمله سارقین واقف

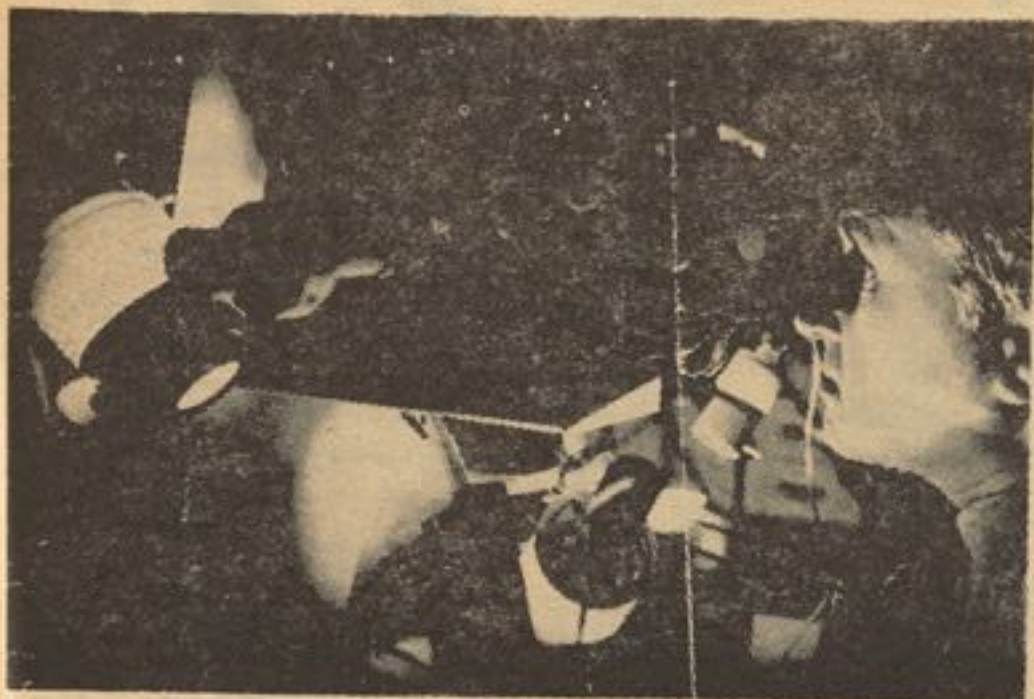
میشود .

یک منبع پولیس کابل گفت پنج

روز قبل از حمله سارقین در نمایندگی پشتمنی تجارتی بانک شهر نو پولیس توانست اعمال سارقین، گشت و گذار سارقین و سر انجام ایله گردی های سارقین را در نظر گرفته به تعقیب آنها از طرف پولیس جنائی اقدام کند چنانچه در جریان این پنج روز اسناد و عکسهای در دوروییش و حتی در داخل بانک از متهمین توسط پولیس گرفته شد تا آنکه یکی دوروز تمام اطراف و جوانب داخلی بانک را از نظر می گذرانند و حمله را بروزی موکول می سازند که پولیس از چهار روز آن محل راتحت محاصره مخفیانه خویش قرار داده است تا آنکه روز موعود فرا می رسد یکن از سارقین را در داخل بانک گرفتار دومی را در حال فرار و سومی را ۱۹۰۰۰۰ فرار عجیب و باور نکردنی:

فرار سارق سومی را که با سه گلوله زخم برداشته بود پولیس عجیب و باور نکردنی خواند و راپورتر ژوندون این فرار عجیب را از زبان

د لیزر دورانگی په هر سته د سر حان نفا



● د لیزر وړانګه د لمر دورانګې په نسبت بو

د ملیارد څخه قوی ده او پولادی پنیر مخونه

د پنیر وپه شان پریکوی .

لیزر د بشری پوهی په نړی کښی د وروستیو

شلو کلو مهم او غټه اختراع ده .

د رواج شویدی او که وغواړو چه په آینده کی ددغو هیوادو د محصولاتو پلورلو محاسبه وکړو لیزر به هغه لویه ماده وی چه په نړی کی به را کړه ور کړه ور باندی وشی پدی توګه چه د نړی د پیرو زیات پلورونکو تجارتی اقلامو ریکارد به مات کړی .

ساده مگر قوی وړانګه :

دغه د حیرت وړ وړانګه چه د انسان په نننی پوهه او صنعت کی یی دومره با ارز بنسټه برخه نیولی او دومره د توجه وړ ګرځیدلی ده ، په حقیقت کی له یوی ساده او معمولی وړانګی څخه پرته بل څه نه ده چه متراکمه او قوی شویده . دغه وړانګه چه د بشر په ژوندانه کی یی بسیاری بدلون راوستی له کومه ځایه پیدا شویده .

په ۱۹۱۷ کال کی (آلبرت انیشتن) یو اتو فزیکي فورمول معرفی کړ چه د هغه په وسیله په آسانی سره داسی وضع منځ ته راوستله کیدای شوای چه وړانګه به یوه بشپړه نوی طریقه سره پیاوړی شی . په هغو ورځو کی دغه فرضیه څومره چه بنیایسی د پاملرنی وړ و نه ګرځید . اوسمدستی هیره شوه . کلونه تیر شول او په ۱۹۵۸ کال کی د وو تنو امریکایسی فزیک پوهانو د (آرتور شاولو) او (چارلز تون) په نومو ، د یوی داسی دستګاه د جوړیدو بنسټ کینښودل چه کولای شی وړانګه څو څله

تلویزیونی سیستم کی د انقلاب د منځ ته راتلو سبب هم شویدی . د هغو پوهانو شمیر چه نن ورځ د (لیزر) د وړانګی او د هغی د ډول ډول استفاده په باره کی نه څیړنه کوی څه د پاسه ۵۰۰۰ تنوته رسیږی او هر کال تقریبا دوه زره مقالی د لیزر دورانګی په باره کی خپرېږی . د دغی وړانګی د لمن پر احوالی د نړی د خلکو په ژوندانه کی دومره زیات دی چه د دغی خانګی یو پوه داکتر (هورست وبر) د برلین له صنعتی پوهنتون څخه وایی : (تر اوسه پوری دا امکان لاس ته ندی راغلی چه د انسان په ورځنی ژوند کی د لیزر دورانګی د په کار لویدلو پراخ ډګر وټاکل شی .)

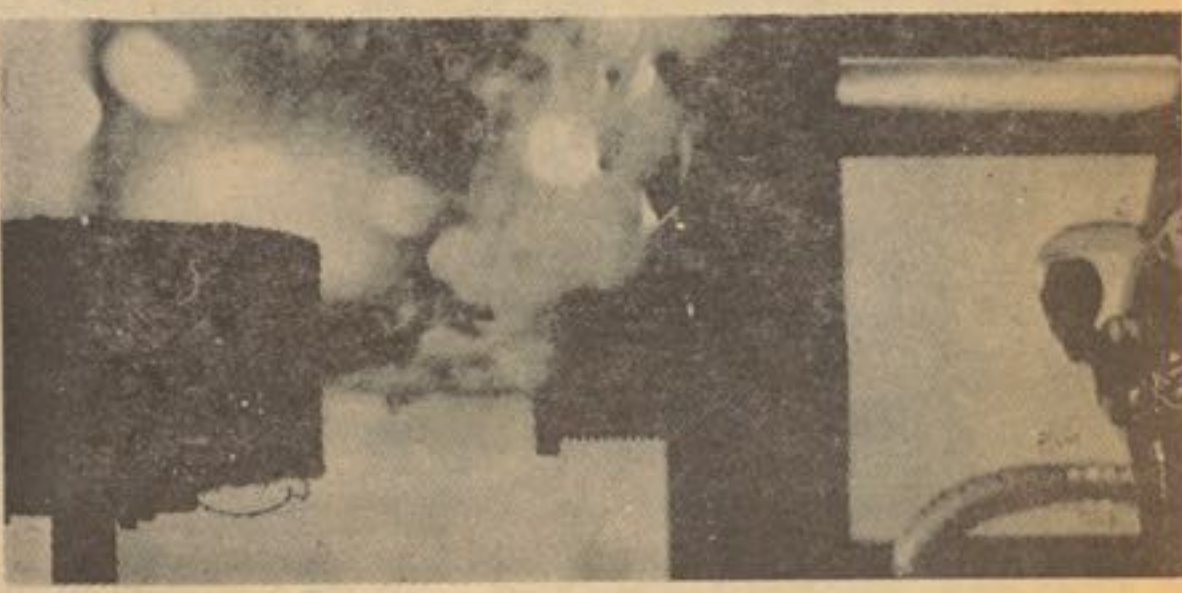
اوس اوس له هغه وخت څخه زیاته موده نه تیر یری چه بشر د لیزر وړانګه پیژندلی ده ، خو د استفاده برخه یی دومره زیاتی شویدی چه دغه وړانګه اوس په مهمو تجارتی اقلامو څخه راغلی ده د مثال په ډول یوازی په امریکا کی هر کال د لیزر د وړانګی د جوړوونکو مخصوصو ماشینو د پیروندلو د پاره څه ناڅه ۳۰۰ ملیون ډالرو لکیري . د لیزر له وړانګی څخه استفاده او د هغی دستګاه وو جوړول اوس اوس د نړی په اکثر و پر مخلو هیوادو کی

آیا تاسی جمیز بانسی (طلایی څپره) نومی فلم لیدلی دی ؟ په دغه فلم کښی (۷۰۰) مامور تقریبا له منځه تللی ، هغه یی دیوه فلزی میز د پاسه ټینګ تړلی و اوله اسرارو نه ډکه قرمز رنگه رڼا له یوی عجیبی او غریبی دستګاه څخه خپریده . په دغه صحنه کی پنځه طلایی څپره لرونکی سپری د خپل دښمن ډله منځه وړلو د پاره په یو نوی ابتکار لاس پوری کړی وو یوه تیره او بریښیدونکی اړه یی په کار اچولی وه چه باید (۰۰۷) مامور یی په دوو بر خوینمه کړی وای .

علمی او تخنیکي انقلاب .

د دغی وړانګی نوم (لیزر) دی د (لیزر) له بیساری قدرت څخه نه یوازی د پولادو د غټو پارچو بلکه په طبی علو مو دالکترو نیکی دستګا وو په جوړولو او په پیرو دقیقو اندازه اخیستلو کی چه تر اوسه پوری د انسان د پاره ممکن نه وو ، هم استفاده کیري . دغه وړانګه په عکاسی را پیوسی او

جنایتکاره سپری ، په لومړی سر کی د دغی قرمز رنگه وړانګی بیساری قدرت خپل دښمن (۰۰۷) ته وښود . د هغه میز منځ چه جمیز باند ور پوری تړل شوی وو ، له پنځه پولاد څخه جوړ شوی وو چه دغه بیساری وړانګه هغه دبیزو په شان



نفا روغی معالجه کیدای شی

پیاویری کیری ، خو د دغسی یوی دستگاه جور بنست شروع نشوه . په دی ډول دغه داستان د خپلو لوړو او ژورو پرا وونه وهل .

بیا هم دوه کاله تیر شول ، دا ځل یو بل امریکایی فزیک پوه چه (تیودور مایمان) نومیده ، د یوی داسی دستگاه په جوړولو بریالی شو چه وړانگه یی متراکمه او پیاویری کوله ددغی دستگاه جوړبنست دومره ساده او په زړه پوری ووچه بنیایی د سادگی له امله یی وه چه بشری پوهه دی ته مجبوره شوه چه خپل دومره وخت د جوړولو د پاره یی ولگوی . د دغی دستگاه جوړبنست پدی ډول دی : له مصنوعي بنیینی څخه یو راز جنس په صنعت کی شته چه (روبین کریستان) نومیږی . دغه جنس د لسو سانتیمترو په اوږدوالی او د یوه عادی پنسل په پنځه والی په ډیر دقت سره توپل کیږی پدی ډول چه ټولی برخه یی صافه او مساوی وی د دغه کریستان په شاو خوا کی د لامبو سیمونه چه د سپینو زرو له بخار څخه جوړ شویدی ، د مارپیچ په ډول ایښودل کیږی د کریستان وروستی برخه په صاف ډول توپله شوی او د سرورزو په یوه وړوکی مخ پوښله کیږی چه د هینداری په شان معلومیږی .

نوم او داستفادی ځای :

امریکا یانو د دغه کریستان دپه کار اچولو د پاره په لومړی سرکی یوه داسی نوم ته اړتیا در لوده چه ددغی نوی انرژي د معنی او قدرت ښکارند وی وی او د دغه کار دپاره یی په ساده ډول یونوم غوره کس چه د هغه د امریکایی نوم دکلماتو د لومړیو تورو څخه جوړ شوی وو یعنی : (د وړانگی پراختیا د تشعشع د قشر د منظم کیدو په وسیله) . کله چه د لیزر د وړانگی په باره کی خبری کیږی ، د هغی رڼا له منبع څخه یادونه کیږی چه د معمولی رڼا له منابعو څخه سو پیر لری .

د الکتریکی څراغ رڼا ښونکی قوه ، یاد لمر وړانگه یا اصلا د رڼا حقیقی معنی د بیلو بیلو ټولو رنگونو د گډون څخه عبارت دی ، مثلا د ټولو رنگونو مجموعه او مخلوط هماغه سپینه او روښانه رڼا ده چه ټول یی ونیو .

که سپینه رڼا د تجزیه کیدو د پاره له یوه بنیینه یی منشور څخه تیر کړو ، له دی امله چه له ټولو رنگونو څخه هر یو له منشور څخه د تیریدو دپاره ځانگړی زاویه لری سپینه رڼا په یوه بشپړ سره اوشنه رنگونو تجزیه کیږی او که دغه رنگونه بیرته سره گډ شی ، هماغه

روښانه سپینه رڼا لاس ته راځی . دا مساله مهمه ده چه وپوهیږو رڼا څرنگه منځ ته راځی .

مثلا د برښنا په څراغ کی ، دا پخپله لامپ ندی چه رڼا خپروی بلکه په هغه کی د ننه د نر یو سیمونو اتومونه دی چه رڼا ورکوی . د دغو اتومونو د کار څرنگو الی پدی ډول دی : کله چه د برښنا انرژي د برښنا دنری سیم اتوموته رسیری نو موری اتومونه د ډیری لنډی مودی دپاره دغه انرژي ذخیره کوی اود هغی لنډی مودی له تیریدو څخه وروسته ، اتوم دغه انرژي دښکړو په شکل چه په حقیقت کی د وړانگی منبع ده او (فتون) نومیږی ، بیرته ورکوی .

باید وویل شی چه په یوه الکتریکی لامپ کی د (فتون) په شکل ددغی انرژي بیوته ورکړه په یوه شیبه کی په ملیاردونو ځله بی له کوم قانون یا گډوډی څخه هماغه شان چه خپریږی ، د یو بل په دننه کی حرکت کوی . له خوپړیو راهیسی بشر د یوی وسیلی په لټه کی دی چه تر دی زیات هم په وړانگه کی ځلانده راشی او په علم او صنعت کی له هغو څخه د یوه بنسټ په شان کار واخیستل شی .

د لیزر جوړوونکی امریکا یسی (ما یمان) ثابتوی چه امکان لری په

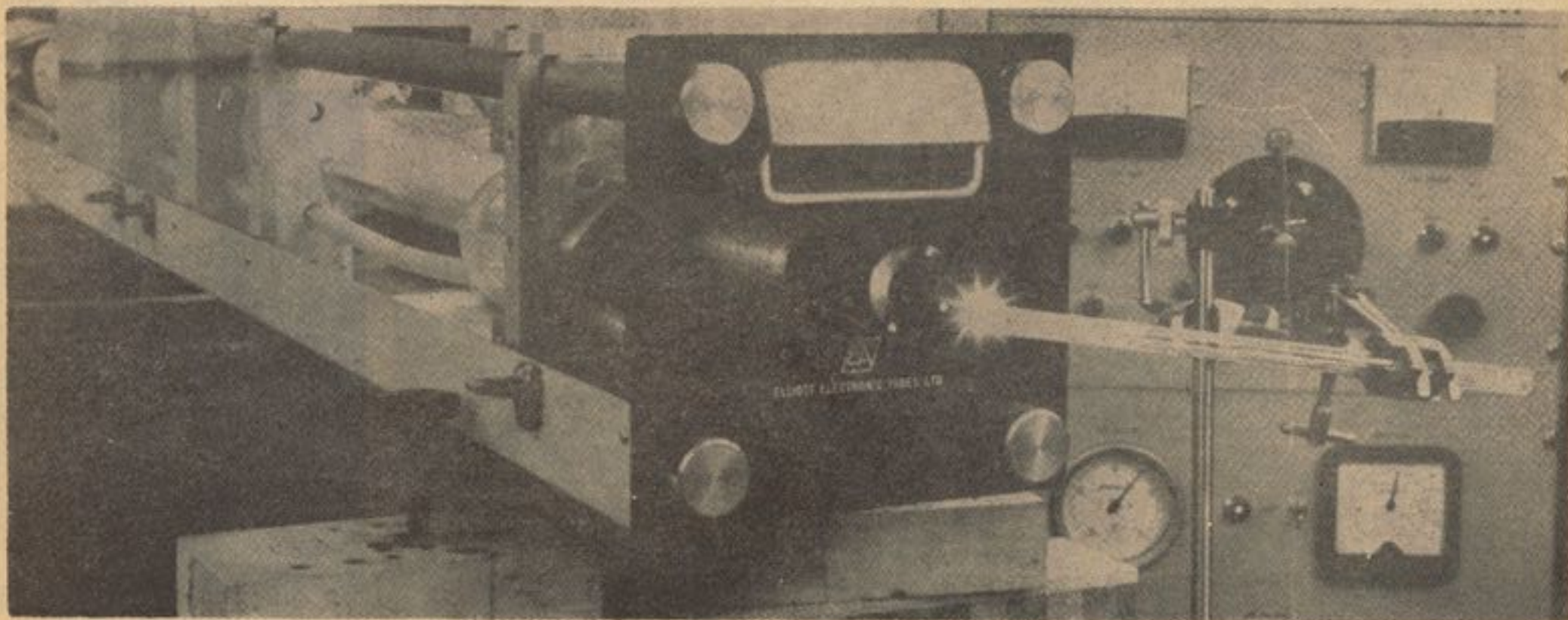
مخصوصو شرایطو کی د رڼا دغه داخلی گډوډی تر یوه نسبی نظم لاندی راوستله شی . د لیزر د دستگاه په اصلی هسته کی چه هماغه (روبین کریستان) دی ، په سلو کی پنځه کروم استعمال شوی دی او همدغه کروم دی چه (روبین) ته سور روښانه رنگ ورکوی .

د روبین کریستان په دواړو هیندازه ډولو برخو کی فتونونه دو سره زیات حرکت کوی اود هر حرکت سره د هغوی په شمیر کی دومره زیاتوالی راځی چه په نتیجه کی د هغو انرژي زیاتیږی ... او دلته د لیزر وړانگه جوړیږی . (شاوولو) نومی نامتو پوه په دغه باره کښی داسی وایی :

(په مونږ انسانانو کښی دلیزر کار داسی تشریح کیدای شی چه دوه تنه په ښار کښی حرکت کوی او ځلک دومره د خپل نظم سره مل کوی چه له دوی څخه ورو ورو پیاویری عسکر منځ ته راځی .

مخکښی ویل شو چه د (روبین کریستان) دواړه سرو ته د سپینو زرو په وسیله دهینداری په شکل اړول شویدی .

د روبین کریستان دیوه سرد سپینو زرو اندازه لږده پدی ډول چه یوازی یوه نازکه پانه ده . روبین بقیه در صفحه ۵۸



سلام، من انیسه وهاب هستم



چهارده بهار رازیده است ، از هشت سالگی در رادیو تمثیل میکند . و اکنون هم در صنف هشتم درس می خواند .
در بیشتر پروگرامهای تمثیلی رادیو نقشهایی را عهده دار است و در کار خود نیز موفق میباشد .
در «عاطفه» که بزودی در استیج کابل ننداری تما شایش خواهیم نمود، در نقش «جمالو» ظاهر میگردد و در کلب جوانان نیز در نمایش دیگری سهم دارد .
می خواهد در آینده هم دکتر باشد و هم هنرمند و آرزویش است که در همه حال عمر مفیدی برای مردم خود گردد .

● دیگران میگویند در وجود من استعدادی برای اکت و تمثیل هست که قابل بارور شدن است و خود دم نمیدانم این حرف تشویق است یا واقعیت

● تمثیل در استیج مشکل است، مشکلتر از تمثیل در رادیو
● من وقتی نقش غم انگیزی را بازی مینمایم خودم را فراموش میکنم و احساسی غصه آلود در جانم چنگ میزند .

– «جمالو» که تودر قالب او ظاهر میشوی چه نوع شخصیتی است، شناخت تو از وجود او چیست ؟
– جمالو پسر پله گردی است که پله گردی را دوست دارد، بی آنکه از عواقب و آینده آن چیزی بداند .
– قبل از عاطفه بکدام درامه دیگر نقشی داشته ای ؟
– قبلاً نقشی نداشتم، ولی همزمان با مشق همین درامه ، درامه دیگری را نیز در کلب جوانان تمرین مینمایم که «گذشت زمان» نام دارد .
– از نظر تو که هم در داستانها و درامه های رادیو تمثیل مینمایی و هم در تئاتر، چه تفاوتی وجود دارد میان تمثیل نمودن در یک نمایشنامه رادیویی و درامه استیج ؟
– بنظر من در رادیو مثل باید تمام قدرت هنری اش را از راه دهان و پوسله گسلمات تیار دهم و روی استیج با تمام وجودش هنرمند باشد .
– منظورم اینست که کدام نوع آن از نظر تو مشکل تر است و کدام یک ساده تر و آسانتر ؟
– تمثیل در استیج خیلی مشکل تر است، در رادیو وقتی اشتباهی صورت میگیرد ، فوراً آن صدا پاک میشود و گویا از نو آغاز میگردد، در حالیکه اشتباه روی استیج از چشم تماشاگران پنهان نمیمانند، از جانبی هم تمثیل در برابر جمعیت مشکلتر از تمثیل در یک استودیوی در بسته میباشد .
– چند سال است که در پروگرامهای تمثیلی رادیو بتولفش واکتار میشود ؟
– شش سال .
– بحساب خودت در این شش سال در چند داستان و یادنامه حصه گرفته ای ؟
– حساب نگرفته ام ولی در بیشتر درامه ها و داستانهایی که طفل در موضوع آن بسوده است، نقش داشته ام .

شما برای مصاحبه دعوت نموده بودید . مدیرخوش حافظه ما که تازه متوجه اشتباهش شده است لیکندی چاک دهانش را گشادتر میسازد و میگوید :
– آه! بلی و رویش را جانب من میگردد، معنی حرکتش را نمی فهمم و انیسه وهاب را دعوت بکنتمو مینمایم، قبل از آنکه صحبت شروع گردد، دقیقتر از نظر میگردانمش با آنکه بگفته خودش چهارده بهار رازیده است در نظر اول هفت، هشت ساله بیشتر بنظر نمی آید، موی سرش را پسرانه قیچی زده و لباسی هم که بتن دارد، بیشتر از آنکه دخترانه باشد بلباس پسران شباهت دارد در نگاهش شجاری کودکانه ای خفته است و در رفتار و حرکاتش نوعی تقلید از بزرگتران قابل تشخیص است .
از او میپرسم :
– خوب انیسه وهاب، شنیده ام در درامه «عاطفه» که بعد از چند سال دوباره بنمایش کشیده میشود تو هم نقشی داری، میتوانی بگویی چطور شد که بتیتر راه یافتی و...
– راستش را بخواهید، دیگران معتقدند که در وجود من استعدادی برای اکت و تمثیل هست که قابل بارور شدن است و خودم نمیدانم این حرف تشویق است و تعارف یا واقعیت، خبردارید که من در داستانهای دنباله دار و درامه های رادیو ، نقشهایی را بسازی مینمایم و گاهی نیز در پروگرام «رادیویسی» ننداره بمن سهمی داده میشود، چندی قبل هم که در همین پروگرام باجمعی از کارکنان نمایش رادیوی بازی ام را درامه میدادم، عزیزالله هدف که دایرکت «عاطفه» را عهده دار است باصطلاح خودش کتف هنری نمود و از من دعوت کرد که ایفاگرزل «جمالو» در این درامه باشم، قبول کردم، تمرین را شروع نمودم و رضایت دایرکت را نیز جلب نمودم، تا باینم تماشاگران این درامه درباره من و این درامه چه قضایاتی دارند .

چند دقیقه ساعت یک مانده است که انگشتی بدر میزند و وارد دفتر زوننون میگردد، بی آنکه باعضای تحریر مجله که چرتشان لای سطور و کلمات مقالات و راپور های وارد سرگردان است، نظری بیندازد و یاز نگاه ثابت و دست جمعی شان خود را ببازد، متوجه مدیرمجله میگردد و با صدای بغض آلودی که سرمای بیرون روی آن اثر گذاشته است ، میگوید :
سلام ، من انیسه وهاب هستم .
مدیر زوننون که در میان انبوه کاغذ پاره های روی میز کار خود غرق است ، نگاهی پرسشگر و کنجکاوش را روی چهره تازه وارد رهامیند و بالحن بی تفاوت و همیشگی اش که خسته گمی محسوس از آن خوانده میشود، جواب میدهد :
– خوب ؟؟
و در حالیکه باز هم با قلم سرخسرنکش تصحیح مقاله ای را دنبال میکند، ادامه میدهد، فرمایشی دارید ؟





- گفتی چطور شد که درخرد سالی برادری کشیده شدی، چه کسی تو را تشویق نمود و باز در جریان کارت از کمک چه کسانی برخوردار گشتی؟

- آنوقت پدرم کارمند رادیو بود و برادر بزرگترم که ذوقی داشت گاهی خواندنی میکرد که اگر طرف توجه واقع میگردد، آوازش برای نشر از رادیو گیت میشد «ژیکلو» هم اسم یکی از خوانندههای برادرم بود که آنزمان خیلی شنونده داشت، من هم این خواننده را برادرم را تقلید نمودم، پدرم مرا ببروگرام اطفال برد، آوازم مورد پسند واقع گردید و بعد هم استعدادم را بداستانها و درامه ها کشاند و پدرم در خانه و استاد صادق در محیط کار همیشه مشوقم بوده اند.

- دوست داری بیشتر ایفاگر چه نوع نقش هایی باشی؟

- نقش های ترازیدی.

- چرا؟

- نمیدانم، من وقتی نقش غم انگیزی را بازی مینمایم، خودم را فراموش میکنم و احساسی غصه آلود در جاتم چنگ میزند دیگران هم میگویند من در چنین نقش هایی موفقتر هستم.

- بنظرت کدام یک از همکاران شعبه ات در کار تمثيل موفقتر از دیگرانند؟

- استاد صادق، مشعل هنریار، حبیبه عسکری و عبادی.

- چه دلیلی میتوانی ارائه نمایی که گفته ات را ثابت نماید؟



- گاهی نه، همیشه می خوانم، من از این مجله خوشم می آید.

- از کدام صفحات ژوندون بیشتر راضی هستی، وقتی شماره تازه آنرا باز میکنی کدام صفحه را اولتر می خوانی؟

- صفحات شعر و داستانها را بیشتر میخوانم و خوشم می آید، از خود راضی نشویم ژوندون واقعا مجله خوبی است و هر کسی باندازه فهم و مطابق ذوق خود مطلبی برای خواندن در آن مییابد.

- بعد از کار و درس چه سرگرمیهایی داری؟

- کتابهای مخصوص اطفال را می خوانم و گاهی نیز فلسفی را در سینما تماشا میکنم.

- میتوانی بگویی خوبترین فلسفی که امسال دیده ای کدام است؟

- فیلم هندی «کوشش».

- چه چیز این فیلم بیشتر خوشت آمد؟

- بازی هنرمندانه اکتوران آن، در این فیلم کمتی محاوره و صحبت وجود داشت و موضوع فیلم با حرکات و تمثيل نشان داده میشد، ولی این حرکات و تمثيل آنقدر گویا بود که بیننده تمام موضوع را منس فهمید و احساس میکرد من چنین فیلم هایی را بیشتر دوست دارم.

- خوب ایسه جان تو هم در رادیو کار میکنی هم در تئاتر و هم برای دیدن فیلم های خوب علاقه داری و سینما میری، بگفته خودت از خواندن مطالعه ژوندون و کتب مخصوص اطفال لذت میبری، پس چه وقت درس میخوانی؟

- راستش اینکه من روز های رخصتی را بیشتر تفریح میکنم و در روز کار بلافاصله بعد از فراغت از کار رادیو در خانه درسهایم را مرور مینمایم و تا حالا هم شاگرد بدی نبوده ام ولی سال آینده اگر تمثيل در تئاتر وقت درسم را بگیرد ناگزیر رهاش میکنم و به تمثيل در رادیو قناعت می نمایم.

- بکدام صنف درس می خوانی؟

- صنف هشتم، لیسه زرغوله.

- در آینده می خواهی چکاره شوی؟

- يك طبيیب خوب و يك هنرمند خوب طبيیب برای اینکه احساس میکنم از این طریق خوبتر میتوانم مردم دردمند کمک نمایم و هنرمندم برای اینکه ذوق واستعدادم

را تا آنجا که ممکن است انکشاف دهم.

- دیگر چه گفتنی داری؟

- بنویسید، که ...

- چه بنویسم؟

- بنویسید که آواظها هر دو، احمد طاهر و تاشناس رادوست دارم و بنظر من این هنرمندان و هنرمندان دیگر گاهی باید برای اطفال پروگرامهای مجانی تر تیب دهند پروگرامهای گسه هم تفریحی باشد و هم آموزنده.

- خیلی خوب مینویسم.

- می بینم که حرفی برای گفتن نمانده است، برایش میگویم که سوال دیگری ندارم، از جایش می خیزد، یخن کتفی اش را تا بالای گوشها بلند میکند، صمیمانه دست میدهد و خدا حافظی میکند که باز دیگری متوجه لباس بچگانه اش میشوم، قبل از آنکه خدا حافظی نمایم میبرسم.

- راستی چرا بیشتر دوست داری پسرانه لیامن بیوشی؟

- خنده می تحویلیم میدهد و میگوید خوشم می آید و از ذوق خود پیروی مینمایم.

چند لحظه بعد روی جاده برقی آهسته روان است و از سردی می لرزد.



نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

سخن چند در باره تقویم و تاریخ

تصحیح بسیار لازم

باتقدیم معذرت از خوانندگان عزیز خواشمنند است در نقشه ستارگان که در صفحه (۲۵) شماره (۳۹) این مجله چاپ شده است مشرق را به مغرب و مغرب را به مشرق تبدیل و تصحیح نمایند.

موسفیر نسبت به فو تو سفیر کمتر است. بعد از کرو مو سفیر، کارونا قرار دارد که آن نیز وقتی که کسوف جزئی رخ دهد بشکل گاز آتشین دیده میشود. کار و نادر قسمت فوقانی قرار دارد و آنرا تاج آفتاب میگویند.

لکه های آفتاب

در سطح آفتاب لکه های بزرگ و تاریکی هم گاه نگاه بنظر میرسد که بین آنها با کارونا رابطه عظیمی وجود دارد. هنگامی که فعالیت لکه های آفتاب ضعیف باشد، شعاع های نوری کارونا طولتر و در خط استوای آفتاب نسبت به قطبین آن نما یا نترس می باشد. اما موقع شدت فعالیت لکه ها، کارونا از آفتاب دور تر بنظر میرسد.

شکل لکه های آفتاب نا منظم است و قطر بعضی از آنها به شانزده هزار کیلو متر میرسد. بعضی از این لکه ها وقتی که در یک حاشیه آفتاب دیده میشود، تقریباً دو هفته بعد، در حاشیه مقابل آن بنظر میرسد و سپس از نظر غایب میشود، و باز دو هفته بعد در همان حاشیه اول دیده میشود این احتمال هم ممکن است که لکه ها مجدداً دیده نشوند و در طی مدتی که غایب شده اند بکلی از بین بروند. بطور کلی، مدت دوام لکه های آفتاب را بین ۹ تا ۴ سال و بطور متوسط ۱۱ سال حساب کرده اند و علت پیدایش آنها را انفجار اتمی گاز هایدروجن در سطح

زیادی که از داخل به سطح میرسد پدید می آید و بعد از مدتی از بین می رود و برآمدگی دیگر جای آنرا میگیرد. حد وسط قطر این برآمدگی ها ۱۱۲۰ کیلو متر است.

فوتو سفیر بو سیله طبقه دیگری که کرو مو سفیر یاد میشود احاطه شده است کرو مو سفیر و قتی با چشم قابل دیداست که کسوف کلی رخ دهد در آن وقت به رنگ گلابی و بنفش دیده میشود، حرارت کرو-

میله نها درجه میرسد.

اگر نور آفتاب را تجزیه کنیم می بینیم که شامل تمام رنگهای است که قوس قزح (رنگین کمان) را تشکیل میدهد.

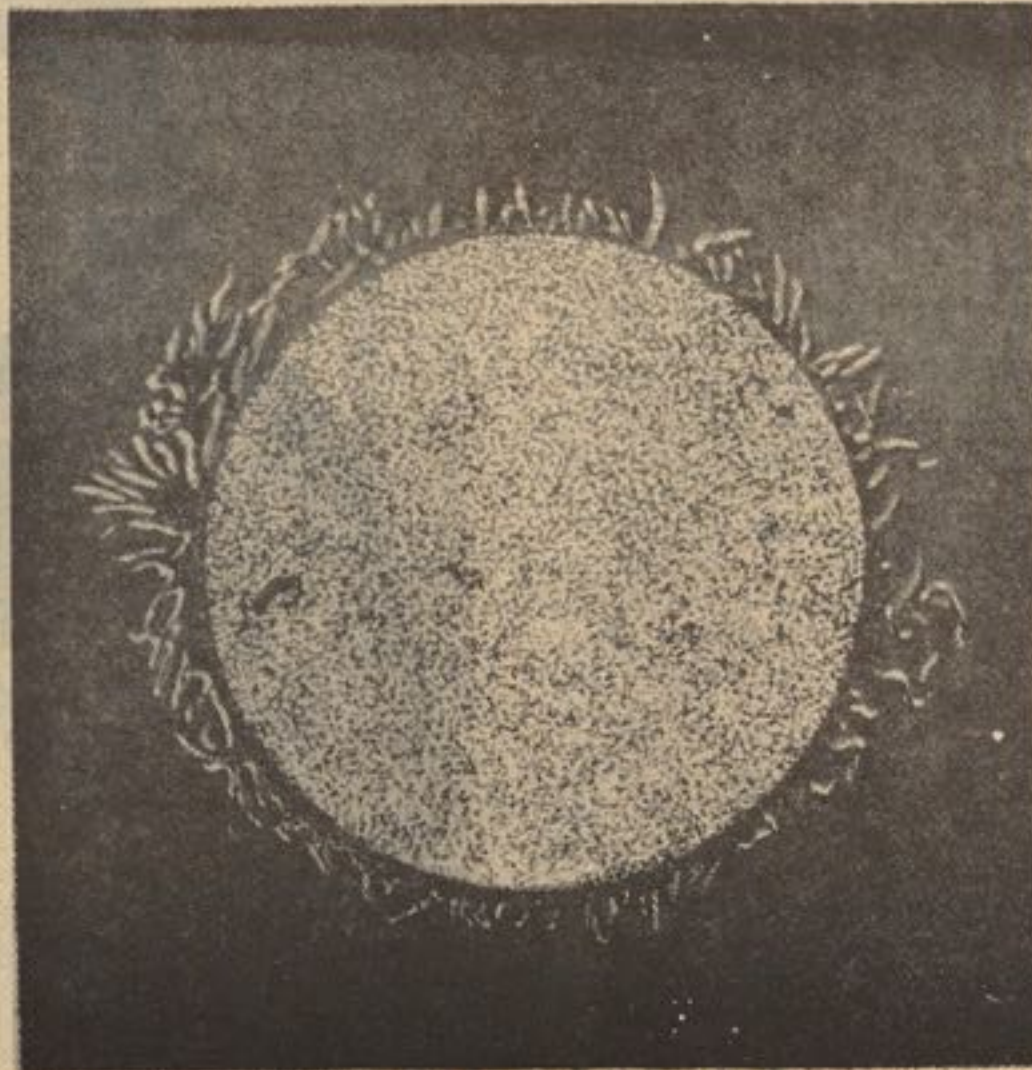
سطح آفتاب:

سطح خارجی آفتاب را متشکل از سه قسمت متمایز دانسته اند: سطح تشعشعی آن که مولد انرژی و حرارت برای ما میباشد. فوتو سفیر نامیده شده است. در سطح فوتو سفیر برآمدگی های موجداری وجود دارد که بر اثر حرارت

سخن در باره منظومه شمسی بدون یاد «آفتاب» و «ستارگان دنباله دار» و «شهابهای ثاقب» و «کهکشان» ناقص است، اما بحث در باره همه این پدیده ها با در نظر گرفتن این نکته که گفتگو از سیارات طولانی شد، شاید باعث ملال گردد، از این سبب: در اینجا مختصری راجع به آفتاب می آوریم و موضوعات دیگر را در وقت و محل مناسبتری مورد بحث قرار میدهیم:

آفتاب هم مانند دیگر اجرام سماوی ستاره ایست از ستارگان ولی بسیار بزرگ و نسبت به زمین ما دارای نور و حرارت بسیار که قسمتی از آن را به ستارگان شامل منظومه شمسی میبخشد اما درجهان پهناور خلقت که دارای هزاران کهکشان و در هر کهکشان هزاران منظومه شمسی وجود دارد، این بزرگترین ستاره منظومه شمسی ما، در حکم ذره ناچیزی است که هیچ بشمار نمی آید، معیناً شناختن آن برای ما که ساکنان یکی از سیارات آن می باشیم لازم است و خالی از دلچسپی نیست.

قطر آفتاب را مقدار ۹۹۲ ۱۳۸۴ کیلو متر تخمین کرده اند، وزن مخصوص آن ۱٫۴۱ مرتبه از آب ثقیل تر است و نور آن در طرف ۰۲ و ۴۹۹ ثانیه به ما میرسد درجه حرارت در سطح آفتاب از ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ درجه سانتی گراد شروع میشود و هر قدر که به مرکز آن نزدیکتر شود زیادتر میشود تا به



آفتاب بالکه ها و دیگر متعلقاتش

فرهنگ اصطلاحات نجومی

قسمت (۲)

آبریزگان :

آبریزگان که آنرا آبریزان و آب پاشان هم میگویند، از جشنهای باستانی آریا بیان قبل از اسلام بوده که روز آن تقریباً مطابق با ۱۳ سرطان می باشد و در آنروز بعنوان شادی آبریزد یگر آب می-باشیدند.

آبماه :

ماه آب سر یانی که مطابق با اگست میشود .

آبی :

برجهای آبی که بعقیده منجمان احکامی عبارتست از سرطان عقرب و حوت و این هر سه را با هم مثلثه آبی نیز میگویند .

آتش آسمانی :

آتشکده بهرام :

برج حمل و آنرا آتشکده بهرام از آن سبب میگویند که برج حمل را خانه مریخ دانسته اند .

آتشی :

برجهای آتشی که عبارت از حمل اسد و قوس است و این هر سه را با هم مثلثه آتشی نیز میگویند.

آحاد :

آحاد نجومی :

رجو شود به پارسک و واحد نجومی

مرتبه اول از طبقات اعداد، از یک تا نه و بعضی گفته اند از صفر تا نه

آخر (آخور) :

از صورتهای فلکی که آنرا اعراب معلف نامیده اند و قسمتی از مجموعه باطیه در میان فرد و غرب است «به باطیه مرا جمع شود».

آخر «آخور» :

این هم از صورتهای فلکی است که اعراب با ن معلف نام داده اند و قبل از آن بطلمیوس آنرا به شکل آخر معرفی کرده بود . این صورت از جمله ستارگان ابری (سحابی) است که از چند ستاره قدر هفتم تا نهم تشکیل شده و در پهلو سرطان واقع گردیده است، نام دیگر آن نثره است . «به سرطان و نثره مرا جمع شود».

آخر النهر :

از ستارگان قدر اول و درخشانترین ستاره در صورت فلکی نهر است که در جنوب ثور واقع شده است . آخر النهر را اطلیم نیز میگویند «به نهر مرا جمع شود» . باقیدارد

تقویم قمری :

تقویم قمری، بر اساس ماههای قمری تنظیم میشود که در صفحه ۱۹ شماره ۴۲ ژوندون درباره آن بتفصیل بحث شد. در اینجا تنها باین نکته اشاره میشود که بنیاد اینگونه تقویم را حضرت خلیفه دوم (رض) در سال ۱۶ هجری (۶۳۸ مسیحی) نهادند و مبدأ آن را از زمان هجرت حضرت پیغمبر اسلام (ص) از مکه بمدینه که مطابق ۱۶ جولای ۶۲۲ تاریخ مسیحی است قرار دادند. (ابتدای سال هجری از محرم شروع میشود)

یک قاعده مفید :

اگر چه بعضی از اهل تنجیم، جدو لهایی برای تطبیق سنه هجری با مسیحی یا بعکس ترتیب داده و طبوع و نشر کرده اند، اما مراجعه به جداول مذکور برای حصول اطمینان در مورد مطالب تاریخی کافی نیست از این سبب قاعده دقیق تری را برای تطبیق سنه هجری یا مسیحی معین اینجا می آوریم :

هر گاه سال مسیحی معین باشد باشد دو سال هجری معین نباشد، باید سال مسیحی را به روزها تبدیل

آفتاب دانسته اند اما منجمان قشری واحکا می، پیدا یس این لکه ها را در سطح خورشید با حوادثی که در زمین رخ میدهد بی مناسبت نمی دانند و مادر جای دیگر بی اساس بودن این پندار را شرح خواهم داد .

حرکات آفتاب :

حرکت وضعی آفتاب را از راه تحقیق و مطالعه در لکه های سطح آن که گفتیم تغییر محل میدهند و ناپدید میشوند و مجددا آشکار می شوند، حساب کرده اند .

گردش آفتاب بدور محور خودش با گردش زمین بدور محور خودش این تفاوت را دارد . که زمین در مدت تقریباً ۲۴ ساعت یکبار بدور خود گردش میکند و در این گردش همه قسمت های آن از شمال و جنوب و شرق و غرب، هما هنگند، اما در آفتاب، قسمت های استوائی آن نسبت به قسمت های دیگر، سر یعتر حرکت مینمایند و در مدت ۲۴ روز و ۱۶ ساعت حرکت وضعی خود را انجام میدهد، اما هر قدر بسمت قطب آن نزدیک تر شویم این مدت افزایش می یابد و تا ۳۴-۳۵ روز میرسد . برای آفتاب حرکت انتقالی ثابت نشده است، اما این مطلب را همه قبول دارند که آفتاب به همراه تمام ستارگان جزء نظام خود بسوی یک نقطه معینی حرکت میکنند و این نقطه را منجمان اسلامی عبارت از مجموعه (الجائی علی ر کبتیه) دانسته اند که آنرا به دزی «بر زانو نشسته» و در اروپا (هر کو لس) میخوانند و مجموعه ایست متشکل از ستارگان قدر سوم تا قدر ششم، اما منجمان غربی از تشخیص دقیق و قطعی آن نقطه که آفتاب بسوی آن روانست اظهار عجز نموده اند .

مبادی تقویم

شاید اکنون که با منظومه شمسی مختصر آشنا می حاصل شد، وقت آن رسیده باشد که باصل مطلب، که عبارت از چگونگی تقویم و بیان اقوال و عقاید منجمان احکامی بود، باز گردیم و بحثی را که در آغاز این سلسله مقالات شروع کرده بودیم به آخر برسانیم .

کرد و تفاوت سالهای کبیسه را نیز در نظر گرفت، سپس تفاوت بین ولادت حضرت عیسی (ع) و هجرت حضرت پیغمبر (ص) را که ۶۲۲ سال بوده مجدداً به ایام تبدیل و از ایام تبدیل شده سنه، مسیحی کسر کرد و باقی را بر ۳۵۴ تقسیم نمود و سپس برای هر ۳۰ سال یازده روز کبیسه را که در شماره ۴۲ ژوندون توضیح شده است کسر نمود، بدین ترتیب خارج قسمت هر چه باشد سال مشخص هجری خواهد بود .

اما اگر سال هجری معین و سال مسیحی نام معین باشد باید سال

هجری به ایام تبدیل شود و ایام تفاوت بین میلاد و هجرت، بر آن جمله افزوده شود سپس مجموع بر ۳۶۵ تقسیم شود و برای هر صد سال ۲۴ روز کبیسه از تمام عدد ایام سال کسر شود خارج قسمت هر چه باشد سال مشخص میلادی خواهد بود .

تقویم جلالی :

در شماره (۳۹) این مجله گفتیم که تقویم رقمی، یعنی تقویم علمی و فنی که دارای اطلاعات گوناگونی در باره سیرو حرکت سیارگان در آن درج میشود، بر اساس تقویم جلالی تنظیم میگردد. اینک مختصری در باره تقویم و تاریخ جلالی تقدیم میشود :

سابقاً سال شمسی را ۳۶۵ روز بدون کسر میگردانند که ۳۰۰ سال آن کاملاً برابر با ۳۰۹ سال قمری بود باین معنی که ۳۰۰ ضرب در ۳۶۵ میشود ۱۰۹۵۰۰ روز و ۳۰۹ ضرب در ۳۵۴ با ضافه ۱۱۴ روز- کبیسه ۱۱ روز در ۳۰ سال هم می شود ۱۰۹۵۰۰ روز تر تیب سال شمسی ۳۶۵ روزه بدون کسر و کبیسه بقسمی بود که مبدأ یکسال آن اول حمل باشد. مبدأ آن ثابت نمیماند یعنی اگر چون در حقیقت یک سال شمسی از ۳۶۵ روز، پنج ساعت و چند دقیقه بقیه در صفحه ۶۱

غرب در چنگال جنایت

وقایع جنایی در آلمان غربی و به افزایش است



و فعالیت های جنایتکارانه را کاهش میدهند و حتی از بین می‌برند و ازینجاست که دانشمندان روانشناسی هرچگونه تردیدی ندارند که صحنه های قتل و جنایت فلمهای جنایی تلویزیون بخصوص تماشا گران کم سن را آماده آن میسازند که خودشان نیز به قساوت تمایل یابند .

نخستین وظیفه و اولین گام نمریخس در راه مجادله علیه جنایات آینده آنست که فلسفه تلویزیون بیشتر ازین قفس گودگان يك ملت نباشد .

و موضوع طلاق در بین نیست گودک شهر بزرگ بر اساس عقیده روانشناسان، خودش را بیکس و بی سرپرست در روی کوچه احساس میکند . گودک بخود جرات و اجازه آنرا داده نمیتواند که در منازل و ایوانهای ضیق آزادی به بازی مشغول شود زیرا گرایه نشینان و همسایگان دیگر بر علیه غالمقال و سروصدای بلند گودک قیام میکنند و اعتراض مینمایند . گودک جرات و اجازه آنرا ندارد که در روی جاده ها و خیابانها به بازی پردازد، زیرا ازدحام ترافیکی حیاتش را بخطر میاندازد . عواقب این محرومیت آنست که گودگان همیشه اکثر وقت شانرا به خانه و آنهم در مقابل تلویزیون صرف میکنند و در پرده تلویزیون در طرف هر هفته عادی به طور متوسط جریان وقوع (۲۶) واقعه قتل ، (۲۰) واقعه جرحه شدید جسمی، (۵۰) واقعه راهزنی و سرقت را با شکل و صحنه های عملیاتی گوناگون تماشا میکنند ، طوری که نوشته شد در هر هفته عادی و حالانکه در جریان بسیاری هفته های خاص و فوق العاده فلم های جنایی بیشتر را تماشا میکنند .

ناگون تحقیق درست علمی هم درین مورد صورت نگرفته که صحنه های قتل، زدوخورد و فلم های جنایی تلویزیون چه تأثیری بالای گودگان دارند . مرکز جنایی جمهوریست فدرال آلمان در سال ۱۹۶۶ در راه دریافت پاسخ در برابر این پرسش بدل مساعی نمودند که آیا جریان فعالیت و اعمال مجرمان از روی صحنه های فلمهای جنایی که در پرده سینما و تلویزیون نمایش داده میشوند ، تقلید شده اند ؟ در آن زمان پاسخ این پرسش بوضاحت منفی بود . بهمین صورت پرسش دیگری که آیا تعداد وقایع جنایی قهر آمیز در کشور هاییکه تراکم تلویزیون زیاد است، بطور واضح شدت رویه افزایش بوده ؟ پاسخ کاملاً مثبت داشت ازین وضع چنین نتیجه گرفته میشد که پروگرامهای جنایی تلویزیونی اگرچه مستقیماً عامل جنایت پدیدار شده نمیتوانست با آنهم حسد اقل اینگونه برنامه های تلویزیونی بطور غیر مستقیم عوامل مانع شدن جنایت ، قساوت



در هر (۳۹) دقیقه يك واقعه اختلاف و یا تهدید به قتل بوقوع میرسد.



در هر (۹) دقیقه پی در پی يك منزل مورد غارت رهزان قرار میگردد .



نمایشات تلویزیون جوانان رابه جنایت و شرارت میکشاند

این کافی نیست که آلمانها به افزایش و زیادتیر ساختن پول برای شان اقدام کنند البته نیرومندی دستگاه پولیس قوی بدون شك ضرورت به پول بیشتر و همکاران زیادتیر داردولی از همه مهمتر آنست که کودکان نیازمند والدین بهتراند



انحرافی ارتباطات انسانی و وابستگی های بشری در سرتاسر زندگی شان باقی بماند ، بسر میبرند و همه این تظاهرات علایق ضد اجتماعی در زمینه ارتباطات همزیستی ناسالم و وابستگی های پیروزی نیافته دوران ابتدایی کردگی ریشه دارند که بعدها سبب طغیان شان در مقابل قرارداد های اجتماعی میشود . این کافی نیست که آلمانها به افزایش بیشتر تعداد پلیسان و زیادتیر ساختن پول برایشان اقدام کنند .

البته نیرومندی دستگاه پولیس قوی بدون شك ضرورت به پول بیشتر و همکاران زیادتیر دارد ولی از همه مهمتر آنست که کودکان

نیازمند والدین بهتر اند . آنچه رادر تربیه کودکان آلمانی بغلط و اشتباه انجام داده اند هچکس قادر بران

نخواهد بود که از انعکاسات بعدی آن جلوگیری کند . تمام آلمانها ناگزیر بودند که فرزندان

شان رادر محیط بیشتر بشری و انسانی تر از زمان و محیط تربیت خودشان تحت تربیه قراردادند و دوستان و همسایگان آلمانی مجبور بودند دوباره بیشتر از پیش بهمدیگر رسیدگی

کنند و علاقه گیرند ، زیرا این موضوع بوضاحت ثابت شده است که در ارتکاب جرم و جنایت

فقر و ناداری نقش اساسی نداشته بلکه این عدم عواطف و علایق بشری است که منشاء

همه جنایات میشود . تامین مجدد عواطف و علایق انسانی در نزد جر منی ها از عهده

پولیس پوره نیست بلکه ایشان خود مکلف اند درین راه مبارزه کنند و بهمدیگر یاری رسانند .

اینست واقعیت دردناک و هول انگیز زیستن در غرب که ارقام جدول زیرین بهترین نمایانگر آنست :

جمهوریت فدرال آلمان ۱۹۷۰ ۲۴۰۲ ۶۸۸۵ ۱۳۲۳۰ ۲۴۳۸۳۹ ۲۹۷۸۸۷ ۷۸۷۸۲
جمهوریت فدرال آلمان ۱۹۸۰ ۳۹۹۰ ۷۵۹۹ ۵۱۲۲۸ ۶۵۰۷۴۵ ۵۳۲۶۵۸ ۱۵۲۲۵۷
ایالات متحده امریکا ۱۹۷۰ ۱۵۸۱۰ ۳۷۲۷۰ ۳۴۸۳۸۰ ۱۶۹۳۰۰ ۱۷۴۶۱۰۰ ۹۲۱۴۰۰
درمقایسه با جمهوریت فدرال آلمان ۴۷۶۷ ۱۱۲۳۷ ۱۰۵۰۳۷ ۶۵۴۰۴۴ ۵۲۴۵۷۶ ۲۷۷۸۰۲

جدول فوق احصائیه تکانهنده و دردناک جرایم جنایی رادر زندگی مردمان غرب نشان میدهد . درد دیرین بالایی وضع کنونی جنایت راد جمهوری فدرال آلمان و در دیرین پایانترازان وضعیت بعدی سال ۱۹۸۰ رادر آن دیار نشان میدهد . اکثر کارشناسان متخصصین ابراز نظر مینمایند: «وضع بدتر ازین خواهد شد» چنانچه وضع آئینده جنایات در سال ۱۹۸۰ جمهوری فدرال آلمان همچون وضع کنونی آن در ایالات متحده امریکا ست . به ارقام در دیرین بدقت بیشتر توجه

بفرمایید .



کارگران خارجی در آلمان غرب بیشتر از همه با همه یگر میزنند و ناسال (۱۹۸۰) ششصد هزار کو دکان کارگران خارجی در آلمان غرب به سر خواهند برد.

قتل	مجبوریت اعمال غارتگری	اختطاف و کیسه بری ربودن عواده ها	سرقه
۷۸۷۸۲	۲۹۷۸۸۷	۲۴۳۸۳۹	۱۳۲۳۰
۱۵۲۲۵۷	۵۳۲۶۵۸	۶۵۰۷۴۵	۵۱۲۲۸
۹۲۱۴۰۰	۱۷۴۶۱۰۰	۱۶۹۳۰۰	۳۴۸۳۸۰
۲۷۷۸۰۲	۵۲۴۵۷۶	۶۵۴۰۴۴	۱۰۵۰۳۷

صفحه ۱۷

کودکان نیا ز مند بازی وساحه

اند که هرگز نمیخواهند و نمیتوانند در قفس منزل زندانی شوند . در غیر آن بیشتر ازین وقایعی از قبیل آنکه دسته های خطرناک جانیان چون همین امروز یک منطقه شهر را مورد حمله قرار داده و تیورور و حشمتاکی را پیا سازند ، واقعه استثنایی خوانده نخواهد شد ، در غیر آن کودکان بر خوردسالان دیگر حمله خواهند کرد و همدیگر را باغلاک و خون خواهند کشید ، کلانسالان نیمه قوی کپتسالان بیدفاع را باضربات مرگبار ازین خواهند برد و همه این وقایع ، یگانه واقعه قبیح و شگفت آوریدر برفته نخواهد شد ، بلکه عمومیت کسب خواهد کرد .

از زیبایی برابلم جنایت نوجوانان آنقدر بفرنج و پیچیده است که امکان ندارد درین نوشته کوتاه همه جانبه آنرا تحلیل کرد و بطور دقیق مورد بحث و بررسی قرار داد با آنهم بصورت اجمالی میتوان نوشت بر پایه عقاید موافق اکثر کارشناسان جنایی و روانی در انکشاف این برابلم دونکنه اساسی نقش عمده دارند :

۱- اینکه برای نوجوانان امروز فضای تفریح وساحه بازی فوق العاده تنگ و ضیق است .

۲- آنکه کودکان و نوجوانان در محیط کثیرالنفوس و مترکم به تنهایی سپرده میشود

و در اکثر اوقات تنها در مقابل تلویزیون در نتیجه خشم و نفرت او بر خستگیهای توانفرسای زندگی بطور ناگهانی باوحشت و شرارت شدید و تند انفلاق خواهد کرد ، درست آلتوریکه الکساندر میچریخ دانشمند خبیر و ورزیده جامعه شناسی آنرا فرمول بنسدی

نموده است : این اندیشه واستدلال کافی است که عناصر آئینده یا بعدی مشخصات کسر کتر انسانی که در تجرد ، تنهایی و بیکی در

یکنواختی و یکسانی ، در خشونت و نارسایی عواطف و علایق همزیستی ، بلاقیدی ، بهعلاقگی وعدم پابندی و دلبنستی به پیش آمد های زندگی ، در مجبوریت های ژرف و فشار های

شدیدیکه در نزد اکثر جوانان دیده میشود و میتوانند بحیث عناصر تفریبی و عوامل

روزنامه ای بسوی تاریکیها

یاد داشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

میشوم و دلم نمیخواهد چیزی در این مورد به عمه بگویم. از کجا معلوم که عمه خود از محتوای این نامه خبر نداشته باشد و این نامه به مشورت او نوشته نشده باشد. عمه نگاهش رابه نامه دوخته است به نامه محسن خان که در میان انگشتان من بصورت گلوله درآمده است. نامه را روی فرش اتاق می اندازم و میپرسم .

- محسن خان چه ساعتی از اینجا رفت ؟
- چند دقیقه بعد از آن که تو استراحت کردی .

- این نامه را کی روی میز گذاشت؟
پاکت را نشانش میدهم .
نگاه زود گذری به پاکت می - اندازد و میگوید :

- من
- تو ؟

- محسن خان آنرا بمن داد تا بتو بدهم ، من هم آنرا روی میز گذاشتم .

چشم در چشمش میوزم می - گویم :

- میدانی در این نامه چه نوشته شده ؟
بابی اعتنایی شانه هایش را بالا می اندازد و میگوید :

- این چیز ها بمن مربوط نیست و دلم هم نمیخواهد در چیز هایی که بمن ارتباط ندارد کنجکاوی کنم .

از چشمانش چیزی خوانده نمی شود و صورتش هم سرد و خشک و بیحالت است .

میگویم :
- بسیار خوب. اما یادت باشد که شب جمعه آینده من دعوت هستم .

باخونسردی میگوید .
- یادم نمیروود !

میگویم :
- نمیرسی کجا ؟

- اگر لازم باشد، خودت میگویی - آری، خودم میگویم . خانه جواد .

آرام نگاهم میکند و حرفی نمیزند . چیزی نمانده بخونسردی عمه و اینکه بحر فهایم اهمیتی نمیدهد

به روابط این دو مرد سر بر آورده اجتماع ما و بالاخره به دعوت جواد . فکرم بجایی نمیرسد و یا میرسد و برای من قانع کننده نیست ، سرم رامیان دودستم میگیرم و در اندیشه فرو میروم ، اندیشه ای که میدانم بجایی رهنمون نخواهد شد. دلم میخواهد کاش یکنفر اینجا بود و من با او درد دل میکردم ، کاش یکنفر اینجا بود و من همه چیز را با او میگفتم و از او کمک و یاری میخواستم . یکنفری که میتوانستم به او اعتماد کنم . یکنفری که ...

شسته افکارم را صدای قدمهای ازهم پاره میکند ، صدای قدمهای عمه که وارد اتاق میشود. وقتی مرا بسی حرکت روی تخت نشسته می بیند ، چینی به پیشانیش می اندازد و میپرسد :

تازه من متوجه میشوم ، متوجه این میشوم که من ساعت ها است روی تخت نشسته ام و به نامه محسن خان فکر کرده ام .

نامه را لای انگشتانم می فشارم و میخواهم به عمه بگویم این نامه از کیست و در آن چه نوشته شده و من در این مدت چرا متوجه گذشت زمان نشده ام ، هنوز لبم از لب باز نشده است که از تصمیم منصرف

شده است .

شده است .

شده است .

شده است .

شده است .

شده است .

شده است .

شده است .

شده است .

شده است .

شده است .

شده است .

شده است .

شده است .

شده است .

شده است .

شده است .

شده است .

شده است .

شده است .

شده است .

شده است .

شده است .

شده است .

شده است .

شده است .

شده است .

شده است .

سرم را تکان میدهم ، پس اراده سرم را تکان میدهم ، این بدان جهت نیست که حرف عمه را پذیرفته ام و یا حرفش را رد کرده ام . شاید عمه خود این موضوع را فهمیده است که دیگر حرفی نمیزند و سرگرم کارش میشود و من از سالون قدم بیرون میگذارم و دوباره به اتاق خودم پناه میبرم تنها جایی که در آن میتوانم تا حدی آرام باشم و احساس آرامش کنم . سستی و بیحالی هنوز آزارم میدهد و سر دردی نیز بر آن علاوه شده است. وقتی روی تخت می نشینم و یک پهلوی به پشتی تکیه میدهم ، یکدفعه چشمم بروی میز کوچک کنار تخت می افتد و پاکت سر بسته نظرم را جلب میکند. نام من با خط نامرتبی روی پاکت نوشته شده است . کنجکاوی میشوم و با عجله سر پاکت را باز میکنم . خط نامرتب نامه ای داخل پاکت بهتر از نوشته روی پاکت نیست.

نامه نسبتاً مفصل است یا بنظر من که خسته هستم اینطور میاید نامه را از اول تا آخر میخوانم ، پراز دروغ و ریا و تملق و چا پلوسی است و در آخر آن هم امضاء محسن خان بچشم میخورد . یکبار دیگر آنرا میخوانم ، فقط بدین جهت که این همه دروغ و تملق ، مقدمه خبری است ، در حقیقت مقدمه دعوتی است ، دعوتی که محسن خان واسطه آن شده است . اول ازین دعوت تکان میخورم و بعد شکفت زده برجای میمانم . شکفتی من ازین جهت است که (جواد) آن نامرد نا انسان بوسیله محسن خان از من دعوت کرده است که هفته دیگر با محسن خان و دوستانش او را سرافراز کنم و بخانه او بروم . بر سشهای متعددی از ذهنم میگذرد و شکنجه ام میدهم که : جواد و محسن چه نسبتی باهم دارند؟ از کجا همدیگر را می شناسند؟ چگونه جواد باز جرئت کرده است؟ حتی تا اینکه حد به خانه خود دعوت کند ؟

و تازه این دعوت برای چه؟ مدتها بی حرکت میمانم فکر میکنم . به جواد فکر میکنم به محسن خان ،

خوانندگان عزیز و ندون قضاوت می کنند

آقای دیدبان !

هر هفته که مجله ژوندون به دستم میرسد باعلاقه و اشتیاق آنرا ورق میزنم باور کنید داستانها ، مطالب متنوع و مضمونهای جالب آن مدتها مشغولم میدارد و بدون اغراق باید گفت مجله ژوندون روز بروز بهتر شده میرود و قدم بقدم بسوی تحول پیش میرود ، مخصوصاً در این آواخر صفحه (روز نه ای به سوی تاریکیها) که در حقیقت میشود گفت شکل داستان دنباله داری را بخود گرفته است زیاد تر از هر مطلب دیگر توجه مرا بخود جلب میکند و اولین مطلبی که در مجله میخوانم همین روزنه ای بسوی تاریکیها یعنی سرگذشت لیلا است که با قلم شیوای شما تنظیم میشود و ازین بابت باید به شما تبریک گفت . قصه زندگی لیلا قصه غم انگیزی است قصه است که ممکن است دهها و صد های آن اتفاق افتاده باشد و کسی از آن خبر نشده باشد اما لیلا دختر شجاع و باشهامتی است که حقایق را روی کاغذ آورده و پرده از رشتگی و زشت کاری عمه بی که ظاهراً انسانهای خوب را دارند ، بر داشته است و رسوای شان کرده است . انسانها بی که ممکن است ما زیاد آنها را دیده باشیم و یا در روز بایک یا چند نفر آنها بر بخوریم و آنطور که باید نشنا سیه شان و از این جهت است که لیلا شخصیت دیگر می یابد ، شخصیتی که با ید همه دوستش داشته باشند و همه برای کمک و یاریش بشتابند همان طور که من حاضرم هر کمکی که از دستم بر آید از لیلا دریغ نکنم و هر قسم یا ریش کنم تا نظر خود لیلا چه باشد .

عبدالحمید میهنی
از کوته سنگی



باشم که دیگران نتوانند با
من رقابت کنند، رقابت از هرجهت
رقابتی که یکن می‌تواند با دیگران
بکند، با کسانی مثال خودش، با زنانی
که در چنین دعوت‌هایی شرکت می
ناتمام کنند

میانم تنهای تنها !!
• • •
دو روز است که من برای شب
جمعه آمادگی میگیرم. نمیدانم برای
چه؟ اما دلم میخواهد من در این شب
لیلایی باشم غیر از لیلای گذشته.
دلم میخواهد در این دعوت کسی

آنکاه پشتش را بطرف من می
کند و از اتاق بیرون میرود.
میخواهم چیخ بزنم و بگویم:
- عمه! تو حق‌نداری تا وقتی حرف من
تمام نشده از اتاق بیرون بروی
اما او بیرون رفته است و فریاد
در گلویم گره میخورد و من باز تنها

وجودم را از خشم منفجر کند بانفرت
میپرسم:
- تو از این دعوت تعجب
نمیکنی؟
تکه کاغذی را که روی فرش
افتاده است برمیدارد و میگوید:
- تعجب برای چه؟

گشت و گذاری در شهر کابل

شپري با ۱۵۶۲۷ فروشنده...

در گذشته نرخنامه نزد فروشندگان کلمه

خنده داری بود اما حالا...

چرا نرخ سبزیجات بلند رفته است؟!

وضع عمومی هو تل های شهر خوب شده اما
از تطبیق شرایط صحتی کمتر اثری دیده میشود

مردی در مقابل دکانی می ایستد، شیبی می خورد و بعد می بیند که فروشنده قیمت بلند تری مطالبه میکند، خریدار از او نرخنامه می خواهد ولی... بلی! فروشنده نخست کمی تعجب میکند، یکی دوبار کلمه نرخنامه را تکرار میکند، آنگاه میگوید:

- برو بابا بی کارت... میخوری بخر، نمیخوری دلت.

در اداره مجله برایم گفتند تا از شهر و بناروالی راپوری تهیه کنم، باافکار درهم و برهمی قدم به بازار گذاشتم. خود سری های دکانداران و نیرنگ های شان بیادم آمد. امروز این خود سری ها کمتر شده، ولی هنوز شهریان بکلی از وضع نرخها

راضی به نظر نمی رسیدند. در گذشته نرخنامه کلمه بی بود، که گاه، گاه فقط شنیده می شد، اما امروز بعضی دکان های شهر این نرخنامه را، در مقابل دکان های خود نصب دارند. قصاب، آن قصابی که در گذشته کمتر از تعیین نرخ بناروالی خبر داشت و به آن اهمیتی قایل بود، امروز با وجود نرخنامه بازهم گوشت را به قیمت ثابت نمی فروشد، گران فروشان، هنوز هم از نرخنامه سر پیچی می کنند شاید هنوز بخیال گذشته هستند که هر چه بخواهند میتوانند بکنند. يك منبع بناروالی در برابر سوالی مگه بد:

وبلندتر می رود چوب فروشان بنا به میل و رغبت خویش طور دل شان خواست بالای نرخها قیمت میگذارند البته در جاهایی که موظفین تفتیش شارو الی کمتر رسیدگی میتوانند بکنند

بازهم سرماست که پیکر پیر و جوان را می لرزاند و چادر سپید برف که بر بام و در شهر کابل، پهن گردیده است. چوب و ذغال فراوان است اما قیمت آن در بعضی حصص شهر



طبق احصائیه دقیقی که اخیراً
 اخذ گردیده (۱۵۶۲۷) فروشنده از
 (۱۷۹) صنف درشهر کابل فعالیت
 دارند. ازین جمله سی و پنج صنف
 صرف به فروش مواد ارتزاقی
 می پردازند که دکان های ذایمی این
 فروشندگان به (۵۷۶۸) بالغ
 میگردد .
 منبع می افزاید :
 - غرقه ها و فروشندگان سیار
 مواد خوراکی شامل این ارقام
 نمی باشد .
 درین روز ها بنااروالی کابل
 درصدد تهیه مواد محروقاتی است ،
 ازین منبع تعداد فروشندگان مواد
 محروقاتی را می پرسم ، میگوید :
 - هفت صنف فروشنده مواد
 محروقاتی درشهر کابل وجود دارد
 که تعداد آن ها به (۵۱۲) می رسد .
 بنااروالی برای جلوگیری از صعود
 نرخ و قلت مواد محروقاتی درشهر
 کابل ، با جلب کمک یک عده موسسات
 اخیراً داخل اقدام گردیده و هیأتی
 به ولایت کشور فرستاده است ،
 تا چوب مورد ضرورت شهریان را
 به ارزان ترین قیمت ممکنه تهیه
 و به کابل بیاورند .
 همین منبع در مورد احصائیه
 سایر فروشندگان اینطور معلومات
 میدهد :
 - به اساس احصائیه دقیقی که
 تهیه شده فروشندگان مواد تعمیراتی
 (۶۰۴) و تعداد کارگاه های فنی
 و تخیکی در شهر کابل ، از چهل
 صنف به (۱۹۰۱) دوکان می رسد .
 هفتاد و شش صنف فروشنده
 مواد صنعتی با (۶۵۶۱) دکان
 در ساحه نواحی دوازده گانه فعالیت
 دارند .
 بقول همین منبع (۲۷۷) باب دکان
 از چهار صنف پیشه وران و چهار
 سوپر مارکیت نیز درشهر وجود
 دارد .
 یک منبع دیگر بنااروال کابل در
 مورد نرخنامه ها ، میگوید :
 - در گذشته معمول بود که
 بنااروالی نرخنامه را ، از طریق
 مدیریت های نواحی در بدل قیمت
 بدوکانداران توزیع میکرد ، اما از
 آوان استقرار جمهوریت توزیع
 نرخنامه بصورت مجانی شد .
 کمیته ی مرکب از نمایندگان
 وزارت خانه های که به نحوی ، از
 انجا بامسایل نرخگذاری سروکار
 دارند ، نرخ مواد را ، در هرپانزده
 روز تعیین و نرخنامه ، توسط گستدر ،
 به ترتیب صنف فروشنده طبع و
 توزیع میگردد .
 یکی از دکانداران راجع به
 نرخنامه میگوید :
 - قبل نرخنامه بصورت رایگان
 بدسترس ما گذاشته می شد ، اما از
 چندروز به اینطرف ، در بدل هر ورق
 ، یک افغانی اخذ میدارند . . .
 سری به چند هتل و رستوران شهر
 می زنم ، جمع وجوش در آنجا ها
 بسیار است ، در وضع کارکنان هتل
 ها ، از نگاه طرز برخورد و لباس و
 غیره تغییری رونما شده ولی نرخها
 تا حدی ثابت نیست و از شرایط
 صحی کمتر اثری دیده می
 شود . بعضی هتل ها به حدی کثیف
 و آلوده است ، که امکان وجود هر نوع
 میکروب و مریضی ، در ظروف و خود
 آنجا می رود . . .
 عده یی از شهریان در مورد
 استقرار قلم خوشبین بودند ، به
 اساس گفتگویی که با گروه نسبتاً
 زیادی ، از همشهریان کابل داشتم
 ، همه از ثابت ماندن نرخ مواد
 ارتزاقی راضی بودند ، ولی دسته
 یی هنوز ، از عدم تطبیق نرخنامه
 شکایت میکردند .
 خرید و فروش از اعمالی است ،
 که همه به آن سروکار داریم و از
 مسایل بیشتر جلب توجه میکند و
 بیشتر قابل توجه می باشد .
 وزارت تجارت و بنااروالی ، چندی
 قبل در پهلوی نرخ مواد ارتزاقی نرخ
 مواد تورییدی و استهلاکی را نیز
 تعیین کرده و فروشندگان را مجبور
 ساختند ، تا نرخ مواد تورییدی ، بالای
 اشیاء ، طوری نوشته شود که
 خریدار ، در وقت خرید آن بادیده
 بتواند .
 یک منبع و وزارت تجارت ، طی
 گفتگویی تلفونی ، اظهار داشت ،
 که نرخ تمام اموال استهلاکی و
 بقیه در صفحه ۴۷



ورقی از فرار و نشیب‌های

تاریخ هنر تمثیل

یا (افسانه‌از سینمای هند)



راول دیو برهن

هندی از عصر «داداپالکی» به بعد یک موضوع قابل مطالعه از نگاه تاریخ سینما در هند محسوب شده و همین قدم های ابتدائی که مواجه به استقبال پر حرارت مردم بود به بسیاری از اشخاص جرئت داد تا سرمایه شانرا برای ارتقای هنر و صنعت فلم بکار اندازند.

این علاقمندی مردم سر انجام جای فراخی برای توسعه کار هنرمندان و فلمسازان ایجاد کرد تا حدیکه در ظرف بیست و دو سال یک هزار و دوصد و هفتادونه فلم صامت تهیه و پرود یوس شد. آنوقتکه علاقه مردم از یکطرف و دلگرمی سرمایه داران در کار و بار فلم بوجه مضبوطی مطالعه شد دولت هند برای جلوگیری از خود سری ها و برای اینکه تدریجاً موضوع فلم بسوی ضلالت و گمراهی تماشاچیان را نکشیده باشد در سال ۱۹۲۷ قیود سانسور را بر طبق معیار های قبول شده اخلاقی در دایره فلم و فلمسازی وضع نمود تا از رهگذر ایجاد اسانه

کار و بار سینما های هند امروز بیشتر از یک صد هزار زن و مرد مصروف کار بوده و این تعداد با محصول کار های تخنیک و هنری خود روزانه بالاتر از چهار ملیون تماشاچی را در هفت هزار سینمائیکه در هند بخدمت مردم قرار دارد مصروف نگه میدارد.

گام های نخستین در سینمای هند:
برای نخستین بار در سال ۱۸۹۶ بتاریخ ۷ جولائی در بمبئی نخستین فلم بمعرض نمایش قرار گرفت. دو سال بعد بناغلی «ایچ، ایس-بهتادادیکر» اولین فلم مختصر هندی را ساخت در سال ۱۹۰۰ (تپاناولا) که در واقع بنیان گذار این هنر در سینمای هند بشمار میآید با تلاش های خستگی ناپذیر وارد میدان عمل شده و خدمات ارزنده را در بادی این امر و مخصوصاً در زمینه سازی برای پذیرش هنر سینما در اذهان عامه خدمات شایسته یی را انجام داد چنانچه بخاطر همین زمینه سازیها بود که نخستین فلم صامت هندی که در سال ۱۹۱۲ توسط «ار، جی، تور» بنام (بندلک) تهیه شده بود که نزد مردم مقبول جلوه کرد.

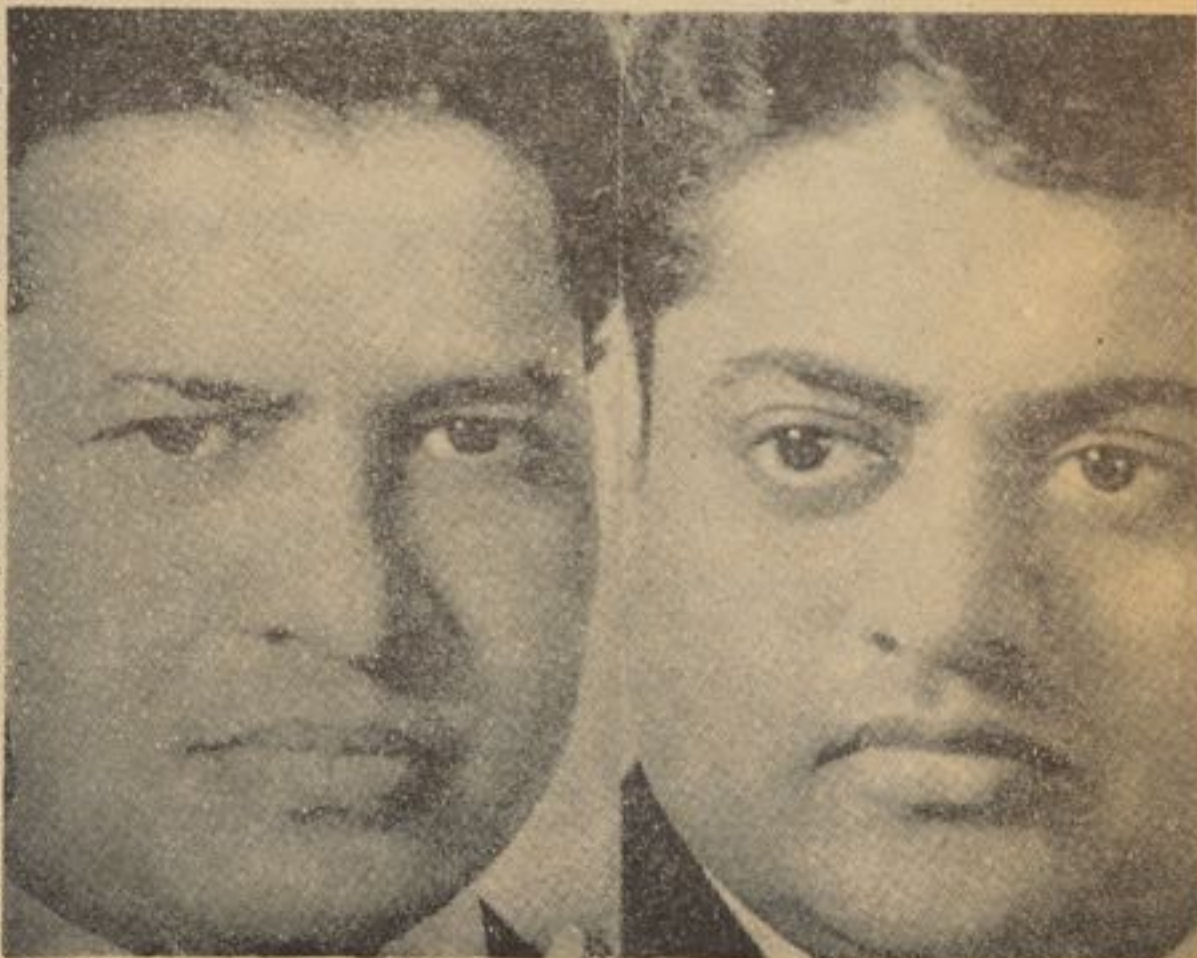
در سال ۱۹۱۳ فلمی بنام «راجا هریش چندر» که توسط (دادا پالکی) تهیه شده و بمردم تقدیم شد چون این فلم دارای اسکریپت بوده و در آن دیزاین سمیت و لباس مدنظر بوده علاوه فلم از ایدیت و دایرکت نیز بر خوردار بود لذا ناقدان آنرا اولین فلم مکمل هندی قبول کرده و (دادا پالکی) را بنام پدر سینمای هند شناختند. که در این فلم نقش هیرو را (دی، دی، دابک) بعهده داشت.

صورت تکوین و پیشرفت فلم های

و کلتوری و ثقافتی خود در کلیه بازار های دنیا بازار قابل ارزش داشته و یکی از اقلام بزرگ و عمده صادرات را در امور تجارت هند احتوا میکند ولی این تجارت نزد دولت هند ارزش بخصوصی دارد برای اینکه در پهلوی حصول اسعار این فلم ها میتواند کلتور و عنعنات، مرسومات و ترویجات، شعایر و دیانات خود را همراه با کلتور اصیل و دست نخورده خود بدیگر جهان و ممالک دیگر بطوریکه شایسته است معرفی نماید از اینرو مشاغل در امور صنعت و هنر فلم برای یک اکثریت بزرگ امر مباحات کننده تلقی شده و مردم آنرا بدیده احترام می نگرند. چنانچه از احصائیه های که اخیراً بدست آمده این نتیجه حاصل میشود که در بادی

در این هیچ شک و تردیدی وجود ندارد که سینمای موجود هند با مقایسه بگذشته ها چه از لحاظ ترقیات اقتصادی و اجتماعی و چه از نگاه تکنیک و ترتیب به پیشرفت های شایان توجه نایل آمده است که فلم های امروز سینمای هند گواه و شاهد بزرگ در این مامول بشمار میرود. هم چنان هندوستان از لحاظ تولید هم در طی دو سال اخیر با عرضه و تهیه چهار صد و بیست و هشت فلم در یک سال اولین مملکت تولید کننده جهان معرفی شده است.

در هندوستان فلم ها غالباً بزبان های هندی، بنگالی، تاملی، تلگویی، کنتری، مراتهی، ملیالی و گجراتی تهیه و ساخته میشود که در مقارنه حاضر از لحاظ ارزش های هنری





شنگرجی کشن از موزیک دایرکت موفق که کار هنری خود را از فیلم **برسات** شروع نموده بودند .

بوجود آورد که هر کدام آن در خور توجه بود دو سال بعد از آن فیلم سینماسکوپ رنگه (پیار کی پیاس) ساخته شد. در سال ۱۹۶۱ کی اصف باصرف فوق العاده فیلم (مغل اعظم) را تهیه کرد. در سال ۱۹۶۴ سلندت فیلم (یادین) و در سال ۱۹۶۷ فیلم (رادندوی ولد) بطریقه هفتاد میلی سینماسکوپ تکنی کلمر ساخته شد و بهعرض نمایش قرار گرفت. اما اولین فیلم تکنی کلمر هندی در سال ۱۹۵۳ ساخته شده است که نام فیلم (جهنک جهنک پاییل باجی) بود و «وی شانتارام» آنرا تهیه و دایرکت نموده بود .

تا قبل از سال ۱۹۵۰ - فلمیکه از نگاه طول مدت نمایش ریکارد قایم نموده فیلم (قسمت) بود که سه و نیم سال تمام و بلاوقفه در سینمای کلکته بهعرض نمایش قرار داشت درین فیلم (اشو کمار و ممتاز شانتی) بحیث هیرو و هیروئین ظاهر شده بودند .

بعداً در آستانه تحولا تیکه و ارد سینمای هند شد (مغل اعظم) نخستین فلمی بشمار می رود که موفق شد جایزه معروف (دایمند جوئلی) را حاصل نماید ولی فیلم هائیکه جایزه های (گلدن جوئلی و سلور جوئلی) را حاصل کرده اند تعداد آن خیلی زیاد است که از سال ۱۹۵۳ - به اینطرف متناوباً جریان دارد .

دلپ کمار اولین هنر پیشه است تاکنون هشت بار جایزه اول را با بازی های گرم خود در سینمای هند

بقیه در صفحه ۵۷

صفحه ۳۳

هنر پیشه ها و ستاره ها و آواز خوان ها :

از سال ۱۹۱۳ تا سال ۱۹۲۳ رسینمای هند «دی، دی، دایک ماستر نوین چندرا، سترو تیال، جیرن گنگولی و مادھوکال» از جمله ستاره های که خود شان عهده دایرکت را نیز بدوش داشتند محسوب میشدند ولی بعد از آن محبوب ترین هنر پیشه سینما (کندل لال سهگل) بود برای اینکه از یکطرف در آواز خوانی و از جانبی هم در تبارز حالات به روی پرده فیلم استعداد خود را نمایان ساخته بود از فیلم های مشهور او میتوان (دشمن، دیوداس و شاه جهان) را نام برد. هم چنان (پرتھوی راج، نذیر، سورندرا، الیاس، چندر موهن، الطاف حسین) از هنر پیشه های مشهور آن وقت و (سورنلتا، راگنی، شوپنا سمرتبه، وینا، لیل چنس، بیگم پارا، نسیم، سلوچنا) در جمله سرایندگان مشهور (پنکاج ملک، کی ایل سهگل، ایم درانی، سوراندرا ندرتا محمد رفیع، شمشاد بیگم ،



سردار اختر و میناکماری در یکی از فیلم های ۳۵ سال قبل

اومادیوی ، نورجهان زهره بانسی) شامل بودند که بعضاً خود وزمانی هم بعنوان پلاییک سنکر در فیلم ها آواز می خواندند .

از جمله زوج های مشهور سینمای آن وقت (سورنلتا و نذیر، پرتھوی راج و نسیم، سهگل و راگنی، سورندرا و نورجهان) بودند .

بعداً یعنی بعد از سال ۱۹۴۸ شیوه کار فلم و پرودیوس بشکل دیگر تحول کرد تازه هایی بمیان آمد و رونق جدید و استایل جدیدی بکار بردند و باینطریق یک ورق جدیدی در تاریخ و سرنوشت سینمای هند نوشته شد .

در این فرصت زوج های هنری مانند (دلپ کمار و گامنی کوشل، نرگس و راجکپور، ثریا و دیوانده، ناصر خان و نوتن، دلپ کمار و مدھوبالا، دلپ کمار و جنتی مالا،

اخلاقی مطمئن شده باشد. مقابلتاً دولت برای اینکه از علاقمندان هنر و هنرمندان مستعد و هنر دوزها تقدیر نموده باشد موضوع جرایز را نیز رسماً تأیید و پذیرفت تا باینطریق در پهلوی تضمین رشد اصیل مردم از راه سینما و نمایش ها از استعداد ها نیز حمایت نموده باشد این وضع بهمین وتیره ادامه یافت تا آنکه یک سال بعد فلم ها از حالت خاموشی بیرون آمد و اولین فلم گویا بنام (عالم آراء) به سینما تقدیم شد. عرضه کننده این فلم «آزاد شیر» ایرانی نام داشت که با این عرضه خود در دایره هنر سینما یک انقلاب صالح و سالم را بوجود آورد بطوریکه موسیقی، رقص و خواننده های مقبول یکی دست بدست دیگر داده و فلم های هند را در قاره آسیا از فلم های پیشقدم و مقبول عام معرفی نمود. وقتی فلم ها از سکوت و خاموشی جهید اینجا یک دسته بزرگ از فلم سازان، دیگر کار و مشاغل را ترک گفته و فقط فلم سازی را مسلک و حرفه خود قرار دادند که از جمله میتوان از (دیوکی بوس، نتن بوس، وی- شانتارام، محبوب خان، همانشورای جی بی ایچ وادیا، سیته جیت رای) نام برد اینان بحیث رکن های قوی صنعت فلم سازی فلم های عرضه نمودند که در غایت امر هنری، اخلاقی انتباهی و اجتماعی میشود آنها را خوانند که اینان وعده دیگری که بعد از اینان آمدند با ملاحظه شرایط اجتماعی و ملاحظات که از رهگذر تماشاچیان محسوس بود و هم چنان پیشرفت های سریع تخنیک و آلات با در نظر داشت اقتضات و ذوق مردم فلم هایی تهیه و تقدیم کردند که از خوب بودن آنها نمیشود چشم پوشی نمود .



کندل لال سهگل هنر پیشه و آواز خوان

شماره ۴۷

بد شتر از مرگ

نویسنده : جیمز مونرو

ترجمه : دکتور شمسوار

از اینجا با ما همراه شوید

گریج عضو باز نشسته سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از گذشتن شدن معشوقش، تساء، در یکی از ایستگاه‌های متروی لندن، انتقام او را می‌گیرد و سپس از شدت غصه به یکی از جزایر یونان آندواگر رفته نزد پدر خوانده اش سرفاینو منزوی میشود. در همین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی او برآمده با اصرار او را وادار میکند تا بخاطر صیانت منافع انگلستان در یکی از جزایر نفت خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی را بپذیرد و از جان ناکسوس میلیونر یونانی و هوسرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده و به وسیله فریلتن آنان لطمانی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کرد.

ناکسوس گفت :

- جنایت را هم به او، شرح بده. - آن آخرین کارش بود. البته پس از آمدن کاربرسون به ونیس این را فهمیدم. او بمن گفته بود که برای نجات کسی آمده نه برای قتل و آدم کشی.

دایتون بلیز پرسید :

- این لومیس کیست ؟ - ساز گریج سوال کنید . - من از تومی پرسم . - رئیس سرویس مخفی "ک" است. مسرا او گرفتار کرده بود. گریج فریاد زد : - سدروغ میگوید . البته من نمیدانم بحساب چه کسی کار می‌کنند ولی حرفش حقیقت ندارد .

آندریوس جواب داد :

- من بخاطر پول کار می‌کنم و فقط آن کاری را انجام میدهم که خودم بدرستی آن مطمئن باشم . گریج ، در دل حسرت او را تصدیق کرد و ناکسوس گفت : - خوب گریج ، اکنون در قلهای تو روی شده است . از اینکه مثل یک سنگ ، ترا ازیت کنم ، واقعا لذت می‌برم . فهمیدی ؟ گریج گفت : - هر قدر ترو تن زیادت می‌شود ، استعداد فهم مطالب را از دست میدی .

بعد گفتن این جمله یک لحظه فکر کرد که هم اکنون ناکسوس بسوی او خیز برداشته از گلویش خواهد گرفت و لی دید که ناکسوس خود داری کرد معلوم می‌شد خود را برای زد و خورد با گریج ، تنزیل نمیدهد . لاجرم گریج ادامه داد : می‌خواستم بدانم آن

که برای فلیپا هیروئین تهیه کند . من در انات هیروئین رایفلم . بعد هم گارسون را کشتی تازبان بازکنند و قضیه را برای ما فاش نسازد .

گریج ، مثل یک مجسمه برجای خود ایستاده بود . دستپایش در دو پهلو آویزان بود و با گوشه چشم غلام ناکسوس را که چند لحظه قبل ضرب شستی نشان داد ، مراقبت میکرد تا در فرصت مقتضی یک حرکت تلفنگچه‌ای را که در دست او میدید ، بر باید . ناکسوس ادامه داد :

- بگذریم. دایتون بلیز همه چیز را بمن گفته است . اوسمی دارد عمل شما را از زارپ بیرون براند و با تاورگ ها قرار داد جداگانه عقد کند . اما شما انگلیسها عادت دارید وقتی پای تان بجایی برسد تا آنجا تمام و کمال تصرف نکنید ، آرام نمی‌نشینید . البته تو نمی‌دانستی که من ازین قضایا اطلاع دارم . چنین نیست ؟ حرف بزنی چرا خسا مو ش مانده بی ؟

گریج ، شانه بالا الکنده جواب داد :

- تودیکر تصمیم خودت را گرفته‌ای و صرف یک خاین را با اظهارات دختری که پرورش دست او را دیده است ، بر اظهارات من ترجیح میدی . ولی آقای ناکسوس ، میتوانی چیز هایی را که گفتم ثابت کنی ؟ - آلیات ؟ دلایلی کافی در دست دارم . غیر از موجودی هیروئین در انات . دکمه زنگی را نشنیده به پشتی کوچکی که داد و یک لحظه بعد آندریوس داخل شد . پس از الگندن نگاه کرد گریج ، رو از او گرداند و ناکسوس فریاد زد :

- باین مرد بپهمان :

آندریوس گفت :

- گریج ، هیچ ازین کارت خوشم نیامد که درصدد آزار خانم ناکسوس بر بیایی . تو حق نداشتی .

برای انجام این قصد جانس کسی داشت ولی در حال ازبس آن برآمده میتوانست فقط این را میخواست که زمان اندکی تمدید یسد شود. ناکسوس بجواب دایتون گفت :

- بسیار اعلی - توضیحت کن . دایتون از جابر خاست ولی دختری که در جانب راست ناکسوس نشسته بود اعتراض کرد .

- نه. تو بجای خودت بنشین دایتون. دایتون توقف کرد. ولی نمیتوانست باور کند که یک زن جرات امر کردن به او داشته باشد. زن ادامه داد :

- بنشین اول ما باید صحبت کنیم بازی ات را بعد از نشان بده . البته پس از آنکه من و ناکسوس موفقیت نشان دادیم. دایتون بلیز ، به جای خود نشست ولی چشم از گریج بر نمی‌داشت .

گریج بسوی او خنده کرد و این خنده ه چنان آمیخته از استیزاء بود که رنگ دایتون بلیز را بشدت قرمز کرد. گریج به او به عربی خطاب کرد :

- ای غول بی شاخ و دم! تو فکر میکنی من بتو التماس خواهم کرد ؟

این مرتبه دایتون بلیز تحمل نتوانست و دریاورد غول را صدا زد تا گریج را تا دیب کند ولی همینکه او بسوی گریج حرکت کرد، گریج یکباره برگشته با پهلوی گف دست خود را ضربتی بر گردن او زد که بی معطلی روی زمین دراز شد. دایتون این را دیده دست به تلفنگچه خود برده آنرا بسوی گریج نشانه گرفت ولی به او نزدیک نشد . ناکسوس گفت :

سزود باش ، چرا معطلی آتو میتوانی او را ادب کنی .

غلام که تازه از جا بلند شده بود ، نالیده که : شاید ، اما او مرا خواهد کشت .

دایتون بلیز گفت : این دیگر خیلی قشنگ شد . حرف یسف را گرفتار کرده به اینجا آوردیم تلفنگچه در دست خود داریم ولی از سرگ می‌ترسیم .

غلام غول آسا بجواب دایتون گفت :

ولی قرار بود ، اقدام اول از طرف شما صورت بگیرد

ناکسوس حرف او را قطع کرد : خوب نباید طولش بدهیم ، مامیدانیم اینجا برای چه گرد آمده ایم . خوب گر یسف تو می‌خواستی مرابه قتل پرسانی و همه کارها را دوباره کرده بودی درست است ؟

اگر دایتون بلیز به اینجا آمده مانع کار تو نمی‌شد ، مرامی کشتی حقه خوبی زدی تا خیال کنم تو برای نجات من آمده ای . ولی اینک می‌بینی که موفق نشده ای .

علت اینکه چرا میخواستی مرا بکشی ، لیز معلوم است . بعد از قتل من قرار بود با فلیپا یک موافقت نامه بطرول امضا کنی . همچنان فهمیدم که توان مار سون را مجبور کرده بودی

دو نفر چه تصمیمی راجع بمن دارند ؟ دختر فوراً بجواب پرداخت .

- تویک دروغگو ، قاتل و کلاه بردار هستی . تو باید باشکجه بقتل برسی . تو تمام کسانیرا که بتو اعتماد کردند ، فریب دادی ، شرفت را از میان بردی . گریج ، تو باید بمیری . دایتون بلیز هم داخل صحبت شده گفت :

- نمیدانم ولی این یک مرد جسور است ، ناکسوس . من او را تقدیر میکنم . خوب ، بیا به او بگویم دریاه اش چه تصمیمی داریم و بگذاریم جسامت خود را ثابت کند . بخاطر زندگی خودش لبرود کند . اگر ازین زد و خورد نجات یسالت ما هم او را آزاد خواهیم گذاشت . دختر پرسید :

- بیاچه کسی باید مبارزه کند ؟ دایتون بلیز جواب داد .

ساز من بهتر چه کسی از عهدته او بر آمد . میتوانم . غلام ناکسوس را که دیدی چقدر از او می‌ترسد . دختر گفت :

قبول دارم . اما چه وقت ؟ همینکه به جزیره کو چک من مراجعت کردم .

ناکسوس اظهار داشت :

منهم موافقم . نما یش جالبسی خواهد بسود .

گریج پرسید :

- خوب ، ولی بیاچه خواهد شد ؟ آیا به اوهم یکشانسی دیگر خواهید داد تا بخاطر زندگی‌اش باشما مبارزه کند ؟

ناکسوس گفت :

- با نجات تو ، او هم نجات می‌یابد . اگر تو پیروز شوی قول میدهم هر دو یتسا ن آزاد باشی .

ناکسوس گفت :

- این را فراموش نکن . حالا برو و تا فردا صبح گوش به زنگ باش .

گریج باز سوال کرد :

سزاستی فلیپا چی ؟ آیا او هم در این بازی شرکت خواهد کرد ؟

ناکسوس با پشت خود بروی میز کوبیده فریاد زد :

- گریج ، تو جانس خود را کم کم خراب میکنی . دیشب این توبودی که به او هیروئین دادی در حالیکه من سه سال برای ترک این عادت او خواری می‌کشیدم و گناه اصلی تو هم از همین نقطه محاسبه میشود . (بعد دست بجیب خود برد . تعدادی عکس ازان بیرون کشید و بگریج نشان داد) فلیپا بود که با سینه های عربی‌اش در اغوش گریج مست و مملنگ تکیه داده بود . گریج نگاه کرد به آنها الکنده بود در میان فشار انگشتانش پاره پاره گرد و گفت :

مردکه احمق! تو حرف بیچاره بی نیستی.

درین موقع غلام ناکسوس به او نزدیک آمده گفت: کافی است بیابرویم.

هر سه نفر خارج شدند. کریج و پسا دوباره به اتاق شان حیس شدند. همینکه تنها ماندند کریج بدقت دیوار های اتاق را نقش کرد ولی چیزی شبیه مکر و فسون آنجا نیافت. ولی این چیزی را آفات نمیکرد زیرا دایتون پلیز در مورد آنها همه چیز را میدانست. این چون و چرا نداشت و اندریوس هم در فضا یا وارد بود. پس چه فرق میکرد اگر باز هم اسراق سمی کنند؟

کریج به بستر رفت و پیاهم پهلوی او دراز کشید و با انگشتان ظریف و ملایم خود در حالیکه عضلات مضر و گردن کریج را نوازش میداد کریج به سخن درآمد:

اینهم شانست توست خانم بسوئی: دیگر چه خیالی لاتی ممکن است در ذهنت پیدا شود؟

تسلیم شدن بتو بعد راضی شدن وانگبی ترا برای عمری دزدل خود تو کیف کردن از تو خوشم می آید و دلیل دیگری ندارم ولی از عاقبت کار می تو سم کریج.

چرا؟ مگر منم می تو سم؟ شاید فردا بهیرم و اگر من بهیرم تو هم خواهی مرد. ازین می ترسی؟ نه، هنوز امید خود را گاملا از دست نداده ایم.

بیا، با دوست صورت کریج را گرفته در عمق چشمانش نگاه کرد و کریج برای اینکه اطمینان بیشتری در او خلق کند، بسویش لیخن زد. بیابرسید:

آیا راست می گویی؟ گاملا گاریرسون خیلی کار هایمیتواند انجام بدهد.

پیاه در حالیکه خود را در بغل کریج بیشتر جامداد او را بغود می فرسودن آید:

مرا دوست بدار کریج، چه میشود با من عشق بورزد. قول میدهم فریاد نزنم.

لومیس گفت:

پس همه چیز را بر باد کردی.

گاریرسون در حالیکه بزحمت خود را از عصبانی شدن جلو گیری میکرد، اظهار داشت:

بلی آقای رئیس. (گفتس دیگر برای او یک رویا شده بود)

تو تمام چیز یکه میدانیم اینست که شاید کریج مرده باشد. بلی آقای رئیس.

اگر اینچنان بدلتند بمانی و وقتت بگذرد کنی، فایده ای از تو برای کریج مرتب نخواهد شد. چنین نیست؟

خیر، جناب رئیس. بلی آقای رئیس. خیر جناب رئیس آقایان نابودت کنند پسر! مگر تو طفلسی گاریرسون؟ آنهم طفلی که پدر هیچ کاری نمی خورد.

سپس قهوه خود را بو کشیده بعد یک جرعه نوشید. سخت عصبانی بود و گاریرسون بزحمت توانست نیم جرعه ای از قهوه خودش بنوشد. لومیس باز غرید:

شاید کریج مرده باشد. تو این را فکر میکنی نیست؟ طبعاً او را درموقعی که سو باگنتس به عشق بازی مغول بودی، کشته باشند. بیچاره کریج گو می از گویالت را کشف کرده بود. معذرتی غنی و پر ارزش. چقدر خوب شده بود که او را در آن جزیره کوچک پیدا کردم. این را میدانستم که پیر مرد یونانی فاجابیر است. آنجا کریج را یافتیم.

او بجای شکست پیروزی بزرگی بر ما کرد. به ارمغان آورد ولی اکنون نیست.

چرا، اندریوس آنجاست.

اندریوس یک میخانیک است و بس. مگر او میتواند با آن دیو ها، دست و پنجه نرم کند؟

آیا فکر میکنید دایتون بلیز او را بدام افکنده است؟

لومیس در جای خود حرکتی نکرد. بعد در حالیکه نگاهش را به بندرگاه دوخته بود، جواب داد:

روزنامه ها اینطور مینویسند. گو یا صحت خانم ناکسوس خراب شد و میلو نو یونانی او را برای مداوا بیکی از جزایر یونان برده و فرار معلوم بین دایتون و ناکسوس موافقتی نیز بعمل آمده است.

پس معنی آنرا میدهد که او در جنگ ماست.

نه تمام معنی. فهمیدی خانم ناکسوس مریض است. ناکسوس میدانده که تنها یک نفر میتواند او را معالجه کند که آنهم یک دوکتور انگلیسی است و باین ترتیب باز هم پای یک انگلیس در بین است آیا می فهمی؟ ازین لحاظ میتوانستند آن کی بخواند لومیس نمیتواند در آنجا ها برای خودش چیزی بپاید.

باید خانم ناکسوس بهر شکلی که هست باین دوکتور مراجعه نماید. پس تو اگر به جزیره کوچک دایتون رفته کریج را جستجو کنی بهتر خواهد شد.

گاریرسون، از جا بلند شد. فکر میکرد در پیاره میتواند اندکی بخوابد. لومیس گفت: باز هم شانست داشته ای. زیرا وقتی تو رفتی که معاون کریج استی او از شناسایی کریج انکار کرده است. نیست؟ منم بعد ازین اگر ازین بپرسند، خواهیم گفت هیچکدام ما را نمی شناسم. خوب چشمانت را باز کن. شانست همیشه اینطور بتو کمک نخواهد

کرد. گاریرسون، از جا بلند شد. فکر میکرد در پیاره میتواند اندکی بخوابد. لومیس گفت: باز هم شانست داشته ای. زیرا وقتی تو رفتی که معاون کریج استی او از شناسایی کریج انکار کرده است. نیست؟ منم بعد ازین اگر ازین بپرسند، خواهیم گفت هیچکدام ما را نمی شناسم. خوب چشمانت را باز کن. شانست همیشه اینطور بتو کمک نخواهد

کرد. گاریرسون، از جا بلند شد. فکر میکرد در پیاره میتواند اندکی بخوابد. لومیس گفت: باز هم شانست داشته ای. زیرا وقتی تو رفتی که معاون کریج استی او از شناسایی کریج انکار کرده است. نیست؟ منم بعد ازین اگر ازین بپرسند، خواهیم گفت هیچکدام ما را نمی شناسم. خوب چشمانت را باز کن. شانست همیشه اینطور بتو کمک نخواهد

کرد. گاریرسون، از جا بلند شد. فکر میکرد در پیاره میتواند اندکی بخوابد. لومیس گفت: باز هم شانست داشته ای. زیرا وقتی تو رفتی که معاون کریج استی او از شناسایی کریج انکار کرده است. نیست؟ منم بعد ازین اگر ازین بپرسند، خواهیم گفت هیچکدام ما را نمی شناسم. خوب چشمانت را باز کن. شانست همیشه اینطور بتو کمک نخواهد

کرد. گاریرسون، از جا بلند شد. فکر میکرد در پیاره میتواند اندکی بخوابد. لومیس گفت: باز هم شانست داشته ای. زیرا وقتی تو رفتی که معاون کریج استی او از شناسایی کریج انکار کرده است. نیست؟ منم بعد ازین اگر ازین بپرسند، خواهیم گفت هیچکدام ما را نمی شناسم. خوب چشمانت را باز کن. شانست همیشه اینطور بتو کمک نخواهد

کرد. گاریرسون، از جا بلند شد. فکر میکرد در پیاره میتواند اندکی بخوابد. لومیس گفت: باز هم شانست داشته ای. زیرا وقتی تو رفتی که معاون کریج استی او از شناسایی کریج انکار کرده است. نیست؟ منم بعد ازین اگر ازین بپرسند، خواهیم گفت هیچکدام ما را نمی شناسم. خوب چشمانت را باز کن. شانست همیشه اینطور بتو کمک نخواهد

لومیس شانه های خود را تکان داد. گفت:

بسیار خوب، آقای رئیس.

ولی دزدل احساس تأسف کرد که چرا سالها قبل در یک فرصت ممکن لومیس را ازین نبرزه است تا حالا نمیتوانست او را تهدید کند.

در حال وقتی او از در بیرون رفت، لومیس دکمه زنگ خبر را فشار داد و بعد گفت: کسی را که در اتاق انتظار است، درون بفرستید.

و خون منتظر ماند و فکر کریج فرود رفت شاید نمرده باشد. البته اگر دایتون بلیز شاید نمرده باشد. البته اگر دایتون بلیز او را خواهد کشت چه آنمرد غول و بیرحم جز این تدبیری نمیتوانست بیاندیشد.

درپ اتاقش بلا یمت تک تک شد. نخست یک سر سرخ بدرون آمد بعد یک قامت بلند، روی خوش تراش چشمان آبی و لبهای سرخ پیدانشد و از عقب او هم مرد قد کوتاهی که شبیه ناپلیون بود، داخل گردید. بعد یک از اینکه التماس دارد دنبال زن سرخ مو راه بروی، خوشحال و راضی بنظر میرسید.

سرخ موسری به احترام خم کرده گفت: سر ماتیو حسین.

لومیس هم سری برای احترام تکان داد و سر ماتیو که میاید خانم سرخ مو آنها را تنها گذاشته است، اندکی ناراحت معلوم می شد. لومیس گفت:

چیزی نفیسی است، نه؟ خصوصاً اگر وقتی به تعقیبش باشی.

حسن فیجی! نامش بنظر من قدری عجیب آمد.

نام اصلیش تانیا است. سا بقا بالترین بود.

باور میکنم. این اندازیت طفلانه شما گاهی مرا از چته بدر میکنند. خواهش میکنم صحبت مان هم کو تاه باشند. آیا ممکن است؟

لومیس جواب داد:

آری.

سر ماتیو نظری بساعت خود افکنده نزد خود حسابهای کرد و بعد از جا بلند شد. گفت:

بسیار خوب. نزد او نمیروم.

او نزد تو خواهد آمد.

طبعاً. تصمیم با اوست.

خواهد آمد و چاره دیگری ندارد.

غالباً تو او را خیلی بهتر از من می شناسی.

آه، یک گهی. راستی یک چیز دیگر هم است تو باید راننده جدیدی برای موتر خودت استخدام کنی.

میدانم، میخواهی مرا تحت نظر داشته باشی.

حانه می خواهی ترا از دست بدهیم.

تگران نباش، از دست نخواهی داد.

معالجه کسانی را که بمواد مخدر گرفتار میشوند، وقت زیادی را در بر می گیرد.

بعد با قدمهای فراخ بسوی در حرکت کرد.

علی الرغم قامت کوتاهش گامهای وسیعی میتوانست بردارد. در مدخل درپ، برگشته نگاه بلومیس افکند و گفت:

بقیه در صفحه ۵۶



کوتاه و دلچسپ خواندنی

ساق آقابجای ساق خانم

چندی پیش يك شركت جراب سازی امریکا بمنظور تبلیغ و فروش بیشتر تولیداتش از آنانی که ساق زیبایی دارند، دعوت کرد تا عکس از ساق های شان به دفتر شرکت بفرستند تا از بهترین ساقی که از طرف هیئت موظف انتخاب میشود در تبلیغ و فروش محصولات شرکت استفاده بعمل آید.

بعد از طی يك هفته در حدود سه صد هزار عکس بدفتر شرکت رسید و هیئت ما مورد انتخاب بهترین ساق از آن میان یکی را بعنوان زیباترین ساق یا انتخاب کردند.

آیا میدانید این ساق به چه کسی تعلق داشت؟

این پای مقبول باساق زیبا بش به آقای (جری) یکی از روزنامه رسانهای ایالت بوستون امریکا متعلق بود.



وسيله‌ای برای خواب

زندگی ماشینی علاوه از مفادی که دارد، يك عده کسانی را که در جوامع رنگ و صنعتی، امریکایی و اروپایی زندگی میکنند با مشکلات مواجه ساخته به این معنی که تراکم فابریکه ها در شهر های خرد صنعتی بعضی ها را بمرض بیخوابی دچار ساخته است. گفته میشود که در فرانسه سالانه سه میلیون فرس خواب آور مورد استفاده قرار میگیرد و این مسئله نگرانی های دربین اطباء کشور ایجاد کرده است.

درین اواخر يك شركت آلمانی وسیله جدیدی اختراع کرده که با استفاده از آن می توان از بیخوابی جلوگیری کرد. ساختمان این وسیله چنین است که: الکترونی بهینگی که روی چشم میگذازند و وصل شده و ضمنا الکترونی به يك دستگاہ کوچک مولد برق که روی میزی، کنار تخت خواب گذاشته میشود وصل است. بعد ازده دقیقه حرارتی که سوزنده نیست در چشم احساس شده و سوزشی پدید می آید و بعد از آن شخص آهسته آهسته بخواب میرود، این شکل بخواب رفتن هیچ نقسی ندارد، و وقتی صبح از خواب بیدار شوند نیز احساس ناسا آرامی نمی کنند.

مجسمه جوانان

روزی یکی از پادشاهان سوئد که به پیشرفت و ترقی کشورش علاقمند بوده و از همه کس می خواست تا مصدر خدمتی شود، وارد یکی از کلیساهای مشهور شهر شد. در ضمن باز دید از کلیسا چشمش به مجسمه یکی جوانان افتاد که از نقره خالص کار شده بود. پیش رفت و بعد از اجرای مراسم تعظیم با صدای بلند گفت:

شما که پیشوایان ما هستید، باید با کار و عمل تان سر مشق ما قرار گرفته و خود را آموختن خدمت، برای ترقی و عمران کشور سوئد بنمایید و ازین سکوت و آرامی شما هیچگونه نفعی متصور نیست و این خود دلالت بر تنبلی و بیکاری شما میکند.

فریاد آنروز شاه دستور داد: تا آن مجسمه بزرگ را به شویخانه برده آب کنند از آن سکه بسازند. وقتی سکه ها آماده شد، شاه آنها را برای آبادی چند شفاخانه و مکتب بکار برد.

سقراط و مرد پولدار

روزی تاجر تروتمندی بدیدن سقراط رفته و در ضمن صحبت گفت: دلم برای شما خیلی میسوزد زیرا عمریست که مطالعه میکنید و کتاب مینویسید ولی باز هم فقیر و بیچاره اید و هیچ تغییری در وضع زندگي شما رو نما نگزیده، نمیدانم علت چیست؟

سقراط گفت: متاسفم آقای تاجر! علت ناداری من در اینست که با معنی حقیقی و واقعی فقر و غنا آشنایی کامل دارم و شما از آن بسی خبر ندارید. هرگاه شما نیز با معانی این دو کلمه آشنایی پیدا میکردید، آنقدر نسبت به خودتان متاثر و پریشان می بودید که هیچگاه فرصت آنرا پیدا نمیکردید. تا این فکر کنید و دل تان بحال من بسوزد.

صنعت قالین بافی

قرار تحقیقاتیکه به عمل آمده گفته شده که صنعت قالین بافی برای اولین بار در ممالک شرقی رواج داشته است.

در کشور «عاشور» سنگی را کشف کرده اند که بر روی آن نقش قالین حکاکی شده، که خیلی با ارزش است.

محققان و دانشمندان ابراز نظر کرده اند که: صنعت قالینبافی سابقه دو هزار و پنجاه ساله دارد.

يك اختراع جدید

يك كهنی سوئدی خیمه های ساخته، که در انواع اقلیمی می توان از آن استفاده کرد و وسیله جدید که در جزیره گرین لیند تحت آزمایش قرار گرفته، میتواند آنانی را که در ریزش قرار دارند، در زمستان گرم و در تابستان سرد نگهدارد.

این خیمه از طرف خارج ذریعه یک ورقه نازک المونیم کار شده که شعاع آفتاب را منعکس کرده و مانع سرایت آن بنا خسل خیمه میگردد، و از داخل با دستگاہی مجهز است که در گرم ساختن خیمه بکار میرود، و قسمت وسط این خیمه از یکنوع پارچه ای بنام دیترون ساخته شده که ضد آب است و از تر شدن آن جلوگیری می کند. وزن خیمه در حدود چهار پوند است و ۱۶۵ دالر قیمتگذاری شده است.

مشاورین انتخاب عطر

خوبست بدانید که امروزه در يك تعداد از ممالک جهان بعلوه مشاورینی که دادرارات مختلف کار می کنند، مشاورینی هم در مفازه های بزرگ عطر فروشی موظف اند، تا به آنانی که ذوق خوبی در انتخاب عطر مورد نظر ندارند، کمک کرده و آنان را بار از استفاده از عطرهاي مختلف در موقعیت های جداگانه، آگاه بسازند.

پرحرفی

درین اواخر دکوران نظری در مورد پرحرفی داده گفته اند که: حرف زدن زیاد از عمر انسان میکاهد و در نتیجه حرف زدن زیاد ممکن از سه تا هشت از عمر انسان گاسته شود. و اشخاص که عمر طولانی داشته اغلب کم حرف بوده اند.

بخندید تا زیماشوید

شما حتما مطالبی را در مورد خنده شنیده باشید، که گفته اند: «خنده نمک زندگیست» یا «بخندید تا بدین وسیله صحت تانرا وقایه کرده باشید» و گفته های ازین قبیل...

و اما اخیرا، دکتر سارام، م جوردن، دوکتور یکی از شما خانه های ایالت «بوستون» امریکا مطالبی پیرامون «خنده» ایراد کرده گفته است که: بخندید تا زیماشوید.

دوکتور جوردن علاوه میکند که: روح و جسم با یکدیگر بستگی داشته و بر یکدیگر تأثیر می رسند و میتوانند سهم خویش را در زیبایی وجود بخوبی ایفا کنند.

ازینرو دوکتور سارام به آنانی که زیبایی شان علاقه دارند، توصیه میکند تا همیشه بخندند و هیچگاه میغم و آندوه را به خود راه ندهند، تا بدین وسیله بر زیبایی شان افزوده باشند.

قدیم ترین روزنامه های جهان

در نتیجه تحقیقاتی که به عمل آمده گفته شده که، نخستین روزنامه ای که در جهان انتشار یافته بکشور چین متعلق است به اسم (روزنامه پیکن بانو) و بعد از آن يك نشریه هالندی نامبرده شده است.

همچنان نامه هلندی انگلیس که در سال ۱۶۹۰ تاسیس و تا سال ۱۷۰۷ بدون يك هفته تعطیل مرتباً انتشار می یافت و جدیدین روزنامه دیگر انگلیسی را میتوان از قدیمترین روزنامه های جهان بحساب آورد.

عکس جالب





نویسنده: جان لوتس

مترجم: نیرومند

دو مین و آخرین قسمت

جنایت

«آه این اینجا تشنه باهیم راما لش مید هم اگر شما بو جود من سسرورت پیدا کردید، بلا معطلی مرا صدا بز نید و اگر کاری داشتید، طوری فکر کنید که اصلا من درینجا نیستم اصلا تصور نفر مایید که من وجود ندارم.»

اگرچه من درحقیقت پنجشنبه هستم...

آنگاه جواب داد: «دلم میخواهد چند هفته مرخصی بگیرم. اعصابم طوری خراب است که درین آواخر سخت بسره استراحت احتیاج دارم!»

سرچنت پاسخ داد: آری هر کس به فکر وجان خوداست، من با اعصاب گتروسو کار دارم. من همیشه به هم پاهای خود بوده ام. او سرش را تکان داده لب پایین خود را به دندان می کزد و دنباله حرفش را از سر میگیرد:

«(امحال یا هایم مرا تقریباً جواب داده است...)»

آنگاه جواب داد: «من دائم و در طرف شش ماه دیگر شما به تقاعد سوق داده می شوید.»

سرچنت مور تیموس با ذهن بسته خنده گو ناهی کرده اظهار داشت: «(سرچنت های قدیمی و پیر را کسی نمیکشد. آقای آنگاه، سرچنت های ریش سفید محض از خدمات مهم و فعالیت های حساس کنار کشیده می شوند...)»

آنگاه احساس نمود که به یک مشروب قوی احتیاج دارد در حالیکه نوشیدنی ویسکی از طرف صبح برای او غیر عادی بود.

سرچنت بالحن اندو هیاری گفت: «غالباً در دفتر من کزی چنین عقیده نژاد آمران قایم شده که یک سرچنت پیرواز عمده و اجرایی وظایف خطیر نمی تواند بدر شود، فلذا مرا اینجا فرستادند تا ناآشنا مواظبت نمایم.»

آنگاه با خشم فراوان باخود اندیشید غیر قابل باور کردن است اگر خودم او را بچشم سر نمی دیدم و با او شخصاً حرف نمیزدم. هرگز باور نمی کردم که او تاجه حدی مریخترناک است.

صدای زنگ تیلیفون بلند شد. می دهمرد گوش فرا دادند و باز هم شنیدند که چگونه تیلیفون برای مرتبه دوم، سوم، چهارم و پنجم زنگ زد.

سرچنت مور تیموس گفت: آرام باشید و خود سسرودانه جواب بدید...»

آنگاه وسط اتاق راقطع کرده، گوشه تیلیفون را برداشته آنرا به گوش خود فشار داد:

«(هالو؟)»

«آقای دن آگدن»

«بلبی خودم هستم»

بقیه در صفحه ۶۰

تورن شانه هایش را تکان داد: «(لااقل او خودش اینطور ادعا میکند...)»

آنگاه مشتبه راگرم کرده گفت: «(میچکس یک چنین نام مزخرفی ندارد تو میگوئی نامی که اظهار آن مرا خنده میگیرد...)»

سرچنت مور تیموس بالحن فیلسوفانه جواب داد: «(اگر تو یکر دیوانه است پس این نام عجیب هم به او میدهد...)»

تورن به طرف میز تحریر خود رفت و یک گیلان سفید از ترنموز برای پخت و آنگاه به صحبت پرداخت: «(او ورگه هویت خود را همراه ندارد و باید در پس بازه تحقیق بعمل آورد...)»

آنگاه پشی اش را بالا کشیده سپس به طرف دوازده رفت. سرچنت از عقبش صدا زد.

«(مایک مو تر نو کزی وال را موظف میسازیم که از طرف ششبه مقابل دروازه منزل شما پاسبانی کند و در روز یکتن از ماموران پولیس را برای محافظت شما میگذاریم...)»

آنگاه بالحن کرخت و بی تها و تسی پاسخ داد: «(از لطف شما ممنون هستم. درختم کلامش از اتاق پیرون رفت.)»

تورن از عقبش فریاد زد: «(آقای آگدن ضمناً فراموش خاطر تان نشود که ۱۰ هزار دالر پول را دوباره به حساب جاری شما انتقال میدهم...)»

آنگاه پیش از بستن دروازه از عقبش گفت: «(»

شما مردم بسیار فعالی هستید و در لحظه اخیر صدای مور تیموس را شنیدید که میگفت: «تشرک آقای آگدن.»

فردای آنروز و وقتی سر صبح سرچنت مور تیموس را مقابل دروازه منزل خود دید، تعجبی نکرد. سرچنت یو نیسفرم ناپستانی به بر داشت و سرخط روی بازویش دو خت بود. سرچنت و تسی آگدن دروازه را برویش باز کرد، اظهار داشت:

«من مامور شده ام که نزد شما بمانم آقای آگدن» سپس وارد رهمر و عمارت شد.

آنگاه بالحن استهزا آمیزی ایسر از عقیده کرد: «(در حق من لطف فرس او ن دارید...)»

سرچنت سر راست به طرف متریح ترین آرام جو کرد. اتاق نشیمن رفته روی آن لم داد.

پول می ستاند. پس چرا رهایش می کنید؟ چه دلیلی داشت که او را گرفتار کردید؟ تورن جواب داد: «آقای آگدن مابایداز زبان او ما جرایش را می شنیدیم.» سپس گوگردی رابه تلی بوتش روشن کرد و اضافه نمود: «شما تصدیق می کنید که شنیدن داستان او برایتان تعجب انگیز است و هم ممکن است او را یک دیوانه خطرناک برای جامعه انسانی شمرد.»

سرچنت اضافه نمود: «(اماماحرفهای شمارا باور می کنیم، ولو آنکه نتوانیم چیزی را ثابت بسازیم...)»

تورن با رضایت خاطر به دنباله حرفهای سرچنت علاوه کرد: «آنگون نام و عکس او در دفتر مائسبت شده و نشان انگشتش را برداشته ایم.»

باشنیدن این حرفها صورت آگدن سرخ شده از شدت خشم و نازاحتی فریاد زد: «(وای من چه میشود؟ در کدام دفتر و کسارت نام مرادرج می کنید؟ شاید در کارت کمانی که آماده سفر آخرت هستن بلبی؟ او واضح تهدید کرده که مرا میکشد...)»

تورن اظهار داشت: «(این پسر ولگرد غالباً آدم نورمال نیست. تصور می کنم تهدیدی زا که کرده جدی نبوده و حالا فراموش کرده است. احتمال دارد منظور و هدفی جز ترساندن شما نداشته...)»

آنگاه فریاد زد: «(برخلاف تجربه او آنطوریکه که شما حدس می زنید سرسری نبود و کاملاً جدی مراتهدید کرد. من از پولیس میخواهم ازجان من محافظت کند!»

تورن جواب داد: «(اگر برآوردن این تقاضا شمارا راضی میسازد، فردا صبح یک نفر مامور را برای محافظت جان شما میفرستیم.)»

آنگاه سوال کرد: «(و امروز شام چه کسی از من مراقبت میکند زیرا همین حالا گفتید که آن مرد را رها میکنید...)»

تورن قیافه متفکرانه بخود گرفت اظهار کرد: «(تصور نمیکنم که تو یکر به ایسسن سرعت تهدید خودت را عملی نمایی. اما من از روی احتیاط یک مو تر نو کزی وال را مامور مراقبت از منزل شما می گردانم و فردا صبح ماموری که برای محافظت جان شما می فرستم، این مسؤلیت را بعهده میگیرد...)»

«(گفتید تو یکر...)»

«(بلبی، نام شخصی است که شما بیا معرفی کردید، تو میگوئی...)»

«(فکر میکنید این نام اصلی او باشد؟)»

آگدن زیر لب غمغم کرد: «شما ببینید که او با چراغ سرمیزی من چه کاری کرده است. موضوع راساده تلفی نکنید. این پسر هرزه تیرانداز ماهریست. سرچنت عقیده اشرا این طور بیان کرد: آقای آگدن پارچه های شیشه خوشبختی می آورد. و اگر او امروز چراغ سرمیزی ترا خود کرده، فردا مالاشه اشرا می شکنیم.»

آگدن پرسید: «پس باید پول مطالبه کردگی اشرا بپردازم؟»

«(مانوتهای پول را نشانی می کنیم و شما انبار به او بدهید. ما مراقب او هستیم و گویفتارش می کنیم. آقای آگدن، شما هیچ نترسید، ما طوری به او فکر می نمایم مثل آنکه درجالی افتیده دست و پایی زنده سرچنت مور تیموس درختم گفتارش از جا برخاسته لنگ لنگان بطرف دروازه رفت.»

عصر روز شنبه آگدن به دفتر پولیس فراخوانده شد. سرچنت مور تیموس انتظارش را داشت و یک تورن پولیس بنام زیفر در راه او معرفی کرده، سپس آگدن را بسوی کلکین برد. این کلکین در یک دیوار چوبی احداث شده بود.

تورن از آگدن پرسید: «این مرد همان شخصی است که بیا معرفی کرده بودید؟» آگدن از پشت شیشه کلکین به داخل یک اتاق کوچک نظر انداخته آن مرد کوچک اندام و ریزجور را شناخت که در آنجا نشسته پای روی پای انداخته بود و چنان جلوه مینمود که از یکی دو ساعت به اینطرف انتظار می کشد. در آلتای که آگدن او را میدید، آن مرد کوچک دستش روی گلدی خود نزویک برده، آهسته باناختهایش هر دو طرف کالر اهدار یخن را فشار میداد.

آگدن اظهار کرد: «خودش است.»

سرچنت مور تیموس خوشحال شد. تورن پولیس دوباره سوال کرد: «آقای آگدن، شما مطمئنید که او خودش است؟»

«(قطعا خودش است...)»

«(ولی ما آزاد می کنیم...)»

آگدن برای یک لحظه به صورت تورن پولیس مات و مبهوت مانده پرسید: «چه گفتید؟ میخواهد او را چه کنید؟»

«(ما او را رها می کنیم. هیچ دلیل و اساسی برای بازداشت او نداریم...)» تورن پولیس درختم کلامش گردی را که به روی یونیفرمش نشسته بود دور کرده به حرفش ادامه داد: «(ما می توانیم مسرف این را ثابت کنیم که شما به او یسول فرستاده اید...)»

سرچنت مور تیموس با غرور اضافه کرد: «(و اینهم بخاطر نیست که مانوت های پولی را نشانی کرده بودیم. من شخصاً او را بازداشت کردم و آن درست در لحظه ای که برای برآشتن پول آمده بود...)»

آگدن احساس نمود که جریان خوشش شدت اختیار کرده و فشارش یک مرتبه بالا رفت پس از مکث کوتاهی پرسید:

«(شما میدانید او از من به زور و تهدید...»

هلته هر خه سپین وو!

ژباتوه . داوخت موږ درېم تم خای ته ورتزدي کیده . کلینرله لیری نه ولیدل چه بیغله دموتیرلاره خاری، اوڅوگاری خان دواپ منځ ته نژدی کړ . کلینرلابسی هم وارخطا شو . هیڅ نه پوهیده چه خه وگری . که دهغه مخه ونه نیسی نیایی چه ټولی ستورلی قتل کړی . اودهغه د خوبونو او خیالونو بیغله هم دموتیردردنو اوڅیروتیرونو لاندی کړی .

نور طاقت ورنغی ، وروله پایدانه وخوت دموتیرمنځ ته اودموتیروان ترڅنگه کیناست . پنځلس گامه پاته وچه موتیردهغه دمینی وړ بیغله لاندی کړی ، اوهغه لکه چه لیونی شوی وی . دخپل خلیفهڅنگ ته ورونیویدنه او په ډیر قوت سره یی پښه په برک بانندی

کښکودله . دسرویس ددرندو اوڅیروارابو بوچوتیاری پورته شو . خوهغه دموتیرومغی نیسی نه لیدل چه بیغله دموتیرمغی ته وپرخیده ، په جوړیدو سره گښوته . خو موتیردهغه له برک سره ودرید . بیغله دواپ په مخ پرته وه . دومره پوهیده چه ندمه شوی .

خوهغه بیاهم پښه ترپخوازیاته په برک بانندی کښکودله . یواز یی یوه چیغه ترغوره شوه یسوه زوروره چیغه . اولهخوبه راوینی شو . پښی یی ترزنگانه پوری سوی کاوه .

هغه برک نه وهلی . هغه په صندلی کی پروت واوښته . صندلی په نفری کی نشوتلی وه . دسولسی له روزه یی همداسی لغاری وهلی . اونیالی یی سرپوری ولاړواو همداسی یی پوښتنه : خه چل دی ؟

هغه په لویې هڅې پښه له صندلی نه راووښتله سری غوښ گرځیدلی وه ، پولی پولی وه . اونورپوه تشوچه یی راغلل . ددی خاطرې له یادسره بیرته په سدشو . پښی ته یی وکتل چه هاشوم په شان په سپین وانی کی نغاړل شوی وه . اودااومه

ورخ وه چه هغه وروسته دصندلی ترپښی په روغتون کی پروت و . هغه بیغله یی نه هیریدله اودهغی شپې له خوی نه را پدیخوا یی مینه خواره زیاته شوی وه . وروزی خپلی په ورنی کی لغښتی پښی ته وکتل . موسکی شواو له خانه سره یسی وویل :

« که خدای کول ښه به شم اویا به یی وینم »
اوپه همدی وخت کی یی خپل نیایی ولید چه دوره په جوگاپ کی ولاړدی اودرته ځانندی . موسکی شواو صندلی ورپه یاد شوه .

هرسپار دیغلی لیدن . اوموتیرته دهغی دخلو دصحنی ننداره ، هغی نهدوره پراښتل عادت ورته گرځیدلی و .
په پنځه ویشتمه ورځ بیغله په دریم تم خای کی نه وه .
« خدایه خه پښه ده . خدایه ته په ماورحمیری . داخه پښه شویده چه هغه نشته »

اوهغه ورځ له هغه نه چورلیونی جوړ شوی و . هغه به هره شه په خپل خیرن او بوین بستر کی دیغلی په سوچ کی و . او هره شپه به یی دهغه له خیال سره لویسی کولی . اوچه په پنځه ویشتمه ورځ یسی بیغله ونه لیدله نو یی چرت سخت خراب شو . نه پوهیده چه خه پښه ده اوده د خوبونواوخیالونو بیغله چیری ده ؟ آیاناروغه شویده ؟ آیا پکوم بل موتیرکی ختلی ده که خه ؟ اوورځ یی په ډیر ترنځ اوقات سره ماینام ته ورسوله .

ماننام همداچه له خپل خلیفه سره ولاړ اوموتیری ودراده نو یی هغه ته وویل :
« خلیفه نن می دازپه هیڅ ښه نسدی نه پوهیرم چه خه بلاراباندی شویده ... اوخلیفه یی داسوچ له خانه سره وگرچه گنی ستری شویدی . اوپه خواخوړی سره یی سپارښتنه ورته وکړه :

« هلکه هواسره ده اوله پلې خوا هم کارډیر ... سری ستومانه کیری . لږخه کولی مولی وڅوره اوڅاڅته خوځه ورکړه په یوجاننک جای به دی پلې وڅوږیری ... »
خودهغه پدی څیروتنسله نشوه کیدلی . دهغه زړگی غمجن ودهغه دخوبونو اوخیالونو بیغله ترینه ورکه شوی وه .
اوهغه شپه په ډیره غمجنه وضعه صندلی په پته کی پرپوت . په زپه بانندی یی دغم اوخواشینی یوشیول چاپیر شوی و ...

دوروستی ځل لپاره یی خپل خلیفه ته وویل :

« خلیفه دخدای لپاره احتیاط وکړه ! »
زراته نژدی و . خلیفه یی دموتیرچتکوالسی دومره زیات کړی وچه سورلی یودیل دیاسه ولیدلی اویوه زوره جوړه وه ، ټولو چیغی وهلی ، څینودعاوی کولی اوڅینوموتیروان ته گواښونه . موتیرکنوگبر اوواوسکی آتسی نه لیدلی اوهمداسی چتک روان و . داسی چه دتبرونو جوړیاری یی پورته و . کلینر همداسی زاری کولی :
« خلیفه دخدای پاردی ولی داسی کوی ، دخدای مخلوق به قتل کړی »

خوخلیفه یی همداسی خندل . دموتیر دسورلیو په منځ کی خینی ماشومان ووچه هغوی ټول . اوپه خپلویفغاریوی موتیرپه سروسر اخیستی و . موتیروان په هیچاښندنه و . اوهمداسی یی وار په وار دموتیر چتکوالی

ځایونو ، نومونه واخلي اوسورلی دی ته وهغوی چه موتیرته راوڅیزی ، اوهغوی ته وواپی چه وروره وړاندی لاږشه یاوروره بیرته شه ، نودوه نوروسترگو هغه خان ته راگښلی و .
موتیر دریمی ایستگاه ته رسیدلی او هغه یی خیاله چیغه کړی وه چه :
« ... تم خای ! »

اوهمداوخت یی دپایدان نه ټوپ اچولسی وچه دموتیر مخکښینی ودرانیزی خوچه خینی میرمن کوزی شی اوڅینی نوی وروڅیزی .
خوپه همدی وخت کی یی چه شاته کتلی و یوه ښکلی بیغله یی شاته لیدلی وه .
دیغلی شونډی موسکلی وی . نری او جکه پوزه یی وه . اوویستان یی تر یسوه ډیرن څپونی لاندی پټ کړی و . دیغلی د دستکلی په لاسونو کی وو .

اوجه ده بیغلی ته کتلی وخدازده چه ولی یی دهغی په سترگوکی دمینی اوخواخوړی بخر کی لیدلی و .
هغه ورځ تیره شوی وه . اوپیغله هم وروسته تردی چه ښارته رسیدلی و په وروستی تم خای کی کوزه شوی وه . خوله همایی اولی ورځی نه یی له هغه ناوارپار خطاگری و . ترمانشاه به یی چه هره ښځه لیدله نوهغه بیغله به سترگوته ښکته ورته دریدله . ذهن یی سخت دیغلی له تورو سترگوسره مشغول و .
اودخپل کار لومړی ورځ یی له همدی زور بحران سره چه روح یی ورسره په غورځنگ کی وتیره کړه .

سپاچه بیا هماغه دریم تم خای تهورسیدل نو یی سترگی دیوی وحشی کوتری په شان هره خواپه اوتلوکی وی ، هغه نورپسندی سوچ کی نه وچه سورمی خای په خای کی کړی . دهغه سترگو بلی خه غشوښتل او لتون یی په بل سی پسی و .

اوجه موتیرپه دریم تم خای کی ودرید نو نژدی وچه دهغه دخوښی له زوره زپه تپ ودریری . بیغله بیاهم همالته ولاه وه . بیایی هم هماغه کالی په خان کی وو ، اوجه هغه وروسته پراښت بیایی هم پغشونو بانندی هماغه موسکا نغیدله . اوهغه ورځ هغه لازیات پیغلی ته نژدی احساسوه . هن تردی چه چمتووهکه خوځ هغی ته کساره وگوری ، شونډک یی ورمات کړی اوخوله یی یی خیری کاندی .
اودا دتیری ورځ صحنه بیا تکرار شوه . بیغله بیاهم دښاریه وروستی تم خای کی کوزه شوه . خوهغه ترهغوورته کتل چه له نظره پناه شوله .

اوترهغه وروسته هره ورځ دهغه کار همداو چه له دریم تم خای نه پیغله سپره کړی ، اوشونډو ته یی وگوری ، هغه موسکا ښه ووینی اویاپه شور او زورسره خپل کار ورکړی ، چیغی ووهی اوخلک دموتیرته دورختلو لپاره وهغوی اوپه چیغوجیغو دم خایونو ، نومونه اعلام کړی . اوپدی کی پنځهویشت ورځی تیری شوی .

هغه دروغتون دکوئی له کړکی نه دسلم وار لپاره په حسرت اورځی سره واپ ته وکتل . هلته سرویس موتیرونه پرله پسې اودک تلل راتلل .

هغه دموتیرونو په پایدانو بانندی خپسل ملگرنی کلینران لیدل چه په خپلو چیغوی دواپ دگڼه گونی اوشوربگت فضا بشپړوله له بسه چه سترگی یی ددی صحنو په کتنه ستومانه شوی وی بیرته دروغتون دکوئی سپینی فضا ته متوجه شو .
هلته هرڅه سپین وو ، کټ سپین ، پر ستن سپینه ، لوښ سپین اودډاکترانو او پرستارانو کالی سپین .
اوبیایی خپلی پښی ته وکتل .

پښی ته یی هم سپین کالی وراغوستل شوی وو . پښه یی ترزنگانه پوری په سپینه پتاره کی نغړل شوی وه . لکه چه سری یو ماشوم په ورنی کی نغاړی .
اوجه په لومړی وار یی خپله پښه په

ورنی کی ولیده په وچوشونډیوی دموسکا خبه ونخیده . له خان سره یی داسوچ وکړ .
« آخرزه هم چه کوچنی وم په همداسی ورنی کی نغړل شوی وم »

اوهغه له یوی هغی راپدیخوا پدی کټ بانندی پروت و . پښه یی چه ترزنگانه پوری پولی پولی سوزیدلی وه ، خوړیده . اوهغه ورځ ورپاده شوه چه دلومړی ځل لپاره یی «هغه» لیدلی وه ...
یوه میاشت کیده چه هغه دښاری سرویس کلینر شوی و . داچه څنگه کلینر شو اوڅنگه یی دی کار ته شوق راغی پخپله یواوړد داستان دی . هغه ته خپل خپلوان هم و نه و ، ورپیدار . هغه له موخته چه خان بیژندلی وه له خپل نیالی سره یی ژوند کاوه .
هغه نیالی چه په ښار کی یی غریبی او خواری کوله اودی پخپله نه پوهیده چه خه خواری ؟

خوبیگاه به یی دومره راوړل چه دواپه یی وڅوری . پنځلس کلن و . ترهغه دهغه یی دنیایی خبره مغه اووړیا ووچی خوړله . خو دایوه میاشت کیده چه نیالی یی له خپل کوم موتیروان ملگری سره کلینرکړی و .
هغه پدی یوه میاشت کی پرته لږی چه دپایدان دیاسه چفیدلی وی ، بل خه نه وو زده کړی . یواځن یی کار داوچه په هرتم څرکی چیغی ووهی اووایی چه پلانی کم خای یاپلانی تم څی ...

خوهغه په ډیر شوق سره کارکاوه او خپله مری یی دبیلوبیلوتم خایونو دااعلاموگر لپاره چیرله .
یوه میاشت د مغه کوم وخت چه هغه په سروس موتیرکی کلینرشوی و ، نوپه لومړی ورځ له داسی پښی سره مخامخ شوی و چه تراوسه یی نشوه هیرولی او هن دسوزیدلی پښی خوړی هم ترینه هیراوه .
هغه ورځ چه نوی پدی گومارل شوی و چه دپایدان باسه وچغیری اودبیلوبیلو تم



اکادمیک پطروول در مراسم افتتاح ملاقات ها در حال سخنرانی

که تمام کیهان نوردان بتوانند به منقد خود برگردند.

از ملاقات دو هفته ثنی تمرینات مشترک متصور نبوده بلکه در تاپستان همین سال آغاز می یابد. و تنها آمر آماده ساختن کیهان نوردان شو روی شتا لوف اشاره نموده گفت که تمام س های نژ دیک بین کیهان نوردان امکان آثرامی دهد تا تمام مشکلات علمی و تخیکی بقیه در صفحه ۵۷

درین بار غذا های زمینی تقدیم شد و لی در بین پوسه های قرار داشت. طرف هائی که در بین آن غذا انداخته شده بود دارای ساختمان مخصوص برای فضانوردان بود و هر کدام آنها دارای پوسه مخصوص بود که در شرایطی وزنی نیز کیهان نوردان با استفاده از آن کدام مشکلاتی احساس نمی کنند. غذا های که در بین این طرف ها به حاضرین تقدیم شد عبارت بود از انواع سوپ های ترکی و شوربای گوشت و نیز غذا های از مرغ نیز تهیه شده بود علاوه بر آن پنیر و پاکت های مینیاتوری که در بین آن نان وجود داشت و پاکت های چاکلیت نیز برای حاضرین تقدیم شد.

مهما نان امر یکائی ازین نوع غذا ها خیلی خوش بودند و بناغلی ستافورد رئیس هیئت گفت که بعد از صرف این نوع غذا ها، کیهان نوردان قدرت آنرا می یابند که راکت های شتا لوف با قدرت بیشتری بر واز دهند. و نیز علاوه نموده که کیهان نوردان کار های بزرگی در پیشرو دارند و وی امیدوار است



ملاقات های

کیهانی

جدید را بیکدیگر تبریک گفته و هر کدام به جای خود بر می گردند و کشتی های سیوز واپو لون هر کدام جداگانه بسوی زمین مراجعت می نمایند.

انجام نمودن این طرح و پروگرام کار های مقدماتی خیلی زیادی را تقاضا نموده و هر چند تا تاپستان سال ۱۹۷۵ مدت زیادی باقی مانده ولی با آنهم از همین حال کیهان نوردان شتا لوف با رفقای امریکائی شان موقع خوبی برای تفاهم و مذاکره بوجود آمده.

نمایندگان مطبوعات شتا لوف و امریکا بتاريخ ۲۹ نوامبر (چند روز قبل یعنی در اوایل دسامبر ۱۹۷۳ این ملاقات صورت گرفت - م) در شهر ستاره ها با کیهان نوردان پرواز های مشترک آینده ملاقات ها نسی انجام نمودند. رئیس شعبه آمادگی برای پرواز های مشترک کیهانی شوروی بناغلی بیلو فسکی حاضرین را به طرز ساختمان و کار کشتی کیهانی سیوز آشنا ساخته و اتفاق کار، اتساق در س های مشترک کیهانی، آلات و افزار برای مطالعات سیستم پرواز جداگانه کشتی راکت در خود کشتی کیهانی سیوز تعبیه شده بود به آنها نشان داده و در اخیر آنها به بار دعوت نمود.

بار، در شهر ستاره ها نیز ساختمان یک بار کیهانی داشت به مهمانان

ما اکنون می توانیم بطور یقین تاریخ این حائمه مهم را تثبیت کنیم. ماشین دستگاه ساعت ۳ بجبهه ۲۷ دقیقه عصر روز ۱۵ جولای سال ۱۹۷۵ بوقت زمین به حرکت آمده و کشتی کیهانی سیوز را در مدار نزدیک زمین بسوی فضا پرتاب می دهد. بعد از سپری شدن یک مدت مختصر اپو لون نیز از دماغه کانا ویرال بسوی فضا حرکت در می آید.

و بعد از سپری شدن دوشا نهر روز هر دو کشتی با هم نزدیک شده و در سی و ششمین دور خویشی با فاصله دو صد و بیست و پنج کیلو متر ارتفاع با طرح مخصوص که قبلا پیش بینی گردیده برای اتصال آماده گردیده و هر دو کشتی با سیستم (لیوزا پولون) باهم وصل میشوند. کیهان نوردان شتا لوف و کیهان نوردان امریکائی می توانند در عرض کشتی های خویش با یکدیگر صحبت نموده و احوال پرسشی نمایند و مشترکاً به آزما یشات فضائی و کار های خویش ادامه داده و پروگرام های پرواز مشترک خویش را تنظیم نمایند. این ملاقات فضائی در سطح بسیار بلند صورت گرفته و دو شبانه روز دوام می کند. و بعد هر یک از کیهان نوردان با یکدیگر خدا حافظی نموده و موفقیت های



شتا لوف آمر شعبه آمادگی کیهان نوردان بایر نان آمر کیهان نوردان امریکائی در حال ملاقات و صحبت.

دهانمندان خا ساز

ترجمه : جلال نورانی

موسیقی جدید هنگری

و هنر مندان جاز جدید



گروه ایلش شهرت خوبی بدست آورده است .

خوانندگان جاز هنگری درین اواخر توجه بیشتر مردم آنکشور و کشور های همجوار هنگری را جلب نموده است .

کمپوزیتور های معروف هنگری ما پسند فرانس لیست ، لاهر و همیش کبا لمن در گذشته خدمات ارزنده ای انجام دادند و موسیقی هنگری را بدینا معرفی نمودند و وسعت آنرا افزایش دادند . حتی تا سال های ۱۹۵۰ - ۱۹۶۰ هم تئاتر های موزیکال و سالون های کنسرت آنکشور از آن گنجینه ها استفاده میکردند و با موسیقی کلاسیک می ساختند بعد ازین سالها کم موسیقی جدید را می برای خود باز کرد . ابتدا آهنگ های محلی را از مونیزه کرده بشکل جدیدی عرضه میکردند .

هر آهنگی که تهیه میشد قصه ای داشت و ریتم آن از فلکلور آب میخورد . طبعاً فلم ها در وجود آهنگ موسیقی جدید نقش برجسته داشت . باهمین آهنگ و ریتم زیاد شدن آلات مختلف از قبیل گرامافون تیپ و ریکارد

یکخواست لیور پول توانستند موسیقی کلاسیک را صدقه بزنند . این دوره هم دوره تقلید بود و تمام این سالها را میتوان سا لهای

(خشک سالی) موسیقی هنگری بحساب آورد تا اینکه در سال ۱۹۶۵ یک باران جدید به این خشکسالی ها خاتمه داد . موسیقی اصیل هنگری دوباره احیا شد و این موسیقی بشکل جدید و ای ملی آن باگیتار بوجود آمد .

یکی از آهنگ های محلی بشکل جدید برای گیتار نوشته شد و امیدی نمی رفت که بموفقیت برسد ولی اینکار انعکاس مثبتی داشت . دلیل آن این بود که بعد از سالها

مردم هنگری یک ملودی اصیل خود را بشکل مودرن آن شنیدند . کسی که اینکار را کرد لوتی مسیورنی گیتار نواز جوان بسود . او آر کستری بمیان آورد و نام آنرا ایلش گذاشت . این آرکستر در مدت کمی توانست

سه صد پارچه محلی را باگیتار عرضه کند که ریکارد هایی از آن تهیه شد و سه فروش رسید .

آنها تلاش کردند تا هرچه بیشتر آهنگ های محلی را جمع آوری نمایند . این عمده جوانان نه تنها به جمع آوری آهنگ ها

ایتالوی بر موسیقی اصیل هنگری جریان جدیدی رو یکار شد و سبک انگلیسی بمیان آمد . نسل جوان تغییر عقیده داده تحت

تأثیر موسیقی انگلیسی و با استفاده از گیتار های برقی و استفاده از میکروفون های متعددی که آواز موسیقی را بضدای بلند

پخش میکرد شیوه نوری را رواج دادند . آنها باوجودیکه کار شان خیلی خام هم بود بازم نامو های بیثلی . سر و صدا و ریتم



که آل

و غیره موسیقی جدید هنگری از سرحدات آن کشور پابیرون نهاده به کشور های دیگر معرفی گردید . رادیو و تلو یز یون برای شناختن بیشتر این آهنگ هابدنیا رول عمده و اساسی داشت . ذریعه آسواج رادیو آهنگها و موسیقی جدید هنگری به دور دست ها به پرواز در آمد و بگو شن ها رسید . کم کم موسیقی از قید و بند تئاتر و اپرا آزاد شد و جنبه عام تر بخود گرفت . موسیقیدان های هنگری در شروع کار خود سبک ایتالوی را تعقیب نمودند . اما کاپی کردن زیاد از آهنگ های ایتالوی باعث آن میشد که قوه ابتکار کمپوزیتور های هنگری را محدود نگهدارد و استعداد ها را از رشد باز مانده . از جمله شیلوش فرینی میترک ملو درام های کمیدی و آهنگ های دلچسپ کمیدی و فلکلور ریک از کار اصلی خود کنار مانده مجبور گردید بکار فلم و کمپوز آهنگ های فلمی پرداخته به کاپی کردن آغاز کند .

بعد از چندین سال تسلط آهنگ های



کاتی کواج

گسسته

بروای مرد، برو از تن من دست بشوی
دور شو که در خلوت من کامی نیست
آنکه زندانی زانندان هوسهای تو بود
بند بگسست و در اندیشه بدنامی نیست

چند خواهی که بزنجیر بهانی بس کن
زندگی میگذرد عمر ابد نیست مرا
دل من خانه امید و صفا بود و نشاط
روز گاریست که ویرانه خالیست مرا

نوکلی بودم و در آن تو نبشستم
ای درینقا زهستی های تو پزهردهشدم
بس خطا کردی و هم بستر اغیارشدی
وای از سرم خطا های تو آزردهشدم
دختری با سر پرشود ز رویا بودم
چه بگویم که تو بی رحم چه با من کردی
مآله از آنهمه زیبایی و شادابی و شوق
رخ زرد و تن بیمار و دل پردردی

نقدده سال جوانی که ربودی از من
چیسست امروز بگو چیسست بجز مرگن امید
لب فرو بستم و باناله دل خو کردم
وای من، وای که آوای مرا کس نشنید

بس کن، افسانه مگو، عشق چه میدانی چیسست

دل هر جا بی تو نیست هوسهاست هنوز
تو ریاضت کش خلوتگه ننگ و گنهی
داغ رسوایی لبهای تو پیداست هنوز

بند بستر آلوده هر ناکس و کس
بچه رو باز به کاشانه مآله ای ؟
کودکانرا ز تو جز نام (پدر) بهره نبود
دور شو که این ره به خطا آمده ای

دور شو، نیمه ره عمر مرا باز گذار
دور شو خانه ما را پس ازین با منی نیست
آنکه زندانی زندان هوسها تو بود
بند بگسست و در اندیشه بد نامی نیست

از: (لش)

کوچه خیال

باتو می کشد گهی دلم به صبر
ای گسسته هر زمان ز من بقبر
باتومی تبدیلم بکوچه خیال
بی تو مرمد دلم ز خانه های شهر

درنگاه من چه موجهای آشتی
درستیز صخره نگاه مات تو
بامنی تو ایدریغ و در کنار من
هر زمان دلت بچستجوی دیگری
منهم ای فریب خسته، روز و شب
باتوام ولی در آرزوی دیگری

باتوام نه الفتی چنانکه بود
خسته از تو ام، تو خسته تر ز من
نه هوای باتو ماندنم بدل
نه توان از تو ام گریختن

(ح،ی)



زیر نظر گل محمد ادیبیار

آزار تنهایی

هوای خانه، سنگین است و افسرده است
گلی بی آبا در گلدان روی میسز، بزه رده است
صدای بوسه یا موج طنین خنده ای، مرده است
غبار آینه، بو شیده راه جلوه های پاک را بر خویش
چسراغ سقف، لرزان است از نشو ویش
ورقهای کتاب نیمه بازی، منتظر مانده است دست آشنایی را
نشسته کوبه شیطان و نسا آرام و بسازی گوش
تیار پنجره، بر حوصله، اندو هکین، خسا موش
سر ایسا پرده و دیوار و ایسوا انگوش
که شا بد بشنود از خانه، گلبانگ صدایی را
و یا بر سنگفرس کوچه ریزد بر تسوفانوس
بهرای نفسهای شتاب آلوده دلبندی
که جان را می شکو فاند ز رستا خیز لبخندی
تس رامی فشارد لحظه های حسرت و افسوس
که با آن یاد آرام و فراری دلنشین باشد
نوازش های دست نازنین باشد
میان حلقه چشمان من، برق تکیس باشد
چه آزار است در این لحظه ها و یساده ها،
بیگانه بودن باشکریایی
چه آزار است تنهایی

زندگی زیباست

زندگی چون کودکی تنهاست
ساده و غمناک !
اشک سردی همچو مروارید
می دود در جام چشمانش
می چکد برخاک

سادگی در چهره اش پیداست،
گاه یک لبخند
می دهد در آسمان گونه هایش گرم
می شکو لد در بناگوشش
شجره آرم

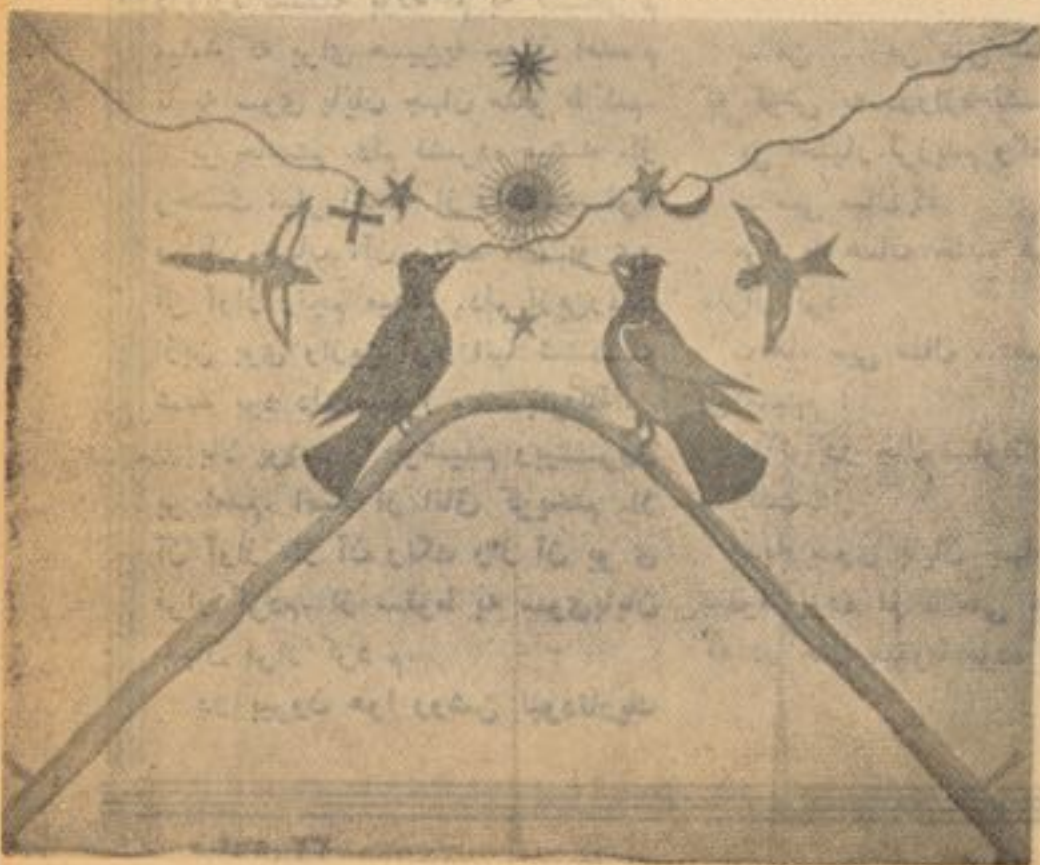
گاه ابر تیرمی اندوه
بر چشمتش می کشد دامن ،
سر فر و می آورد ناشاد
چون نهالی نرم و نازک تن
در گذار باد

زندگی زیباست
ساده و مفهوم ،
چون غزالی در کنار چشمه ای، در خلوت جنگل
مانده از دیدار جفت گمشده محروم،
دیده اش از انتظاری جاودان لیریز

درباری سرد
مرغ زیبایی نشسته شادمان بر شاخه اندوه
سادگی افتاده همچون شبنمی از دیدن مهتاب
در سکوت حیرتی خاموش
بر عقیق بوته اعجاب ،

زندگی چون کودکی تنهاست
ساده و غمناک
زندگی زیباست

شماره ۴۷



غبار لبخند

می تراوید آفتاب از بوته ها
دیدمش در دشتیهای غم زده
مست اند و تماشای یار باد
مویش افشان ، گونه اش شبنم زده

لاله ای دیدیم - لبخندی به رشت -
بر توی درآب روشن ریخته
او صدا را در سیار باد ریخت :
« جلوه اش بابوی خاک آمیخته »

رود تابان بود و او موج صدا :
« خیره شد چشمان مادر رود وهم »
برده روشن بود، اوتاریک خواند
در طرحها در دست دارد دود وهم

چشم من بر بیکر ش افتاد، خواند :
« آفت پز مردگی نزدیک او »
دشت: دریای تیش ، آهنگ نور
سایه میزد خنده تا ریک او

در اتاق تنها بودم. تنها ی تنها دیوار های اتاق گرفته وتر شروع کرد و پیشم نشستست بود دند. مثل اینکه با من جنگی بودند. مثل اینکه همه چیز اتاق از من سیر شده بود. من هم از آنها سیر شده بودم دلم نمیخواست سوی شان نگاه کنم.

خودم را در يك خالی بیکرا نه و جاودانی احساس میکردم. زیر پایم هیچ چیزی وجود نداشت و من در يك سقوط جاودانی بودم. دیوار های اتاق نیز یا من در حال سقوط بودند و یا هم میرفتیم سوی پایان جهان.

از احساس این سقوط وحشتزده لرزیدم. از احساس پایان هم لرزیدم دلم میشد کسی در بزنده. سخت آرزو داشتم آواز دروازه بلند شود گو تنها یم را نیز کسرم آوازی شنیده نشده دروازه هشتان بسته بود. و من در خالی تنها یی سقوط میکردم همیر فتم به سوی پایان جهان.

درین حال آوازی را میشنیدم آوازی که دل آدم را میفشرد. آواز تنها یی بود. درین حال رنگی را میدیدم رنگی که احساس آدم را گیج میکرد. رنگ تنها یی بود. درین حال پوی به مشام میرسید. پویی که تلخ یاس انگیز بود. پوی تنها یی بود و من دلایلی این آواز این رنگ و این پوی سقوط میکردم - به سوی پایان جهان می-رفتم.

در پنحال از وحشت میتر زیدم وسخت آرزو داشتم که آواز دروازه را بشنوم. به نظر میآمد که از هنگام بیدایی تا کنون گوش به دروازه نشسته بوده ام به نظر م میامد که برای همین به جهان آمدم تا به سوی پایان جهان سقوط کنم. بر خاستم. دلم فشرده میشد. از وحشت میتر زیدم. از وحشت سقوط و پایان جهان. آن رنگ آن پوی آن آواز رنج میداد. دلم ازین رنگ ازین پوی و ازین آواز انباشته شده بود دلم میخواست بترکد.

بالا پوشم را پوشیدم و بیسرون بر آمدم. اصلا از اتاق گریختم. از آن آواز. از آن رنگ و از آن پوی فرار کردم. از سقوط به سوی پایان جهان فرار کردم. در بیرون هوا روشن نبود تاریک

هم نبود. چیزی بود در مرز روشنی و تاریکی. و من درین فضای نیمه روشن میدویدم. کویچه دروازی بود شیشه یکد هلیز و من احساس کردم که به سوی پایان جهان میدوم. از این احساس لرزیدم و وحشتزده ایستادم.

در چند قدمی خودم درخست خشکیده یی را دیدم. کنار درخت مردی نشسته بود سرش را روی زانوهایش گذاشته بود. به نظر میرسید که خوابیده است.

نزدیکتر که رفتم. آوازی را شنیدم. آهنگی را زمزمه میکرد. آهنگ به نظرم آشنا آمد. به نظرم آمد که این آهنگ را خودم ساختمم. به نظرم آمد که از روز پیدایی تا کنون این آهنگ را بر زبان داشتمم. مرد میخواند:

«هی ... هی ... من گوش به در دارم.»

زیرا دروازه چون اسکلتی استاده است. و آوازی از آن بر نمیخیزد. هی ... هی ...

نزدیک او رفتم و پرسیدم: «این آهنگ را از کجا یاد گرفته ای؟»

مرد جواب داد: «این آهنگ را من خودم ساخته ام.»

مرد سرا پایم را از نظر گرفتید و به خنده در آمد. از ته دل میخندید و در خنده اش غمی عمیق موج میزد در پنحال گفت:

«من ... من سی سال میشود که گوش به دروازه نشسته ام. بی اختیار لرزیدم و گفتم:

«سی سال؟! مرد با همان خنده غم آلودش تکرار کرد: «ها، سی سال ... سی سال ...»

پر سیدم: «تو در حال سقوط بوده ای؟»

گفت: «به سوی پایان جهان در حال سقوط بوده ام. سی سال میشود که در حال سقوط بوده ام.»

پس از مکتی کوتاه ادامه داد: «عنه کس در حال سقوط است میروند به سوی پایان جهان. درینحال گوش به دروازه دارند. ولی کسی در نمیزند.»

پهلوی مرد نشستم و او پرسید: «میدانی؟»

پرسیدم: «چه چیز را؟»

گفت: «در اول من سلاح نبودم. گو سپند میخستم. خیلی گوسپند کشته ام. تعداد شان به یادم نیست.»

یکروز میخواستم بره یی را بکشم بره بسیار تلاش کرد که از زیر دستم بگریزد. ولی نتوانست. در آخرین لحظه ها هنگامی که می خواستم گارد را بر گلویش بگذارم. در چشمها یش حالتی آرزو یی را دیدم. به نظرم آمد که او گوش به دروازه یی دارد. به نظرم آمد که او سقوط خودش را احساس کرده است. ازین احساس به سختی ترسیده بود. آواز تپش قلبش را می شنیدم. از کار خودم نفرت کردم. گارد را دور انداختم. بره گریخت و من دیگر پشت سلاحی نگفتم.

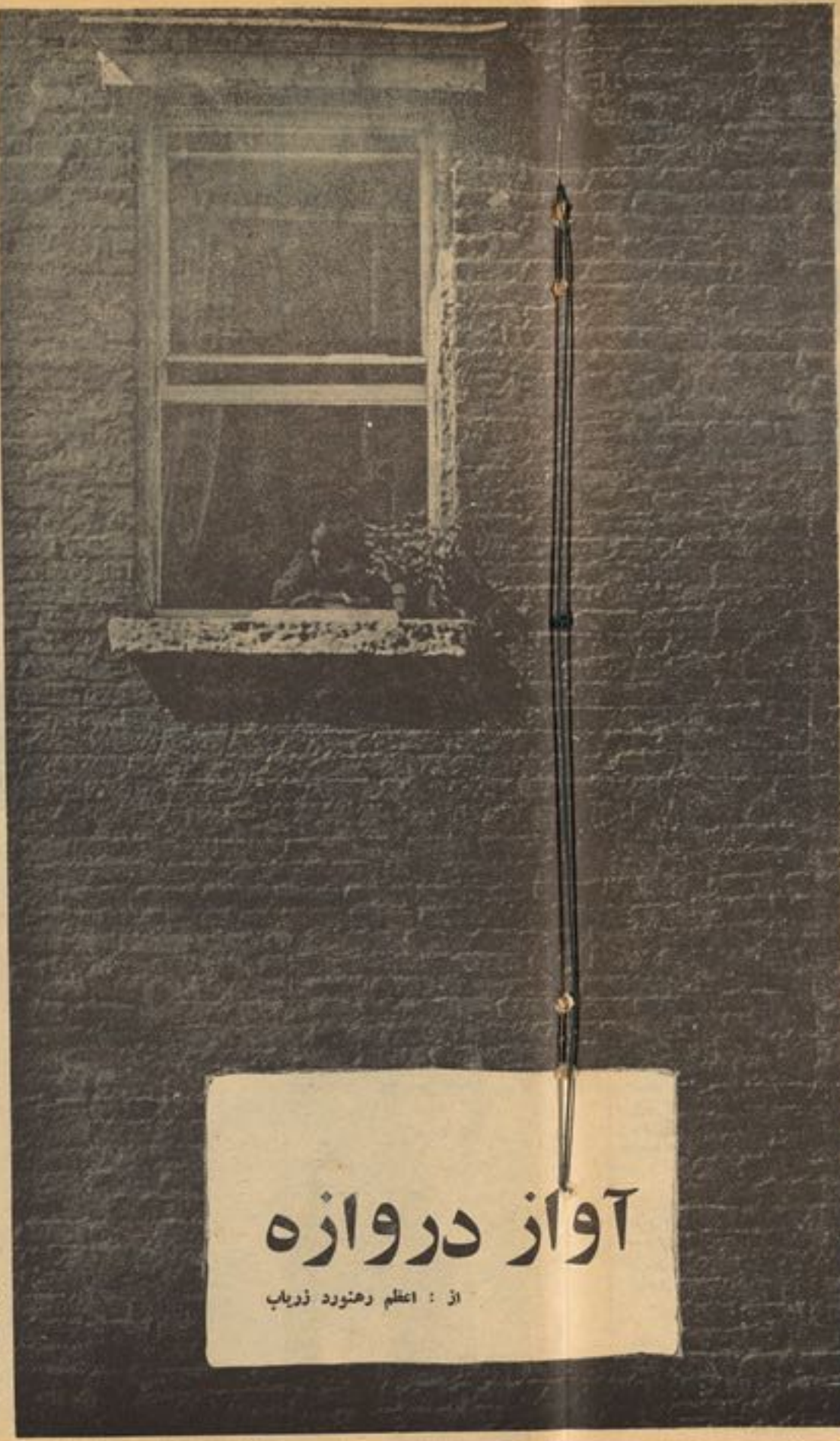
گفتم: «عجیب است!»

مرد گفت: «خبر ست است ... عجیب است!»

و بعد ادامه داد: «پس از آن من دزد شدم. شب ها برای دزدی میبر آمدم. آرام و بیصدا به خانه ها بالا میشدم. یک شب که به خانه یی داخل شدم. از پشت شیشه مردی را دیدم که در اتاق خودش نشسته است. پریشان و غمزده بود. در موها یش چنگک میزد و موهایش رو به سپیدی داشت. در چشمها یش دلتنگی بیکرانی دیده میشد. به نظرم آمد که او گوش به دروازه دارد. به نظرم آمد که سقوط خودش را احساس کرده است. وحشتزده بود. گاه گاهی از وحشت میلرزید. یکبار از جایش بر خاست. به سوی دروازه رفت و آن را باز کرد.»

آواز دروازه

از : اعظم رهنورد زریاب



پشت در کسی را ندید. به جایش بر گشتم و با آواز اندو هتاک شروع به خواندن کردم:

«هی ... هی ... من گوش به در دارم.»

ولی بیپوده. زیرا دروازه چون اسکلتی استاده است.

و آوازی از آن بر نمیخیزد. هی ... هی ...

آهنگ به نظرم آشنا آمد. به نظرم آمد که این آهنگ را خودم ساخته ام. به نظرم آمد که از خیلی پیش ناآن لحظه این آهنگ را بر زبان داشته بوده ام. از یثرو به شیشه با انگشت زدم. مرد وحشت زده بر خاست و سوی ارسی آمد.

پرسید: «چه میگو یی؟»

گفتم: «این آهنگ را از کجا یاد گرفته ای؟»

جواب داد: «این آهنگ را من خودم ساخته ام.»

ساین آهنگ از من است. مرد به خنده در آمد. خنده تلخی بود. در پنحال گفت:

«من ... من پنجاه سال میشود که گوش به دروازه نشسته ام. بی اختیار لرزیدم و گفتم:

«پنجاه سال؟! مرد در لایلی خنده تلخش گفت: «ها، پنجاه سال ... پنجاه سال ...»

و من وحشت زده قرار کردم. مرد قصه اش را پس کرد و به خوا ندن پر داخت:

«هی ... هی ... من گوش به در دارم.»

ولی بیپوده. زیرا دروازه چون اسکلتی استاده است.

و آوازی از آن بر نمیخیزد. هی ... هی ...

دلم از غصه فشرده شد. غصه سنگین و بیکرانی بود. غصه و پایان بود. پایان جهان و پایان همه چیز. و نا گهان تپش قلبم بیشتر شد. با شتاب از جایم بر خاستم و به سوی دروازه دویدم: کسی درمیزد

گفت: «بعد تر من گدا شدم. شامگان به دروازه برای گدایی میر فتم. وقتی دروازه را به صدا ددمیاوردم کسی شتا بز ددروازه را باز می کرد. مرا که میدید. با خشم می گفت:

«پایان»

سختظر تو نبودم! و در را می بست. مرد به خنده افتاد خنده عجیبی بود.

آواز این خنده دل آدم را میفشرد. رنگ این خنده احساس آدم را گیج میکرد پوی این خنده تلخ و یاس انگیز بود. این خنده آدم را به یاد سقوط میانداخت. سخت سقوط به سوی پایان جهان.

از وحشت لر زیدم. ترسیده بر خاستم و گریختم صدای خنده مرد از دنبال به گوش می رسید. آواز گامها یم در کویچه پیچیده بود. از نزدیک هر دروازه یی که میگذ شتم کسی دروازه را باز میکرد و به بیرون مینگر بست.

نا گهان خودم را در پراپس دروازه خود یافتم. در زدم. کسی باز نکرد داخل شدم. همه چیز به حال خود بود. به نظرم آمد که همه چیز بار پشخند لگا هم میکرد. به نظرم آمد که همه چیز با ریشخند به من میگفت:

«تو باز گشتی! تو باز گشتی!»

به جاپم نشستم. رنگ. پوی و آواز تنها یی در دست و پایم پیچید. کلیم را فشار داد به سختی نفس میکشیدم. در پنحال سخت آرزو داشتم آواز دروازه را بشنوم - کسی در بزنده.

ولی کسی در نمیزد. من احساس کردم که سقوط میکنم. به سوی پایان جهان سقوط میکنم. دیگر هوا تاریک شده بود و من در تاریکی سقوط میکردم. بی اختیار شروع کردم به خواندن:

«هی ... هی ... من گوش به در دارم.»

ولی بیپوده. زیرا دروازه چون اسکلتی استاده است.

و آوازی از آن بر نمیخیزد. هی ... هی ...

دلم از غصه فشرده شد. غصه سنگین و بیکرانی بود. غصه و پایان بود. پایان جهان و پایان همه چیز. و نا گهان تپش قلبم بیشتر شد. با شتاب از جایم بر خاستم و به سوی دروازه دویدم: کسی درمیزد

گفت: «بعد تر من گدا شدم. شامگان به دروازه برای گدایی میر فتم. وقتی دروازه را به صدا ددمیاوردم کسی شتا بز ددروازه را باز می کرد. مرا که میدید. با خشم می گفت:

«پایان»

«پایان»

«پایان»

«پایان»

د پیغلتهوب تازگی

دغه خبری چه د کوچنیانو ستر گوته راخی
 تاسی خبر یاست له کوم خایه راخی دلیری،
 لیری دینتو او صحرا گانو دیوه شنه کمره په
 په سوری کبسی چه دور ورگی په کبی الوزی
 دینکلو بنایریو کور دی .
 او هلته د جادو زوی کغوی خورندی دی .
 زما شومانو خوب په همدغو کغوو کبسی
 خای لری چه له هغه خای خغه د ماشو مانو
 دینکلو سترگو د مجولو زیاره را الوزی اود
 هر ماشوم په سترگو چه پستی شونسی
 کبسیرتی هغه ماشوم په آرام خوب ویده
 کیری .

دخو بیولی ماشوم په شونبو چه د موسکا
 خبری گایری تاسی خه پوهیری چه داله کومه
 کیری .

دمنی د موسم دگورو وریغو په خنک کبسی
 چه د سپوږمی نوی سپینی لوانگی خیری شی
 نودا موسکا له هغه خایه خغه راخی چه دویو
 ماشو مانو شونبو بانلی ناکوی دا دایسته
 او خوره نازگی چه د کوچنی په غرو کبسی
 ښکاری .

تاسی خبر یاست چه تر اوسه پوری به کوم
 خای کبسی پتوه ؟
 هو هغه وخت چه دده مور پیغله نجلی
 وه نودا نازگی لی دینتی دپت او نازک رازیه
 صورت ددی په زړه کبسی غوړیدلی وه چه هغه
 نوهندا زړه او خوره نازگی ده چه اوس د
 کوچنی په غرو کبسی خوره شوی ښکاری .
 «دناگور» اثر

د عشق درد

له اغیار سره خندا خه په کار نده
 له اغیار سره سودا خه په کار نده
 سل یاری دیوه یار دیاره کیری
 آشنایی دهر آشنا خه په کار نده
 هر بلبل بهدی تناکا که ته گل شی
 په خپل خان خپله نا خه په کار نده
 عشق دوی په خیر په پته خوله خرگندی
 په دا چارو کبسی غوغا خه په کار نده

دعشق در دوازه عاشق لره راحت دی
 د دی هسی رنخ دوازه په کار نده
 بدله بدو سره بویه نیک له نیکو
 دجلا په خای وفا خه په کار نده

عاشقی حرص وهادی سره لری
 دیمار په خان هوا خه په کار نده
 عاشقی یو نادر کار دی په دنیا کبسی

ولی بی خدایه سودا خه په کار نه ده
 دنیا مینه بی کاره اوریدی شی
 چه می ولیده رشتیا خه په کار نده

که رحمان په جهان ډیر پایم دلیره
 زندگی زما بی تا خه په کار نه ده
 «رحمان بابا»

بی وفایی

ښکلی ددی دوربی وفا راخر گندیری
 واړه جفاکاری وفادار نه موندنه کیری
 وکه دلیری په اول زړه دسری یوسی
 بیاجه دیدن غواړی لکه گل هسی پتیری
 زه ور پسی گوزم مبتلا په زړه نملی

دی زما په غم پوری خندا کا هوسیری
 یوسی قراری آرام زماله جان وزله
 بی له زده نه یو ساعت په ما کله تیریری
 بیل بی گرم له روغو، له زردمنو همنشین شوم
 تل جنگ ورباب په رنگه ماسره زپیری

ذکوری که فکر واړه کړم دده له هغه
 قال و حال می دادی هم به دای زړه ښه کیری
 نشته د عاشق غمخور خوک بی دیار له هغه

کله د دنیا بنادی وغم سره سمیری
 فبروی که هر چه عاشق شوی هسری خانه
 واړه غنیمت دی چه له ښکلی در رسیری

«هسری خان»

د حیا خندا

زما خوښیری په خندا وگبسی رستا خندا
 لکه چه ستا ده هسی نده دپل چا خندا
 دینتو د زړه کبسی دی بیاخه گر خیدلی ښکاری
 په اننگودی راخوره شوه د حیا خندا

ایله چه مینه دی ښکاره راته په سترگو کبسی شوه
 چه دی په سترگو کبسی نغیری دادا خندا
 زما تبوس ته چه راخی نو په خندا راخه
 ناروغه زړه ته می په مینه شوه دوا خندا
 رښتیا چه مینه خو زپیری شی پاخه نازونه

داوسنی اوردی نه و دپخوا خندا
 د بیلنانه تباری به ټولی شوله مخی لری

مخنی په شپه دخنو وکړه دسبا خندا
 تن سبا هسی کړیدلی زړه ته خیال راخی

چه به آخر زمونږه مینه کړی رسوا خندا
 سحر سبا بلبلان خکه خرسلام ته دگل

«چی لیدلی دغوټی دغوړیدا خندا»

په کرس خندا دی نوره مکره وخت غماز غوړندی دی
 مالره سرده په سرو شونبو د موسکا خندا

«حافظ» خوگری وی تراوسه د زپا خبری
 شوه بی په شعر کبسی له کومه راپرا خندا
 «حافظ»



خه لیکم

زه یم په شوگیر آموخته ستانقش و نگار لیکم و نگار لیکم

خیال او فسر دواړو کبسی زه پت غوندی اسرار لیکم
 کله د قدامت دی ستایم کله اوږدی زلفی دی
 کله دی دسترگو سره ستر گو ته دید او لیکم
 کله دی الفت یادوم کله دی د هجر غم
 کله دی د شونبو په سرونم په المتخار لیکم
 کله دی دوروغو سره زه جنگ وجدل کبسی شم
 کله دی عجیبو غریب کله کلا نگار لیکم
 کله دی په مینه بند شم کله دی په بستخ خواب
 هر عکس العمل دی گرانې موره مزه دار لیکم
 کله رانه خنک کوی ته کله شی مړه غوندی
 زه «منت بار» دا که لیکم لری دی جفاکار لیکم
 «منت بار»

لندی

که د شیدو لښتی یری سم کړم
 خزان وهلی باغ می نه نیسی گلونه
 راخه ، راخه چه سره کبسی تو
 دنیا فانی ده بی پته نوی دینتو
 زده می بلبل مین پر گل
 خدای دی بلبل له کله نه جدا کړت

آشنا په ټوکو نه پوهیری
 ما په خوروزلفو واهم ورشونه
 که دی د زلفو تیاره نه وای
 دغخ رها بهدی جهان سیزلی و نه
 دتورو زلفو په خنک کبسی
 یار په منگل کبسی گر خوم چه وړک به شینه



ورزش عجیب و تازا

خانه زیبایی

در امریکا یکی از ورزش های جدیدی که بیشتر رواج پیدا کرده بنام «رولر دربی» یاد میشود. این ورزش در نظر اول بازی ساده ای بنظر میرسد. دو تیم پنج نفری در حالیکه بوت های عرابه دار «اولر» بپا دارند مقابل هم قرار میگیرند هر دو گروه از سمت مقابل



همدیگر بحرکت در آمده میخواهند جای طرف مقابل را اشغال کنند. سه نفر هر تیم بشکل حمل میخوانند جای طرف مقابل را بگیرند و دو نفر دیگر بشکل دفاعی (نظیر وظیفه بیک در فوتبال) نمی گذارند اعضای تیم مقابل در جای آنها قرار گیرند. در این بازی هر نوع خلاف رفتاری از قبیل مشت زدن حریف تیله کردن، لگد زدن، دندان گرفتن حتی دشنام دادن مجاز بوده بعضا اعضای یک تیم عضو تیم مقابل را از زمین بلند کرده در چقوری ایگه کنار میدان ایجاد شده می اندازند شکستادن دست و پا و سر طرف مقابل جز و امتیاز بحساب میرود. عجیب اینست که تماشاگران چنین مسابقات روز بروز اضافه تر شده میرود بخصوص وقتی که زنان در مسابقه اشتراک کنند (حتما آنوقت موی کنک و پرت و پوست هم مجاز است).

ورزشگاه های را بنام (خانه زیبایی) مسمی ساخته اند. در اینجا کسانیکه از طبابت سرشته ای دارند و در مورد اعضا بدن انسان معلومی دارند و یکمده متخصصین به علاج و تدایوی نواقص اعضا می پردازند. نواقصی که به اثر سبیل انگاری خود شخص و یا شرایط طبیعی بمیان می آید و باعث برهم خوردن توازن اندام میشود.

این مرکز تدایوی ناموزونی های اندام یعنی خانه زیبایی در صوفیه در کوه واسیل کولارف ۳۵ واقع شده، در اینجا عملیاتی صورت میگیرد و وسایلی در اختیار دارند که برای زیبایی صورت و اندام اشخاص با استفاده از دکتوران متخصصین و نرسی ها فعالیت هائی صورت میگیرد، کسانیکه از سن مرکز استفاده میکنند بعد از مدتی چنان تغییر اندام و قیافه داده بشکل زیبایی در می آیند که آدم را بفکر جادوگری می اندازد ولی عملیات آنسباجادوگری نیست، این موسسه داغ هائی را که به اثر زخم ها بوجود می آید از بین برده کلفتی پوست و لکه های صورت را برطرف میسازد. مراجعه به این موسسه شکل تجارتی نداشته مراجعین همیشه از مشوره های دکتوران موسسه و وسایل آن می توانستند استفاده کنند. درین موسسه هفتاد نوع کمک به مراجعین امکان پذیر است.

موسسه سه شعبه دارد. شعبه اول آن درماتولوژی (جلد) است که درین شعبه طرق مختلف محافظه جلد از میان بردن لکه ها و برطرف کردن امراض جلدی مد نظر است. شعبه دوم شعبه جراحی است که عملیات جراحی پلاستیک در آن اجرا میشود. شعبه سوم عبارت از شعبه فیزیوتراپی یعنی تدایوی با ادمان می باشد. در شعبه جراحی پلاستیکی نواقص صورت را از میان برده بشکل طبیعی در می آورند. و نوشته هایی را که روی جلد بوجود می آورند از میان می برند و برای اینکار از آله بنام در موابریزو استفاده میکنند.

همچنان برای لاغر شدن و جلوگیری از چاقی وسایل و ادویه لازم درین موسسه در اختیار مراجعین گذاشته میشود. در عکس دو خانم را مشاهده میکنید که از وسایلی برای متناسب شدن اندام استفاده میکنند.



تیپ امریکایی

چون بیست و هفت ساله موتور سیکل سوار آلمانی بنام بوم آرتن ریکارد جدید جهانی را به تیپ امریکایی قایل کرد. او با ماسک و لباس مخصوص از تونل مشتعلی بسرعت صد کیلو متر فی ساعت با موتور سیکل گذشت. در عکس گذشتن موتور سوار را از میان آتش مشاهده میکنید.



پله بیسو و اداست



میگویند (پله) فوتبالیست معروف برازیل که شهرت جهانی دارد آدم بیسوادی است، او نمی تواند بخواند و بنویسد. اما او بهترین امضاء دارد. از همین جهت مردم به اشکال مختلف بیوگرافی او را نوشته در پای آن امضای پله را گرفته اند و نشر کرده اند. لذا پله آدمیست که بیوگرافی های متعددی دارد. در عکس پله را که از بیسوادی رنج میبرد در حال نوشتن الفبا مشاهده میکنید.

ستاره موفق از سینمای

اتحاد شوروی

کالینا یا تسکینا مکتب تئاتر ماسکو را بیابان رسانیده است.

او تا حال در فلم های متعددی بازی کرده از جمله در ۱۹۶۶ در فلم (زنگه) و فلم «بزن و باز هم بزن» در ۱۹۶۶ و در فلم «انعکاس برف های دور» در ۱۹۷۰ بازی کرده است.



ترجمه: ذال

ماشین ازدواج

را داده و اگر بسیار از آن خواهش شود آدرس و تیلیفون دفتر رسمی او را نیز می‌دهد. و اگر بازهم از او بیشتر خواهش کنی، ماشین یک عکس او را نیز می‌دهد که در آن امضا بطور هدیه یاد گاری نیز وجود می‌داشته باشد. و راستی که این ماشین یک ماشین خیلی عالی است.

مز باکمال علاقمندی آرزوهای پسیکو لوژی، بیولوژیکی و فکری و معنوی خود را گذاشتم و علاوه بر آن اطلاعات بیشتری در مورد خوش بینی و بد بینی خود در باره فوتبال، اگزوستا نسیمالزم در آن گذاشتم و با کمال اطمینان به ماشین در باره دقت ملاقات و غیره نیز ابلاغ نمودم.

در اخیر راجع به وضع جیب خود که در آن چند پول سیاه پنداشتم و همیشه نخواهم داشت به ماشین اطلاع دادم و ماشین بقسم شهکار در باره خواهشات و سوالات من به حرکت آمد. بعد از یک ثانیه تمام ماشین علامت خوشبختی را بدستم داد. نام، تخلص فامیلی، آدرس و نمبر تیلیفون و عکس که در زیر آن امضا نیز وجود داشت. من با کمال علاقمندی باین ثروت معنوی متوجه شدم اما وقتی خوب نظر انداختم دیدم که ماشین باز هم نام، تخلص فامیلی، آدرس و عکس را که در زیر آن امضا بود عکس و امضای زن سالم که ذکر خیرش را قبلا به شما گفتم و البته میدانید چندی قبل با او دو باره ازدواج نمودم. اما با علمی صورت گرفته بود و باین سبب ما هر دو خوشبخت شدیم.

موضوع مطابقت و عدم مطابقت لازم نباشد.

بنا بران بصورت عموم، من با دقت کامل تمام ادبیات مربوط این فن را مطالعه نمودم و بسوالاتی که نزدم ایجاد می‌شد جواب پیدا می‌کردم. در نتیجه زیاد فکر کردن با خود بالاخره این طور فیصله نمودم که بدون (خواستگاری الکتریکی) از من نترسید. مثلیکه کلمه (خواستگاری) خوش تان نیامد؟ خیر فرق نمی‌کند میتوانید آنرا (ماشین مشوره دهنده) نام بگذارید و یا می‌توانید آنرا (ماشین توجه و رهبری) نام بگذارید.

اصل موضوع اینست که این ماشین (خواستگاری الکتریکی) تمام آرزوهای خواستگار و دختر (یا پسر) را پذیرفته و به‌کاند یدان (دختر یا بچه) جواب می‌گوید.

حقیقت اینست که از روی منابع خوانندگی من اینطور یک ماشین تنها در قنوری موجودش می‌تواند بس اما زندگی در آن اصطلاحات و بهبودی می‌آورد. اطفال ما در آزمایشات فزیک لابرا تواری خود شان این یک خواستگاری را از طریق امواج ترانز یستوری بوجود آوردند. باین ترتیب در طرف یک ثانیه. ماشین نام و تخلص فامیلی

از سپری شدن یکسال بواقعیت پیوست که مخالفت زنم در مورد گفتگو در باره اگزوستانسیا لیزم در وقت رخت شویی بصورت کلی باسطح فکری و سوالات من راجع باین موضوع مطابقت نمی‌کرد.

خلاصه اینکه من چندی قبل از خانم جدا شدم. اکنون شما می‌دانید که علت چه بود و چرا از زنم جدا شدم؟ اما اگر شما فکر می‌کنید که بعد از جدا شدن بازنم من سوگند یاد کرده باشم که دو باره ازدواج نخواهم کرد، واضح است که شما اشتباه می‌کنید. من بکسانی که مرا نمی‌شناسند اطلاع می‌دهم که من یک آدم خیلی اجتماعی و فامیل دوست میباشم من زندگی خود را بدون داشتن فامیل هیچ فکری نمی‌کنم. برای من زندگی در حال مجرد واضح بگویم خاصیت آهن ربایی خود را از دست می‌دهد.

باین نسبت من حقیقتا سوگند یاد کردم اما مخالف آن عمل کرده‌ام. بصورت قطعی سوگند یاد کردم و تصمیم گرفتم که همسر زندگی ام را تنها و تنها با اساسات و میتود های علمی تعیین و انتخاب خواهم نمود تا درآینده

در همین نزدیکیها من از خانم جدا شدم، جدا شدم به نسبت اینکه نفهمیدم چرا با او ازدواج کردم، خوب شما درین باره چه فکر می‌کنید، چرا! البته که روی عشق! من بایک دختر کم معلومات و بدون تحصیل و بکلی فاقد معلومات علمی و خصوصیات علمی ازدواج کردم. آمدم، دیدم عاشق شدم و ازدواج کردم.

باین اساس من حتی در باره چون و چرا فکر نکردم و نیز در باره اینکه چه چیزها را باید در نظر گرفت بچیت یک فرد معاصر بدان نیاندیشیدم. و حتی حاضر نشدم مطالعه در ادبیات مخصوص این فن کنم و بسوالاتی درین مورد متوجه شوم.

من در باره علم ساز گاری بیولوژیکی و علم سازگاری روحیاتی فکر نکردم، در باره علم ساز گاری فکری و معنوی مشترک هیچ فکر نکردم.

و این یک تصادف غیر علمی بسوی زندگی و سوالات مهم در باره زندگی بود که فوراً مرا بخود متوجه ساخت. و بعدا در باره آن دانستم. بعد از یک هفته برایم واضح و روشن شد که ساعت‌های زندگی مشترکم باز نم‌در آرایشگاه بسوی عدم ساز گاری بیولوژیکی با آرزوهایم در مسابقه فوتبال سوق داده می‌شود.

بعد از سپری شدن یکماه برایم واضح شد که سوالات زنم به حساب مصرف معاش ماهانه ام از نظر پسیکو لوژی با تصورات مهم من راجع به آزادی و استقلال ضروری پنداشته می‌شد. و بعد

دریشی قهوه‌ای

مشتری به خیاط!

- شما می‌توانید برایم یک دریشی بسازید که رنگ آن قهوه‌ای

که به شیر مخلوط شده باشد، باشد؟

خیاط که از این فرمایشش و رنگ متعجب شده بود آهسته جواب داد:

با شربنی و یا بدون شربنی؟

زیر یک سقف

ترجمه: رضا مودب

است! او که پسر است، سختش را تایید کرده گفتم:

- درست است، مثل اینکه پسراست!

پرسید:

- ترا چه شده است؟ توحی نمیدانی که طفل تو پسراست یا دختر ...؟!

- چطور می‌توانم بفهمم؟ ظلمت تمام هفته را در گودستان میگرداند و فقط روزهای جمعه به خانه می‌آید.

در این اثنا ساعت دیواری، ضربه دوازده نواخت پدرم گفت:

- ساعت ده بود؟ من به‌تعمیر نواقص میرسم:

- ده... من باید برای آزمایش نمونه کانگریتی یک تعمیر به فابریکه بروم.

پدرم گفت:

- خدا حافظ!

- به امید دیدار، امر نتوانستیم هم‌دیگر را ببینیم گارتی برای من به پست بکس بگذارید!

- وقتی خانم خود را دیدی احترامات مرا تقدیم کنی.

- مادرم را سلام بگویند!

با عجله در دو جهت مخالف براه افتادیم، تصادف نیکی بود که او را دیدم اما یک چیز مرا شکنجه میدهد:

آیا کسی که با او حرف زدم حقیقتاً پدرم بود و یا گاکایم؟!

«پایان»

و میتوانم هر وقت که چهره‌اش را فراموش کنم تگاهی به آن بیندازم.

- بده ببینم... اوه! من این دختر را میشناسم مثل اینکه یکی دو هفته پیش او را که مشغول جارو کردن دهلیز بود دیدم من گمان کردم که مادوت او را استخدام کرده‌است به او پول دادم و او معلوم گردید که آزرده شده است!

- چرا از مادرم نپرسیدی؟

- تو فکر میکنی مادرت از ازدواج تو خبر دارد؟

جواب دادم:

- چنین گمان میکنم، چون برایش ورقه یادداشتی درین باره گذاشته بودم.

- ورقه یاد داشت؟؟ ... خودت نمی توانستی به او بگویی؟

- چطور می توانستم؟ او یا سر گرم خرید است یا گرفتار لباس شویی و یا به گلویها ...

پدرم با اندوه گفت:

- من خودم او را خواهم دید، مادرت را برای آخرین بار چه موقع دیدی؟

- چه موقع؟ تقریباً یکماه پیش.

- باید پرسیده باشد!..

- اگر راست بگویم، توجه نکردم اما من با لفت بالا می‌شدم و او از زینه پائین میشد.

در این وقت سا سا نجوا کنان گفت:

- پدر من ... دادم!

ظرف مخصوص را آوردم و سا سا نشست!

پدرم با لحن تعجب آوری گفت:

- عجب!! تو میگفتی این طفل دختر

راهم روپراه کرده ای؟

- البته موقعی که هنوز در انستیتوت بودم.

- کمی فکر کن آخر پسرمان تا حال هرگز به این فکر نیفتاده ای که زن خود را به من معرفی کنی!

- چگونه میتوانستم؟ غالباً او در خانه نیست، داکتر است تمام روزها با مریضان خود سرو کله میزند و از طرف شب نیز در کورس نو سنگ تدریس میکند!

خوب، امروز چطور است میتوانم با او آشنا شوم یا شاید امروز هم که جمعه است او کار میکند؟

- نه او جمعه‌ها کار نمیکند به کورس زیبایی می‌رود.

فریاد زد:

- بالاخره من میخواهم او را ببینم، او چه شکلی دارد؟

- نمیدانم از کجا شروع کنم... او قدم متوسطی دارد... شاید هم قدی بلند است، چشم‌هایش آبی است... نه گمان میکنم بیشتر خاکستری باشد... اما در باره موها... موهایش چه رنگ است؟

رنگ موهایش... کاملاً سیخ شده ام... رنگ... رنگ...

- تو عجب شوهری هستی!!

- برای شما آسانست که چنین چیزی بگویند... اما من از زمان عروسی تا بحال فقط سه بار او را دیده ام!

- تو میخواهی بگویی که حتی نمیدانی زن تو چه‌قسم آدمی هست؟!

- که گفت نمیدانم؟ من عکس او را دارم

امروز صبح موقعیکه از تشناب بیرون میشدم تصادفاً با پدر خود بر خودم، او همینکه مرا دید با خوشحالی فریاد زد:

- میشا!! صبح بخیر پسر!

- اوه، این شما هستید؟ سلام پدر!

پدرم مرا بگری در بغل گرفت و رویم را بوسید، آخر نزدیک یک سال بود که او ندیده بودم، اما بر خورد ما طوری بود که فکر میشد دوری ما از یکدیگر از این مدت هم زیاد تر بوده است. تعجب نکنید! هر دوی ما بسیار گرفتار هستیم من شغل انجینری در یک دستگاه ساختمانی دارم و پدرم هنرپیشه تئاتر است، او مجبور است که دایمادر تمرین‌ها و نمايشات شرکت کند... و من نیز فرصت سر خاراندن ندارم... ملاقات‌ها، شرکت در سیمینارها، نظارت از ساختمانها و ...

پدرم گفت:

- خوب چطور هستی؟ درس انستیتوت را به کجا رساندی؟

جواب دادم:

- تشکر از اینکه پرسیدید، خوبم در بهار گذشته فارغ‌التحصیل شدم.

پدرم تعجب کرده بود گفت:

- اوه! راست می‌گویی؟ پس تبریک می‌گویم!

- در این وقت دروازه اطاق من باز شد و سا سا به داخل دهلیز آمد.

پدرم پرسید:

- این دخترک کیست؟

- او دختر من سا سا است!

- تو میخواهی بگویی که حتی کار ازدواج

آدم با انصاف

یکی از مجلات نامه‌ای به این شرح دریافت نمود: (سال پیش موقعیکه به مجله شما اشتراک کردم در یکی از شماره هایتان نوشته بودید که: هر کس از مطالب این مجله راضی نیست در پایان سال میتواند حق اشتراک خود را دوباره بگیرد. حالا چون من راضی نیستم لطفاً بولم را واپس بفرستید). اما در اخیر نامه خود اضافه نموده بود باین شرح: (ضمناً نمی‌خواهم شمارا از این بابت تکلیف بدهم پس تمنا دارم بعضی را که باید پس بفرستید بابت اشتراک سال آینده ام حساب کنید).

دلیل

پسر به پدر: آیا ظلم نیست که شخصی را نسبت اینسکه کاری را نکرده جزاً بدهیم؟

پدر: طبعاً ظلم است.

پسر: معلم امروز مرا نسبت اینکه کارهای خود را تکمیل نکرده بودم جزاً داد.

هوشپرکی

شوهر: من خیلی ناراحت هستم زیرا تصادفاً تکه آهستینم را قرت کرده ام نمیدانم چطور خواهد شد!

خانم: هیچ‌پریشان نباش خوب است که اقلاً یکبار در زندگی ات مرا تکلیف ندی و خودت بدانی که تکه‌های آهستینت در کجاست.



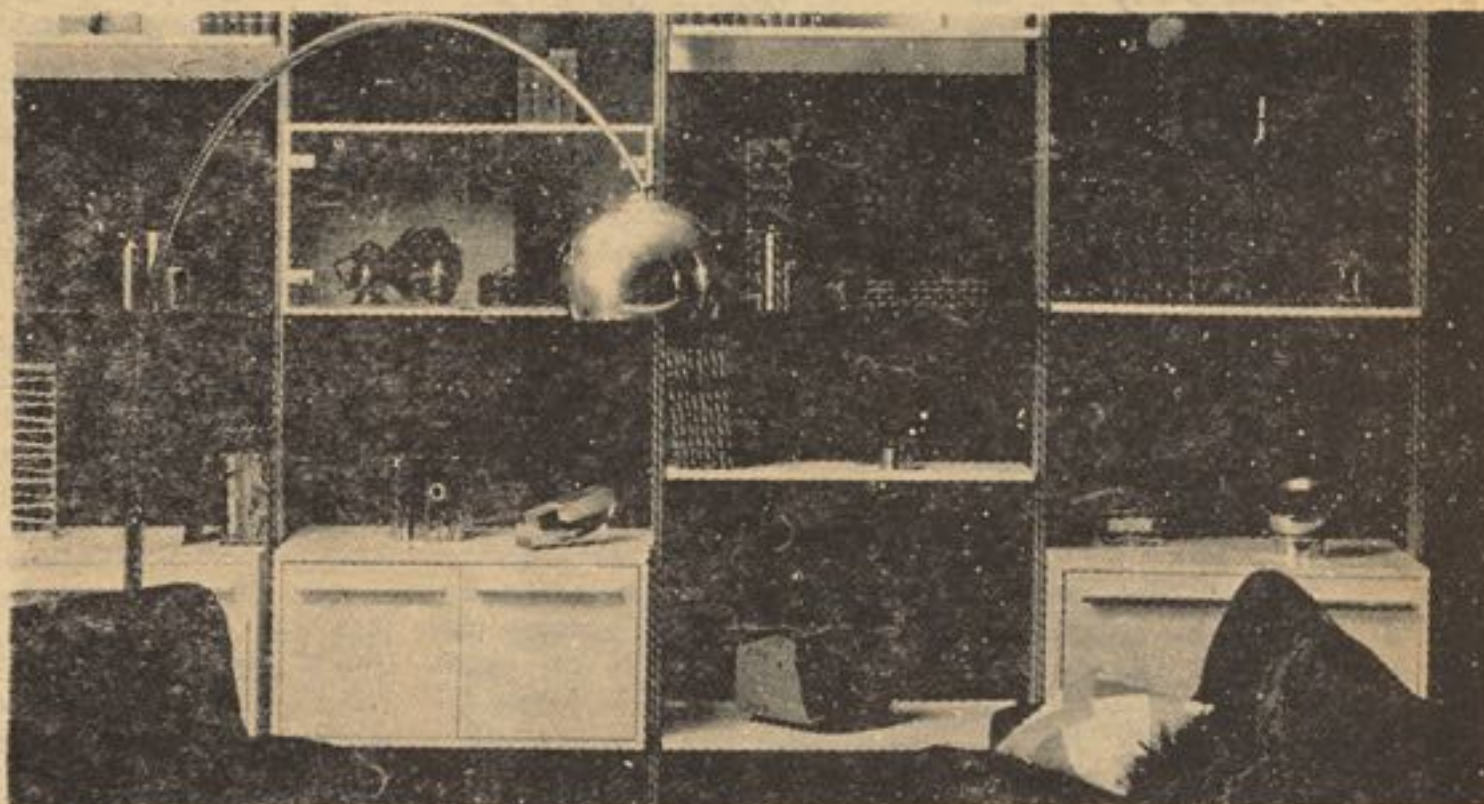


زنان و دختران



زیر نظر : سیما غواص

اتاق پذیرایی زیباتری داشته باشید



فرستنده :- سیده (پورسکندر)

سنگهای گرانبها...

ونشانها!

- الماس - نشانه عشق پاک و آشتی .
- زبرجد - نشانه عشق شدید و جاودانی .
- عقیق - نشانه پاکی و صمیمیت و راستگویی .
- فیروزه - نشانه پیوند کامل دو روح و دو جسم .
- لعل - نشانه خلوص کامل و وفاداری به عهد و پیمان .
- مرجان - نشانه زاری از عجز عشق آتشین .
- مروارید - نشانه آمادگی برای هرگونه فداکاری .
- یاقوت - نشانه وجدان پاک و روح حقیقت جو .
- زمرد - نشانه عشق کامل و امید به آینده مشترک .

دریک اتاق پذیرایی، بیش از هر چیز نظم و ترتیب و نظافت جلب توجه میکند. رنگهای شاد قرمز-سورمه ای و سبز تیره با مدلهای جدید، روح تازه ای به اتاق می بخشد. و شما میتوانید با کمی دقت و توجه با ابتکار های جالب، اتاق پذیرایی تانرا از اتاقهای دیگر متمایز کنید. در رنگهای لوازم سالن خود، هماهنگی را در نظر بگیرید اگر لوازم زینتی ویا کلکسیون اشیاء قدیمی دارید آنرا در قفسه شیشه ای قرار دهید. برای نور بیشتر و زیبایی اتاق می توانید از چراغهای رومیزی و یا پایدار استفاده نمائید. گذاشتن چند شاخه گل طبیعی در گلدان به زیبای اتاق تان می افزاید.

نکته:

انتخاب لباس

پیروی از مد به تنهای برای شیک بودن و زیبا جلوه کردن کافی نیست، بلکه مدتو ام با برا زندگی است که شما را شیک ، منظم و زیبا جلوه گر میسازد. انتخاب لباس مسئله ایست که به دقت و توجه بیشتری نیازمند است. پوشیدن لباس مناسب ، در زمان و مکان مناسب شما را شیک و زیبا جلوه میدهد. لباسی که به محیط کار می پوشید حتی المقدور باید ساده باشد. از پوشیدن لباس های بدن نما خود

«استیون» بهترین و سریع ترین وسیله برای پاک کردن رنگ ناخن است ولی متأسفانه باعث خشکی و شکنندگی ناخن ها میشود. برای از بین بردن این مشکل «استیون» و روغن بادام را به مقدار مساوی باهم مخلوط کنید تا بهترین و ارزانترین محلول برای پاک کردن رنگ ناخن بدست آید. به این ترتیب هم رنگ ناخن تان به آسانی پاک میشود هم ناخن هایتان نرم و قوی میشوند.



بقیه در صفحه ۵۸



مادر و کودك:

ورزش شیر خوارگان

در صورتیکه نوزاد شیر خوار ندرست باشد بطور غریزی و خود بخود با حرکات دست و پای خود ورزش میکند باینجهت احتیاج به تمرین های خاصی ندارد، وظیفه مادر اینست که حرکات شیر خوار را هدایت کند.

ورزش شیر خوار خیلی ساده تر از آنستکه از عنوان ورزش انتظار میرود. تا پایان سن ۴ ماهگی بهترین ورزش آنستکه نوزاد را روزی چند بار بر روی شکم بخوابانید تا عضلات مهره پشتش تقویت شود.

در سن ۹ ماهگی کودك میگوید با کمک دیوار یا تکیه گاه دیگری از جا برخیزد در این موقع است که بر روی چهار دست و پا راه میرود که آنرا در اصطلاح طب خزیدن مینامند. خزیدن و ورزش بسیار خوبی برای تقویت عضلات و استخوان بندی کودك است باین جهت باید آنرا تشویق کرد. در این دوره نباید کودك را مجبور بایستادن کرد زیرا ممکنست موجب خمیدگی استخوان های پا گردد. هر وقت عضلات و استخوان بندی کودك باندازه کافی قوی شد خود بخود شروع بایستادن مستقل خواهد کرد و این عموماً در ماه دهم است. در این سن راه رفتن بهترین ورزش کودك را تشکیل میدهد.

شیر خواران نباید مجبور به نشستن کرد. نشستن موقعی مجاز است که عضلات مربوط باندازه کافی قوی شده باشند و این وضع در ماه ششم است. يك کودك سالم در ماه ششم راست می نشیند. برعکس کودگانی که عضلاتشان باندازه کافی قوی نیست موقع نشستن پشت شان خم میشود. این نشانه آنستکه نشستن کودگانی که تکامل فوق را نشان نمیدهند و یا کم حرکت هستند با احتمال قوی مریض میباشند و باید به داکتر مراجعه کرد.

چگونه لاغر شویم



در زمان های سابق، چاقی یکی از علایم سلامت و نیرومندی در مردها و نشانه زیبایی و جذابیت و شیفتگی در زنان بود. اما امروز اهمیت سابق خود را از دست داده است، و تناسب اندام و ظرافت جای آنرا گرفته است.

امروز در ممالک پیشرفته جهان صد ها موسسه مخصوص زیبایی و تناسب اندام وجود دارد که روشها و طرق مختلفی را بمنظور کم کردن وزن از قبیل رژیم غذایی - دواهای ضد اشتها، ماساژ های شدید و... برای مشتریان و مراجعه کنندگان

بقیه در صفحه ۵۸

آشپزی مدرن برای خانم های کارمند

از آنجا که امروز یکمده خانم ها در پهلوی وظایف و مسئولیت های خانه داری از قبیل آشپزی، تربیه اطفال، نظم و ترتیب و... در خارج از منزل نیز عهده دار کار میباشند، لذا وقت زیادی برای بعضی از کار های خانه بخصوص آشپزی ندارند. اگر شما هم کارمند هستید، وقتسختی زیاد وقتتان روزانه در خارج از منزل میگذرد برای اینکه حین آشپزی به مشکلات زیادی مواجه نگردید به نکات ذیل توجه داشته باشید:

اگر جا و وسیله نگهداری مواد خوراکی را در منزل دارید غیر از میوه و سبزی خوراکی های مانند: بونج روغن و حبوبات و امثال آنها یکجا بخرید زیرا هم ارزان تمام میشود و هم کمتر وقتتانرا میگیرد.

گوشت، سبزیجات، تخم و غیره را در صورت داشتن یخچال هفته وار خریداری بکنید. بطور مثال در صورتیکه گوشت چندین روزه تانرا یکجا بی بخرید بعداً میتوانید آنرا برای خوراک های مختلف قسمت

کنید، مثلاً: از دوکیلو گوشت با استخوان میتوانید برای یک خوراک گوشت و یک سالن جدا کنید، به اینقسم که قسمت های چرب و تکه های کوچک را ماشین نموده و استخوان هارا با کمی گوشت برای سوپ یا شوربا بگذارید به این ترتیب هم در قسمت خرید وهم در وقتیکه باید در آشپز خانه صرف کنید، صرفه جویی نموده اید.

در موقع تهیه غذا در آشپز خانه اگر از اسراف جلوگیری شود مخارج غذای خانواده تا حد قابل ملاحظه ای کم میشود. مانند دور ریختن قسمت های از خوراکی که ارزش غذایی دارند (از قبیل: ساقه و برگهای گشنیز و گل بیه و دیگر سبزی ها که در سوپ و یا آش میتواند مصرف شود).

بعضی از غذا ها را (بخصوص در این فصل) میتوانید برای مصرف چند روزه یکجا بپزید و در یخچال بگذارید. روز بعد وقتی از اداره به منزل میآید دیگر احتیاجی به عجله کردن نیست. چون غذا حاضر و آماده است.

بقیه در صفحه ۵۸



دختران و جوانان



از کتاب روانشناسی برای جوانان

انگیزه‌های اجتماعی مشترک بین افراد

آدمی تمایل دارد با هم‌نوعان خود زندگی کند و این چنان در همه افراد مشترک است و جدائی از دیگران چنان برای اکثر افراد دردناک است که بعضی پنداشته‌اند انسان اجتماعی آفریده شده است.

حقیقت اینست که موجودات زنده‌ای که برای بقامدتی طولانی بدیگران وابسته‌اند از جدا شدن از دیگران رنج می‌برند. به عبارت دیگر اجتماعی بودن شاید معلول این امر است و به همان نسبت که کودک آدمی در آغاز حیات بیشتر به دیگران نیازمند است این حس نیز در آدمی قوی‌تر از حیوانات دیگر است.

کم‌کودک به آنها مستقلاً بخاطر خود محبت می‌ورزد اغلب نیاز مندیهای فیزیولوژیک کودک را آدمیان دیگر برآورده میکنند. بندریج که کودک بزرگ میشود عده‌ای که با او سروکار دارند و مثلاً با او بازی میکنند یا مایه تفریح او میشوند مورد محبت او قرار می‌گیرند بنا براین نیازی بدان نداریم که معتقد شویم حس اجتماعی بودن ما فطریست. بنظر می‌آید صحیح‌تر باشد که بگوئیم حس اجتماعی بودن اکتسابی است. انگیزه دیگری که از این لحاظ به انگیزه آمیزش با دیگران شباهت دارد انگیزه تقلید است. کودک تقلید می‌کند زیرا در آغاز تقلید کردن به نفع او بوده است و نیز از این قبیل است انگیزه پناه بردن به کسان قوی‌تر هنگام احتیاج، گاه نیز به عوامل و رای طبیعت پناه می‌بریم. همه این انگیزه‌ها از دوران کودکی و از بیچارگی و بی‌دست و پائی طفل در آن دوران شروع میشود. در آن دوران برای کودک اتکا به کمک دیگران امری عادی است.

عواملی که در محیط کودک نیازهای او را برآورده میکنند کم‌کم در اثر یادگیری مطبوع طبع او می‌شوند مادر در آغاز وسیله‌ای برای رفع نیاز مندیهای کودک است اما بزودی پیش او یکی از عوامل دوست داشتنی محیط میشود به همین ترتیب کسان دیگری که نیاز مندیهای کودک را برآورده می‌کنند مورد محبت او قرار می‌گیرند و کم

متصدی صفحه جوانان!

احترامات مرا بپذیرید. آنچه را امروز میخواهم با شما در میان نهم، دردیست که از مدت‌ها است رنجم میدهد. خیلی روی آن فکر کرده‌ام بدون اینکه به نتیجه‌ای رسیده باشم. واقعا دیگر بیچاره شده‌ام.

از مقدمه پر دازی میگذرم. جوانی هستم ۲۶ ساله که چهار سال از ازدوادم میگذرد. یعنی وقتی ۲۲ سال داشتم با دخترمورد علاقه‌ام ازدواج کردم. البته این نکته را هم باید یاد آور شوم که فامیل ما هرگز ما یسل به این ازدواج نبودند و بنا به اصرار و خواهش های مکرر من بناچار پدرم - که

من تنها پسرش هستم - راضی شد و ما ازدواج کردیم. و من وقتی به این آرزویم نایل آمده بودم تصور میکردم خوشبخت ترین مرد روی زمین هستم. اما دریغ که اشتباه میکردم. هنوز چند ماه از ازدواج ما نگذشته بود که متوجه اخلاق عجیب و تقریباً غیر قابل تحمل همسرم شدم.

میگوید چطور؟ ابلی: همسر من زن عجیبی است و علاقه عجیب او به لباس های گرانقیمت و زیورات و آرایش آنقدر زیاد است که معاش من مصارف چند روز او را نیز کفایت نمیکند آنهم چه مصرف های بیجا.

نامه‌های روانشناسان

لباسهای عجیب و غریب و مخصوصاً بوتیم ای بلند که در این اواخر مد روز گردیده برای ما این پریشانی را بوجود آورده که خدا نخواسته جوانان ما به درد پا مبتلا نگردند.

پیغله زرمینه از لیسه زرغونه!

نامه شما که عنوانی مدیریست مجله تحریر یافته بود به ما رسید از حسن نظر شما که به مجله دارید نهایت تشکر امید داریم نظریات و پیشنهادات شما هر چه زودتر در مورد بهتر شدن مجله عملی گردد. در انتظار همکاری های بیشتر شما.

به امید موفقیت شما.
پیغله آمنه:
باور کنید خواهر عزیز که ما هم با شما همعقیده هستیم. این

بناغلی حمید الله از لیسه نادریه!

شما هنوز جوانید و میتوانید با کار کردن و تمرین بیشتر بر این مشکل خویش موفق گردید. البته ورزشی چیزی نیست که بتوان پایک یا دو روز آن را کاملاً یاد گرفت اینکار مستلزم یک سلسله مشق و تمرین مداوم و پابندی میباشد و ما امید داریم که در آینده نزدیکی یکی از چهره های معروف ورزش کشور گردید.

به امید موفقیت شما.
پیغله آمنه:
باور کنید خواهر عزیز که ما هم با شما همعقیده هستیم. این





شاگردان ممتاز



نام : عبدالرحمن (حمیدی)
 صنف : چهارم شعبه مترو لوزی
 پوهنځی ساینس
 درجه : اول نمبر
 سن : ۲۳ ساله
 علاقمند : اېه مطالعه
 آرزو : میخواهم اېن رشته را
 تعقیب نموده و دوکتوری داشته
 باشم .



نام : عبدالله
 صنف : یازدهم بلیسه حبیبیه
 درجه : اول نمبر عمومی
 سن : ۱۷ ساله
 علاقمند : به ورزش
 آرزو : میخواهم در آینده تعلیمات
 عالی تر داشته باشم .

جان و این از همسر سومی اش جدا شد

تب ازدواج و طلاق در بین ستارگان سینما بیشتر از همه مردم دیگر دیده میشود . چنانچه چندی قبل شایعه شده بود که الیزابت تیلور از شوهرش ریچارد برتون طلاق گرفته و ازین چنین سخنان زیاد در باره ستارگان سینما شنیده میشود .
 در این اواخر جان و این ستاره معروف سینما که شاید کمتر کسی نباشد که این هنر پیشه معروف مرتبه نوبت کیست ؟



همینکه معاش گرفتیم طرف چند روز آنرا صرف آرایشگاه ، خیاط ... و ... می کند و ما مجبوریم مدت بیست و پنج روز دیگر را قرض کنیم .

باور کنید که از روز ازدواج تاکنون حتی یک پیراهن برای خودم نخریده ام ... ایکاش اېه این راضی میبود ... او دایم بمن نق میزند که لباس ندارد .

واقعا از دست این زن بستو آمده ام و نمیدانم چه کنم ، از شما خواهش میکنم این مطلب را درین صفحه نشر کنید تا شاید زنهای مانند همسر من متوجه این اشتباه خود شوند و با این یله خرجی ها و بی بند وباری ها روزگار همسر بیچاره شان را تیره نسازند و کانون گرم خانوادگی را که بر ای آسایش و آرامش است به جهنمی غیر قابل زیست تبدیل نکنند .

باعرض احترام : س-ک

بای رسیدہ

ک ، ن ، اسمعیلی !

شعر از سالی شما به اداره مجله رسید . چون روز ما در دور است لهذا فعلا از نشر آن معذرت میخوایم امید داریم که همکاری تانرا با ما ادامه دهید .

بناغلی محمد فیروز همدم معلم صنف دهم لیسه شیر خان کندز ! شما خوب فهمیدید که : جوانان ما ضامن ترقی و تعالی و پیشرفت کشور هستند و این جوانان هستند که میتوانند با تلاش های دایمی خویش مصدر خدمات برای کشور عزیز ما گردد .
 به امید مسو فقیهت شما .

مردی با نقاب بقله

تاینگای داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقله ها زندگی اش را از کف داد.
 الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب
 مایتلند پیر که مرد در موزی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار
 میکند، به اثر تشویق لولا بسا نواپارتمان لوکس به کرایه گرفته می
 خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای
 ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند
 دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما
 اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود

ما بیرون رفت. یک بالا پوش نسواری
 رنگ به تن داشت.
 الک با حالت بی اعتنا اظهار
 داشت «آخ، نی، او یکی از افرادی
 بود. اما شما اعتراضی ندارید اگر
 بد نباش میرویم؟» منتظر جواب
 دیک نشده، از بازویش گرفت و
 جاده عریضی را قطع کرده گفت:
 «منهم به آن فکر میکردم».

یک موتور تیز رفتار کوچک فورد
 که نام یک خشکه شویی با حروف
 درشت به روی آن نوشته شده بود
 تا ایندم به آهستگی حرکت می کرد،
 با سرعت زیاد از پهلوی شان رد شد
 الک با نگاه خود موتور را تعقیب کرد
 تا اینکه موتور به چهارراه ترافالکا
 در وایتیال رسید. در عوض اینکه
 به طرف چپ مقابل پال مال ویا به
 طرف راست به سمت ساحل دور
 بزند، موتور یک چرخش نیم دایره
 کرده، از مقابل آنها دو باره به طرف
 آنها نزدیک شد. الک خودش را دور
 داده یک اشاره نمود.

خفیه پولیس در بالا پوش
 نسواری رنگ که آنها را تعقیب می
 نمود فوراً در پایدمان موتور پر آمد
 یک گفتگوی شدید بین او و راننده

دروازه سلول ها گن دو پله
 داشت که هر دوی آن باز میشد و
 همین خصوصیت این سلول را از
 سایر سلولها تفریق می نمود و
 برای دروازه آن قفلی را انتخاب
 کرده بودند که برای صاحب
 منصبان پو لیس امکان آن میسر
 بود تا زندانی را پس از تکمیل
 تحقیق بدون آنکه زندان را به
 کمک بخواهند دوباره به سلولش
 برگردانند. قفل درین جر یان
 نشکسته بود و همینطور دروازه
 ای که بطرف حیاط باز میشد نشکسته
 بود الک فوراً ماموران پو لیس را
 تیلیفونی در جریان موضوع
 گذاشت و تقاضا نمود آن افراد
 پولیس را که در مقابل دروازه های
 دفتر سکاتلند یارد پیره داشتند،
 جهت تحقیق نزد خود فرا خوانند.

مامور محافظ جلو سه کوی و روی
 هیچ کسی را ندیده بود که داخل
 عمارت شده باشد نفر موظف جلو
 دروازه وایتیال بخاطر آورد که
 در ساعت دو ونیم شب یک مامور
 پولیس را در حال خروج از عمارت
 دیده بود او کاملاً اطمینان داشت
 که مامور مذکور یک انسپکتر پولیس
 بود، زیرا یک کرج به پهلویش
 آویخته بود و هم بیاد آورد که آن
 مامور در سر شان نه اش هم ستاره
 داشت و حین خروج او محافظ
 برایش سلام کرده و انسپکتر سلام
 اش علیه گفته و تشکر کرده بود.

الک اظهار داشت: (حتماً ممکن است
 یکی از آنها بوده باشد اما دو تن
 دگر شان چه شدند؟)
 درینجا هیچگونه اثری از آنها
 پیدا نبود هر دو ناجی هاگن نا پدید
 شده بودند، مثل آنکه آب شده و در
 زمین فرو رفته باشند.

الک به حرفش ادامه داد: «برای
 پیدا کردن آنها باید شامه سنگ
 را داشت، آقای گلونل گاردون او اگر
 هنوز آنها در عمارت باشند، چقدر
 جای مسرت خواهد بود گلونل شما
 بهتر است به منزل رفته استراحت
 کنید من شب گذشته لااقل خواب
 کافی کرده ام. اگر شما کمی صبر

موتر مقابل صورت گرفته سرانجام
 هر دو یک جا حرکت کردند الک
 با قاطعیت اظهار نمود گرفتارش
 کرد. اکنون او را به بهانه خلاف
 رفتاری به دفتر خود برده توقیفش
 می کند. این نحو بسیار ساده برای
 تعقیب و به دام انداختن اشخاص
 بشمار می رود. مخصوصاً برای
 کسانی که بخواهند از یک موتور
 تجارتمی برای انجام فعالیت های خود
 استفاده کنند. یک موتور تجارت که
 به امور شخصی می پردازند. هرچه
 دلش بخواهد میکند.

و هیچکس از رفتارش تعجب
 نمی نماید. اگر بدنبال مایک موتس
 یمو زین باشد ما را تعقیب کند. در
 آنصورت توجه هر مامور پو لیس
 را بخود جلب میکند. هیچکسی غیر
 از یک نفر مراقب در آن موتور سوار
 نبود اما دفعتاً به نظرم آمد که او
 خودش مرگ است که بدنبال ما را
 گرفته است. الک کلمات اخیر خود
 را بایک نوع ترس اظهار کرد.

دیک در جوابش پیشنهاد نمود:
 پس بهتر است سوار یک موتور
 بشویم. «دیک طرفدار احتیاط
 بیشتر بود. و سه عراده تکسی را که
 آنجا ایستاده بود ندیده تکسی
 چهارم را که از راه عبور میکرد،
 متوقف ساخت.

دیک از الک پرسید: «شما هم
 با من می آید؟ من نمی خواهم که
 شما را درین لحظه تنها رها کنم.
 من یک اتاق خالی دارم اگر شما
 خواسته باشید، می توانم در منزل
 من استراحت کنید».

الک بهمراه دیک گاردون جانب
 هارلی تراس روان شدند، پیشش
 خدمتی که دروازه را به روی آنها باز
 کرد، گفت: «یک نفر آمده و به
 انتظار شما نشسته است. تقریباً نیم
 ساعت می شود که آمده است»
 - «اسمش چیست؟»
 - «جا نسن»

حقیقتاً جناب فیلسوف بود که
 بادیدن گاردون و الک از آرام چوکی
 بلند شد اینکه آقای جانسن برای

تعداد روحی که از صفات بر-
جسته هر فیلسوف بشمار می رود.
هر نوع ثبوتی را ارایه میداد یا
خیر، ولی او سخت بیک فیلسوف
شبهت پیدا کرده بود. آن مردچاق
کاملاً از خود رفته بود، او باناراحتی
و حالت جنون آمیزی آنجا به روی
بازوی یک کوچ نشسته بود، عیناً
مثل همان روزی که دیک او را در
کلوب هرون دیده بود.

جانسون از دیدن دیک به هیجان
آمده اظهار داشت:

« امید دارم از مزا حتمی که
برای شما ایجاد میکنم مرا معذور
بدارید. آقای کلونل گاردون، شاید
من حق نداشته باشم که غم و اندوه
خود را به شما انتقال دهم. دیک
در جوابش گفت: «چرا، خوشحال
میشوم که شما دوست
دوست خود می شناسید. درحالی
که دست جانسن را فشار میداده
معرفی پرداخت. «آقای الگ را می
شناسید؟»

جانسن در پاسخ گفت: «ما دوستان
بسیار قدیمی هستیم. برای یک
لحظه رفتار محبت آمیز و دوستانه
اش دو باره زنده شد. دیک اظهار
داشت: «من باید هر طوری شده
ناشرتا بکنم چطور است اگر از شما
هم برای صرف جای دعوت کنم؟»
«به کمال میل آقای کلونل
گاردون. من امروز صبح بدون
نوشتن جای از منزل بیرون شده
ام. کلونل موضوع از اینقرار است
که او مرا بیرون کرده است.
دیک متعجبانه او را تگریسته اظهار
داشت: «چه؟ ما تیلند شما را از کار
برطرف کرده است؟»

جانسن با سر اشاره کرد: «آری.
وقابل اندیشه اینست که باوصف
معاش قلیل سالها عمرم را صرف
خدمت این شیطان پیر نمودم! صدها
هزار بوند حتی میلیونها بوند
با همین دستهای من آمده و رفته
است و در طول تمام این مدت
حسابات تا به آخرین دینار سرخورده
و کم و کسری نداشتم طبعاً اگر
حسابات بصورت دقیق تطبیق
نمیشد، بدون شک او فوراً موضوع
را کشف میکرد. او یگانه ریاضی دان
بزرگی است که در عمرم دیده
ام. و او دو مرتبه زودتر از هر
انسان دیگر حساب کرده و مینویسد»
جانسن با نهایت تعجب و تحسین
جمله اخیر را ادا کرد.

دیک به تعقیب حرفهای جانسن
گفت: «بسیار عجیب است که یک
انسان بایک چنین روش نا مطلوب
و اینچنین لحن درشت اینگونه بسا
استعداد باشد.»

جانسن جواب داد: «او همیشه
برای من اعجاب انگیز بوده است. اگر
شما حرف زدن او را بشنوید،
گمان خواهید کرد که یک جازوپ کش
سر سرک صحبت میکند. اما درحقیقت
او یک آدم بسیار فهمیده بوده دارای
تحصیلات عالی میباشد.»

الگ پرسید: «او می تواند
سنوات را هم بخاطر بسپرد؟
جانسن با لحن جدی پاسخ داد:
«البته که می تواند! او انسان عجیبی
است اما در بعضی موارد یک پیر
مرد نا مطلوبی بشمار می رود من
اینمو ضوع را حالانکه بخاطری میگویم
که مرا از خدمت خود اخراج کرده
است، بلکه عقیده من نسبت به او
همیشه همینطور بوده است. اما از
خوبی و ملاحظت اصلاً پی نبرده و
تصور می کنم یگانه خصلت انسانی
در او محبت و علاقمندی به آن پسر
کوچک است.»

الگ با نهایت دلچسپی از او سوال
کرد: «پسر کوچک کدام است؟»
جانسن جواب داد: «من شخصاً
او را ندیده ام. آن طفل راهیچگاه
با خود به دفتر نیاورده است
و نمیدانم پسر کیست؟ لکن اینقدر
شنیده ام که احتمالاً نواسه اش
باشد.»

یک وقفه ایجاد شد.

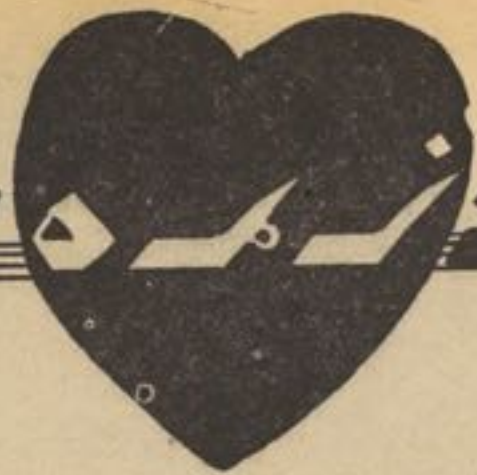
دیک آهسته اظهار داشت: «من
حال میدانم! او حق داشت این
را بگوید، زیرا در همان لحظه ذهن
او در باره بقیه و اسرار بقیه روشن
شد.»

دیک سوال کرد: «چرا شما را از
خدمت خود راند؟»

جانسن شانه هایش را تکان داد:
«بخاطر یک موضوع کاملاً بیسوده
امروز صبح وقتی به دفتر رسیدم با
او مواجه شد. یک اتفاق کاملاً غیر
عادی بود، زیرا او همیشه یک ساعت
دیرتر از سایر ما مورین به شرکت
می آمد و امروز برخلاف عادت وقت
تر از دگران رسیده بود. جانسن،
او بمن اینطور خطاب کرد. شما
ماد موازل بنت را میشناسید؟ من
جواب دادم که او را می شناسم
و طوری که شنیدم، او به حرفهایش
ادامه داد، شما یک یا دو مرتبه برای
بقیه در صفحه ۶۳



دلمه خبری



سخی انتظار

طبیعت پخپل ذات کی د بڼکلا
مظهر دی اود جمال زیږندوی، خود

بڼکلپتوب دپېژندنې ممیزه قوه کولی

شی چی بڼکلا درک کړی، وی

پېژنی اوتری لازمه استفاده وکړی.

دلونکو بوټی هم هغه بڼکلی بوټی
دی چی طبیعت یی پخپله آزاده سینه

روزلی او په پاکه هوا اورانه اوږوی

دارتی صحرا په غېږه کی پاللی ده.

خلقت له اسرارو ډکه لمنه لری خو
په ذات کی هرڅه له بڼکلا او مینې

څخه الهام آخلی، بصیرت، بینایی،
اود عقل لوی قدرت غواړی چی ښه

له (بد) څخه او بڼکلی له کر غېږن
څخه پیل کړی .

هو، لکه څنگه چی (حق) د حقیقت
معرفی او کمال نتیجه گڼل کیږی او

لکه څنگه چی (خیر) دارادی ازمویل
شوی په زړه پوره انجام دی، همدا

شانتي دمعرفت د حس ستر هدف
د بڼکلا پېژندنه ده او پس .

د بڼکلا تحسین د تصوراتو له یوی
ځانگی څخه شمیرل کیږی یعنی کله

چی یوه طبیعی منظره یا مصنوعی
پدیده تقدیر و گواکی داسی فکر کوو

چی بڼکلا د همدغه مال یا (شی) ملکیت
دی او همدی پوری تعلق لری، مگر

ننله دغو څرکیو څخه استفاده انسانی
عالم پوری اړه لری او انسان دی

چی هغه په خپل اختیار کی راوی
بی ځایه نده چی د بڼکلا پېژندنه سی

دلونگین لرونه

دلونگین به لې راخیزه

شپه په اوربل کړه خرڅ دخولی واخله مینه

یوه پیغله وایی :

که لونگین کی تاثیر نه وی

بڼکلی زلمی به غروکی ولی گرځیدنه

کله کله چی د بخت دبیداری په

مرسته او دښه چانس او وخت له

برکنه دلزې شیبی دپاره دوه مینان

سره یوځای شی نو بی اختیاره سره

غیر په غیر شی مگر دبپغلی فکر

بیاهم درسوایی له ویری پریشان

بڼکاری او خپل ملگری ته په خاصه

لهجه داسی نصیحت کوی چی :

تینگه می مه ینه په غیر کښی

سبابه بوی دلونگین د څخه څینه

په هر صورت لونگ یو بڼکلی

ساده بوټی دی چی په خپل ذات کی

ډیر خصوصیات لری او زموږ خلک

تروی اندازی پوری پری پوهیدلی

او تری گټه آخلی په همدی شان به

د طبیعت له نورو مظاهرو او مزایاؤ

څخه هم که خیر وی پوره استفاده

وکړی او خپل ژوند به پری په زړه

پوری کاندی دا هم دلونکو په هکله

خو په زړه پوری لنډی وړاندی کوو

اوتر راتلو نسکی گڼی پوری د زړه

خبری په زړه کی وساتو :

اوبه می چښی لونگ می تیر شو

د زړه پرسر می زرغونه دلونکونه

تور لونگین راته تیار کړی

سپینه سپینه باندي لونگ مزه کوینه

بیالونگین په ژړا داغی

ماته هیکل پرسینه ځای نه را کوینه

یاری دتور هلك مزه کا

تور لونگین دی چی ځوانان بی پویونه

جانانه تاکه لونگ راوړ

زه به له خیاله لونگین په غاړه وپرمه

لاس به دی وترم په زلفو

په لونگین به دی وهم چی مردی کړمه

محبو بیت پیدا کړی او زیات

وختونه کیږی چی خلک تری دیوی

معطری بوټی په حیث استفاده کوی

اوهم تری زینتی کار آخلی، همدا

رنکه د درملو په حیث هم ځینی

وختونه په لازمو موردو کی سی

استعمالوی .

دلونکو بڼکلی عطر دشاعرانو په

شعر کی هم ځای نیولی خو مینان

څکه ور سره حسد لری چی څنگه

دگرانی محبوبی دسینه دپاسه یی

ځای غوره کړی دی. مگر هغه وخت

چی دلونکو لوگه شی نو ملگری ته

هم بلنه ورکوی، مثلا پدی سرو کی

کی چی استاذ سرآهنگ ورسلی دا

حال ښه تمیلیری .

که شو، دلونکو لوگه شو

که لومی گلوکړ، یاره تابه راوومه

خود زلمیانو غیرت هغه وخت ډیر

راپاریزی چی دیار په لونگین بی بل

څوک تیری وکړی :

په لونگین می لړم خیزی

که نارینه

بی ژر پری وکړه گوزا رونه

د لونکو بوټی پسی لالهنده

گرځیدل نجونو ته دانسلو ورکوی

چه مین برخان تکلیف گالی اودیار

له خاطره غرونو ته خیزی اودا متاع

ورته پیدا کوی مثلا پدی لنډی کی

نامتو یوه (لیویک) وایی چی له مادی

څخه لوړه یوه بسیط پیچلی قوه ده

چی بڼکلا ته حرکت ور کوی او یسا

پری دپېژندنی اطلاق کوی .

د دی حقیقت څخه څوک انکار

نشی کولی چی بڼکلا د ذهن او تصور

په معیار ټاکل کیږی اود شیا نو

ذاتی خواص د ډیرو کیفیتو نو څخه

ډک دی چی وخت په وخت را څپړل

کیږی او څرگندیری .

لونگ هم هغه شنه بوټی دی چی

د عطرونو کیفیت لری، خوږ بوی یی

دماغ تازه کوی پښتانه زلمیان یی

د ټوپکو په یو نمونو قومیی اود

چرمه دارو وا سکتونو د جیبونو د

پاسه ورته ځای ورکوی او یاخوبی

د شملی په څنگ کی نیغیی ښخوی

بڼکلی پیغلی او ذوقی نجونو یی د

پاولی دارو لمنو په کنار کی یسی

گڼدی او دلونکو امیلانو ته دبخملی

راتگ او مخصوصا داتن په وخت

کی دلونکو امیلونه هم ورسره خیزونه

وهی او په زړه پوری ننداره

جوړوی .

دغه بوټی له ډیرو پخوا زمانو

را هیسی په پښتنی کسول کی



این سینا تاکید مینماید که باید اداره جامعه توسط قوانین عادلانه ای که از طرف افراد جامعه قابل قبول باشد، تنظیم گردد، باید تمام افراد جامعه از این قوانین اطاعت نمایند. آنانیکه قانون را نقض و عدالت را پایمال میکنند، مجازات گردند. هرگاه سلاطین عدالت را پایمال کنند و یابرای اینکار مجال بدهند، مردم حق دارند علیه آنها بپا خیزند و باید چنین حرکتی از طرف تمام افراد جامعه تایید و پشتیبانی گردد (۲)

ابن سینا و علوم طبیعی :

ابن سینا که بمرات علمی شرق و غرب عمیقاً آشنایی داشت توانست در راه ترقی و تکامل تمام ساحات فلسفه که در قرون وسطی یگانه علم محسوب میگردید، سهم برجسته ای بگیرد. ابن سینا به فلسفه طبیعت که انواع مسایل طبیعت شناسی را دربرمیگیرد، ارزش خاصی میدهد. علم طب و باارتباط به آن علوم نظیر آناتومی، روانشناسی، فارمکولوژی، جراحی، ریگنوسیسستم (علم تشخیص امراض)، حفظ الصحة و غیره درسایه ایجاد و بسط این سینا بمراحل عالیتری کام می نهند.

ابن سینا به ارسطو چون استادی بزرگ اعتقاد داشت و از پیروان سرسخت وی بود، اما ابوریحان بیرونی را عقیده چینی بود که فیلسوف یونان باستان با اینکه اقبای نوینی در برابر دانش و فلسفه گشوده و ازین رهگذر خدمت بزرگ و فراموش نشدنی بجهان علم انجام داده و حتی بزرگ بر اخلاف خود دارد، در تمام نظریات خویش مصیب نیست.

او که بر اساس متود تحقیق علمی خویش بیشتر به تجربه اتکا داشت و نخست هر پدیده ای را بنظری شک و تردید میگردید و سپس آنرا نقادانه مورد بحث و ارزیابی قرار میداد، آثار ارسطو را نیز با شو و ولع پایان ناپذیر می آموخت و اندیشه های علمی او را مو شکافانه بررسی میکرد. بیرونی در جریان این تحقیق

بیک سلسله معضلات علمی بر خورد و با تضادها و تشبیهاتی در اقوال و نظریات ارسطو مواجه گردید. و لازم دید که این تشبیهات و معضلات را طی سوا لهای با ابن سینا که در عمق آراء ارسطو وارد بود در میان نهد.

طیب و فیلسوف بزرگ

ابوعلی بن سینا

تحقیق از: شبتاب (قسمت چهارم)

لذا اشکالاتی را که در زمینه مسایل ((کتاب السما و العالم))، کتاب آسمان و جهان ارسطو برایش دست داده بود ضمن ده سوال و نیز معضلاتی را که در مسود ((کتاب الطبیعه)) ارسطو پدید آمده بود، طی هشت سوال تدوین نمود و به ابن سینا فرستاد و از وی درباره آنها توضیح خواست. خلاصه سوالات بیرونی از ابن سینا چنین است:

۱- اعتراض بر ارسطو در باره صفت و شغل فلک و نیز امکان حرکت مستقیم و مستدیر آن.

۲- اعتراض بر ارسطو در مورد قدم جهان و در خصوص اشکالی وی درین زمینه بر سخنان پیشینیان.

۳- اعتراض بر ارسطو و دیگر حکمای تقدم در باب جهاب ششگانه که از چهره های جهان را منحصر در شش دانسته اند.

۴- اعتراض بر ارسطو که چرا جز لایتنجز را انکار کرده و چشم را متصل واحد دانسته است.

۵- اعتراض بر اینکه چرا ارسطو وجود عالمی را غیر از عالم محسوس را منتسب نموده، با اینکه گروهی از حکما آنرا ممکن دانسته اند و بر این امکان وجود آن نیز واضح است.

۶- اعتراض بر ارسطو که چرا شکل فلک را کروی دانسته و گفته است که اشکال بیضی و عدسی در حرکت مستدیر بخلاصت چنانچه و حال آنکه ممکن است شکل فلک بیضی و عدسی باشد و خلاصه نیز لازم نیاید.

بقیه در صفحه ۶۰

داد و موکدا اظهار داشت تا پدید آمده های عینی و واقعی بر اساس راسیونالستیک بر خورد صورت گیرد. (۳)

کتاب «الشفای» ابن سینا متضمن معلومات ارزنده و مهمی درباره انواع علوم طبیعی میباشد.

ابن سینا بعد از آنکه به خوازم آمد و بحلقه علمی علی بن مامون (اکا د مسی مامون) پیوست، در زمره سایر دانشمندان آنوقت، با دانشمند معروف ابوریحان بیرونی نیز آشنا گردید.

هر دوی آنها در صفت مقدم دانش و فلسفه پیشرو عصر قرار داشتند با اینکه هنوز در سن جوانی بودند، استعداد سرشار و خلاق شان از شخصیت پر نبوغ آنها حکایت میکرد و افکار عمیق علمی آنان از همان بدو امر توجه حلقه های شخصیت های علمی را بسوی خود میکشاند.

در آن روزگار تعلیمات ارسطو بر تمام حلقه های علمی مسلط بود و عدول از خطوط اساس آن بدعت و انحراف پنداشته میشد.

بین این دو دانشمند در طرز تفکر و نحوه بر خورد بالفلسفه ارسطو تفاوت محسوس وجود داشت:

تقریباً ۱۸ مورد استفاده دانشمندان و دانش پژوهان قرار داشت.

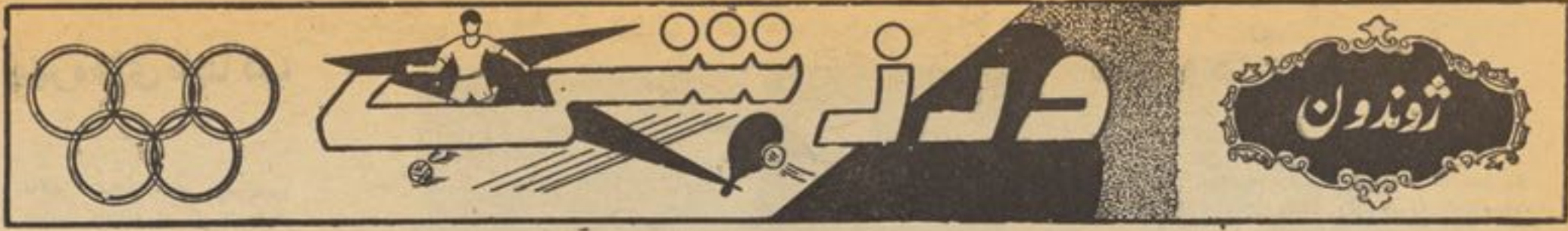
متفکر بزرگ درساحه کیمیا نیز در راه تعمیم بخشیدن به معلومات پراکنده ای که در آن زمان وجود داشت، گام برداشت، اثرهای متعددی نوشت و تجارب مختلفی انجام داد. اندیشه های او در زمینه کیمیا غرضی بعد از مورد تقدیر و اعجاب محققین قرار گرفت او پیروان کیمیای قدیم را که در پاره تبدیل نمودن فلزات عاری به فلزات گرانبهای می اندیشیدند، شدیداً مورد انتقاد قرار داد، گرچه ابن سینا در زمینه استرونومی «علم هیئت» از حدود نظریه ژئوسنتریک (مرکزیت زمین) بطلیوموس پلراتر نشاء ولی با آنها کوشید روابط علمی درونی حوادث طبیعی را دریابد.

به ستر لوزی «احکام نجوم» که زندگی انسان و پدید آمدن های اجتماعی را به حرکت و حالت اجرام سماوی مربوط میدانست، بنظر شک و تردید نگریست و بخاطر انجام دادن تجارب جدید در راه ایجاد وسایل نوین استرونومی مسامی بخرج داد. ابن سینا در زمینه گیاه شناسی بخاطر معلوم کردن خواص طبیعی نباتات، ایجاد و تدوین ترمینولوژی علمی مخصوص اینساحه دانش فعالیت خستگی ناپذیر انجام

اودر زمینه کیمیا، معدنشناسی، هیئت ریاضی، دنیای نباتات و در زمینه مطالعات تحولات جیولوژیک، اندیشه های نوینی اظهار میدارد. این اندیشه ها بر این پایه استوارند که پدیده های طبیعی اساس رنالیستیک دارند و بیوسته در حال دگرگون شدن اند. نظریات ابن سینا درباره پیدایش کوهها و دگرگونی سطح زمین در اثر گذشت دوره های مختلف و درباره علل ظهور حوادثی نظیر زلزله ها و غیره بعد از درو شد و تکامل مستقل جیولوژی تألیفی بزرگ بخشید. اودونوع عامل را که موجب پیدایش کوهها میگردد، یعنی تصاعد زمین در اثر زلزله های شدید و یا تأثیر جریان آب بخوبی می برده بود. چنانچه میگوید: «طبیقات زمین متشکل از مواضع نرم و سخت میباشد. مواضع نرم توسط آب ساییده میشود و یابار آنرا میسند و مواد سخت همانطور بحال خود باقی میماند و در نتیجه (این عملیه) تپه ها و کوهها پدید می آیند».

اندیشمند بزرگ ضمن بحث در اطراف حوادث طبیعی درباره اینکه برخی مواضع روزگاری بحیره بوده و از همین جهت در طبقات سخت و نشورده آن بقایای حیوانات دریایی بجا مانده است، تومن اندیشه میدوانسد و در زمینه آتش فشانها معلومات میدهد. در زرفای اندیشه های ابن سینا بیرونی مسایل جیولوژیک نیز برخورد واقعیستانه پدید آمده های طبیعی و تأییدگرگونی تدریجی آنها داشته است.

شعاعات ابن سینا در تکامل معدنشناسی نیز چشمگیر است، او مواد معدنی را به چهار گروه تقسیم میکند: ۱- سنگها، ۲- اجسام قابل ذوب، ۳- اجسام دارای سلفور و دیگر ماده، ۴- املاح (نمکها). این تصنیف با کلاسیفیشن های جابر (۷۲۱-۸۱۵) و رازی (۶۷۵-۹۲۵) از پیشه فرق داشته در راه تشخیص خصوصیت های مواد معدنی گام جدیدی محسوب میگردد و



تورنمنت آزاد پینگ پانگ به اشتراک ۵۴ ورزشکار

تصمیم وتقویه این ورزش در میان جوانان کشور ما که استعداد اددارند وداشته اند ولی نتوانسته تا به امروز آنرا تبارز بدهند .

در روز افتتاح تورنمنت جمنا زیوم لیسه نجات خیلی جالب توجه بود از چند جهت ، نخست آنکه شهریان کابل برای اولین بار شش پایه میز را زیر یک سقف ومسا بقات

دوازده ورزشکار را با همه شطارت های که خاصه بازیکنان پنگ پانگ میباشند در یک زمان مشا عده می

کردند . دوم اینکه با نظم وتر تیب خاصی مخصوصا شعار های زیباو جلی وعکسهای پینگ پانگ باز آن که بر زیبایی جمنازیوم افزوده

بود این تورنمنت رادو بالا تماشایی مینمود .

به هر صورت ما افتتاح ایسن تورنمنت را به امید دایر شدن بزرگترین تورنمنت ها از انواع ورزشها در همه نقاط کشور بفسال

نیک گرفته واین حرکت را یک حرکت نوید بخش برای همه ورزشکاران کشور میخوانیم .

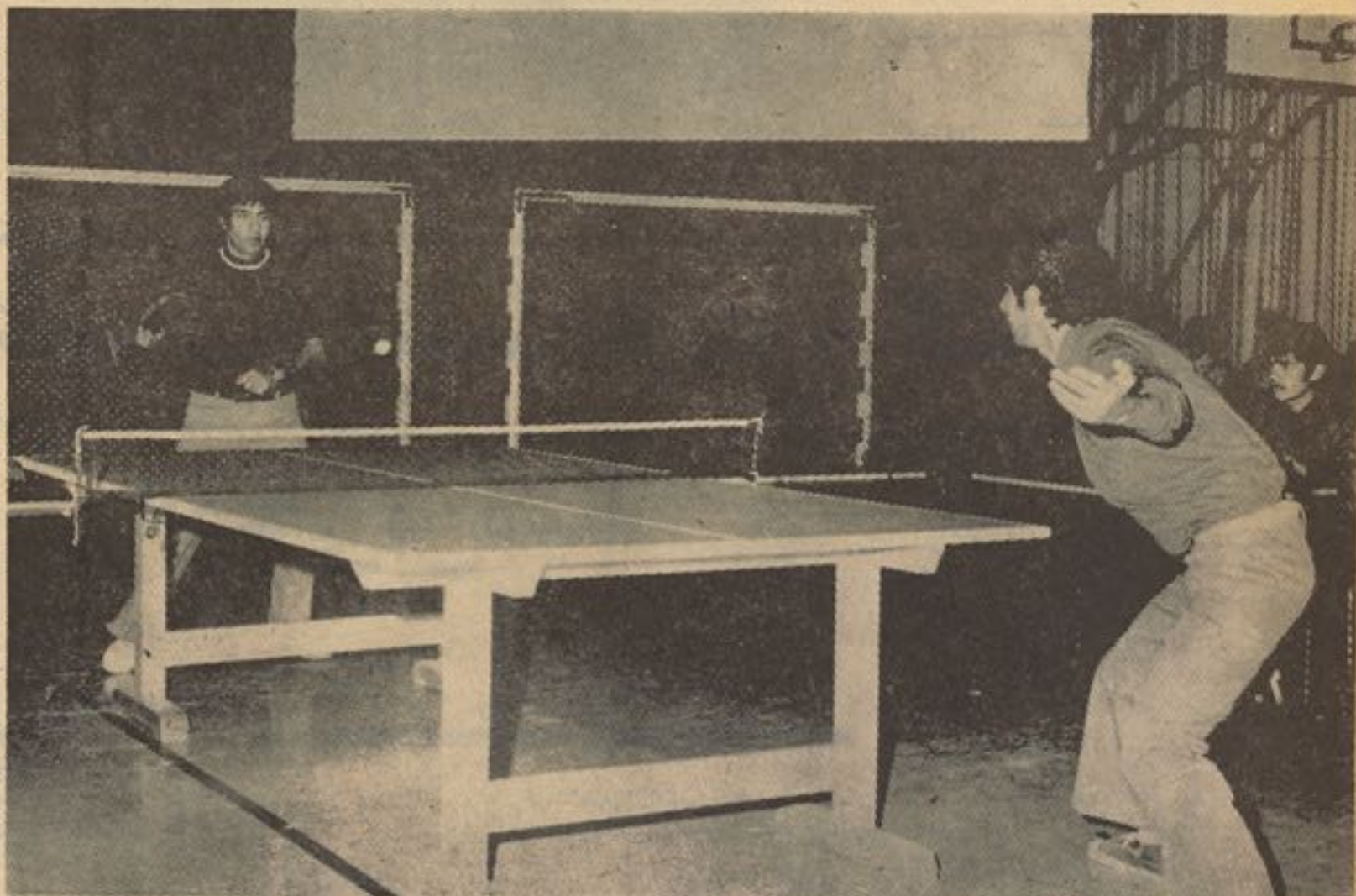
نمی شد ولی حالا که همه جا از همه و برای همه است برای اولین بار همچو تورنمنتی را در آن می بینیم که در ظرف ده روز بیش از هزار مسابقه در آن انجام می پذیرد .

مسابقه بخاطر آشنا بی بیشتر ورزشکاران با تکنیک ها وتخنیک های جدید این ورزش وهم برای

است که جوانان ورزشکار ما بتوانند جبران عقب ماندگی های گذشته را بکنند . شاهدباززین این ادعا افتتاح تورنمنت پنگ پانگ در جمنازیوم لیسه نجات است .

تعمیر جدید لیسه نجات که از چند سال بدینظر فاعمار گردیده بود روی بعضی ملحوظات ازان استفاده

روز ۱۴ دلو باز هم یک روز دلشاد کن برای حلقه های ورزش کشور بودروزی بودکه ورزشکاران ما به آینده بیشتر از گذشته امید واز می شدند ودر می یافتند که از این پس برای ورزش وورزش کاران ما و برای بروز استعداد شان را می باز شده است وزمینة فرا هم آمده



کدام یک موفق خواهند شد؟

در عکس زیر یکی از هیجان انگیزترین لحظات فوتبال رومی بینیدولی گمان میروم که گولکیپر موفق به گرفتن توپ خواهد شد در حالیکه بر عکس تصور توپ داخل گول می گردد وبا این گول المان غرب یک گام دیگر بسوی موفقیت برمیدارد و خود را به جام جهانی نزدیکتر می کند .

این مسابقه که در نوع خود یکی از پر شورترین مسابقات در کشور المان به شمار رفته در حضور بیش از شصت هزار تماشاچی در یکی از شهر های المان برگزار شده بود که تا آخرین دقایق نتیجه مساوی بود ولی در یک دقیقه اخیر گول دومی به نفع تیم المان غرب به ثمر رسید که نتیجه اش موفقیت و راه یابی تیم فوتبال المان در مسابقات جام جهانی سال ۱۹۷۴ - است .

با وجود آنکه المان منحیت کشور میزبان حق اشتراک را در بازی های جام جهانی دارد ولی اگر شکست می خورد نه تنها باعث دلشکستگی اعضای تیم آن کشور میگردد بلکه حیثیت تیم مذکور نیز به مخاطره می افتاد .



چهره‌های ورزشی

پیغله محبو به (بیکر د)

یکی از بر آوازه ترین ولایق ترین و رزشکا ردر میان طبقه نسو ان کشور در والیبال پیغله بیکر د است مو صوف کیتان تیم والیبال لیسه جمهوریت بوده وعضو فعال تیم منتخبه والیبال دختران معارف است پیغله بیکر د هجده سال دارد متعلمه صنف دوازدهم بوده مدت پنج سال است ورزش مینماید و تا کنون در بیشتر از بیست مسابقه رسمی شرکت ورزیده موصوفه معتقد است که بعد ازین ورزش رنگ ورخ جدید بخود گرفته ورو به پیشرفت خواهد بود .



بنا غلی محمد نبی

در میان ورزشکاران لیسه نجات یکی هم بنا غلی محمد نبی است که هم در میان ورزشکاران و هم در میان سایر متعلمین آن لیسه شهرت بسزا دارد .

بنا غلی محمد نبی که ازده سالگی به فوتبال علاقه داشت در همان آوان زندگی به فوتبال آغاز کرده و شامل تیم کبودگان آن لیسه گردید تا اینکه بعد از ابراز لیاقت و شطارت خود را در تیم اول آن لیسه رسا نیده و امروز از ورزشکاران خوب آن لیسه بشمار میرود بنا غلی محمد نبی که متعلم صنف ۱۲ لیسه نجات است متعقد است که با تشویق مردم و اولیای امور و پشتکار ورزشکاران به آینده ورزش خوشبین باید بود .



جمناز یوم همیشه و برای بسیاری

از رشته‌های ورزشی مورد استفاده قرار گرفته می‌تواند



در کشور های دیگر جهان در همه وقت برای هر يك از رشته های ورزشی از جمناز یوم ها استفاده میبرد تا هم جوانان ورزشکار مصر و فنی داشته و هم آنانیکه تازه به ورزش آغاز کرده اند بتوانند رشته بخواص ورزشی خود را دریابند . بد بختانه که ما اولاً جمناز یوم های متعدد نداریم و اگر هم داریم از آن استفاده کامل نشده بطور

مثال اگر از لیسه نجات بگوئیم دیده میشود که اگر تور نمنت پنگ پانگ در آن دایر نمیشد ممکن بود پیش از آنکه استفاده از آن ببرند از بین برود ولی ازین پس امید استفاده زیاد را از وسایل کم و انگشت شمار در کشور داریم .

هندبال

یکی از رشته های ورزشی که گاه گاهی ورزشکاران کشور ما را نیز بخود مشغول میدارد هندبال

است ولی با تاسف باید بگوئیم که در این رشته چندان موفقیتی نصیب جوانان ما نگردیده که علت عمده آنرا میتوان عدم دایر شدن تورنمنت هادری نمود دانست و از جانبی چون شور و هیجان فوتبال را ندارد میتوان گفت که نه تنها این رشته ورزشی تا حال به پایه فوتبال نرسیده بلکه هرگز نخواهد رسید با آنهم توجه مقامات ورزشی کشور را درین رشته ورزشی جلب نموده آرزو می‌کنیم تا هر چه زودتر تورنمنتی درین رشته ورزشی دایر کند تا باشد که هم ورزشکارانی در این رشته نیز داشته باشیم .



موقعیکه یکی از بازیکنان توپ را به دروازه حریف میزند

جدول کلمات متقاطع

اولاد - ۷ - مرتبش عدد دارد - اتم شکسته -
شهری نزدیک تهران - ۸ - جایی در مکه -

هدف - درشتی و تندی کردن - طلا - ۹ -
یاد بود آینه - انسان و غزال - ۱۰ - معشوقه -

۱۱ - کله است - قلب - موجود افسانه ای -
میکنند - ضمیر اشاره - بندی - رفیق -
۱۲ - دروازه پستو - گو دال تاریک و غلط
پاس نمک را دارد - نوامیس - ۱۳ - مرتبش
اسم کوچک بکن است - خودش قطار آهن -
۱۴ - تعداد - ۱۵ - واحد - ۱۶ - مخترع چاپ
تکرار حرفی - اولین انسان - ۱۷ - پسونده
جمع - از بین رفتن - تبه و علامه روی لباس
۱۸ - این پستو - همان پسونده - تکرار

حرفی - ۱۹ - خط وصف - نپی رفتن - اشاره
دوره کتابها - نزدیک آب است - ۲۰ - میخواره -
سکه نیست - ۲۱ - تورا - جانش مشهور

است - ۲۲ - طرف راست - ۲۳ - از سفاین
شوروی - همان جوی - ۲۴ - خا مو شانه

نگاه کردن - مصرف با نقطه مساکت - ۲۵ -
قمر زمین - زینت شده - جراح پیوند قلب

۲۶ - دو حرف همجنس - آماده - جورب
کلمه بی معنی - بلی - ۲۷ - جزء ترازو -

بزرگترین جایزه - خانواده - هنرمند هندی

۲۸ - دست آموز - دهلیز دندان - امام - کم

هندی - جوی آهنی - شراب - ۱۹ - اژدرا
هستند - پر نور تر - محل فروش اشیاء
کوهکن معروف - ۲۰ - میزنند تا موترچالان
شود - بافتاری - غوغا و هیاهو - مرکز
فاریاب - آدم پولدار -

عمودی :

۱ - تنبل - هدف تیر - آله دهقانی - آله
نجاری - ۲ - خوردن عربی - ظاهر تر است -
خودم - هنر پیشه هندی که به کابل نیز

آمده - ۳ - کافی - همانند - بندی - جمع
متکلم با حرفی تکرار - پس دادن - ۴ - شتاب
است اگر سر چیه کنید و اولش حذف نمائید -
از اعداد - در واژه - در میدان هواپی

بجوید - ۵ - چهره - چیز برا بد دانستن -
وطن - ۶ - فردای طولانی - بل ناقص -

واحد سطح - پدر کلان - جمله و هجوم -
خلاصه برج ایتالیا - حرف نفی عربی - ۹ -
دانش و فرهنگ - مزد و حق الزحمه - ۱۰ -
همان فلز - خواننده مشهور فرانسه -
درنده - کلمه سوالیه - ۱۱ - شیامیتوازد -
چشم پت - جزئی از زمان - ۱۲ - چیزیکه رد

شده باشد - از اولاد است - ۱۳ - حرفی
از انگلیسی - کشور آفتاب آخراش کم است -
تماماً - حرف نهاد - ۱۴ - جو شکار میکند

پاز گشتاندن - در سر است - ... آنست
که خود بپوید - ۱۵ - منسوب به یک
ولایت غربی - مال سرکه است - از کشور
سیرالانکاست - همچون شب است - ۱۶ -

اصطلاحیست معادل نافع - یازدهم در آخر فعل
مصدری است - حسد - ۱۷ - دخترش میاست -
چنگال کردن - بد بین هستند - به قبرمان

میدهند - ۱۸ - تار - حرف نفی عربی - ستاره

افقی :

۱ - بزرگترین شهر کشور - عقیده داشتن -
روز نامه یکتا - ما دیزسانهای اروپایی -
پسر پدر کلان - ۲ - کیمیا - بند یه صحرای

و بیابان - حیوان کردن دراز - ۳ - دانه
خوشبو - قبر مان بوکس که در همین روزها
شکست خورد - پیامبری - به خواست

خداوند «عربی» - در اول همین ستون است -
۴ - آواز بره - امر رفتن - فلتز یستند

معکوس حاوی مواد منفجره است - تکرار
حرفی - ۵ - به یاد بود او این جدول طرح
شده - همین - ۶ - نظم دادن مادر عرب -

حرف نفی دری - اسب «پستو» - پرور دگار
عالم - همین کلمه - حسد میورزد اما املای

آن غلط است - ۷ - نصف شهباسه آسیا
افتیدن - موقعش است - روپاه کوچک - ۸ -

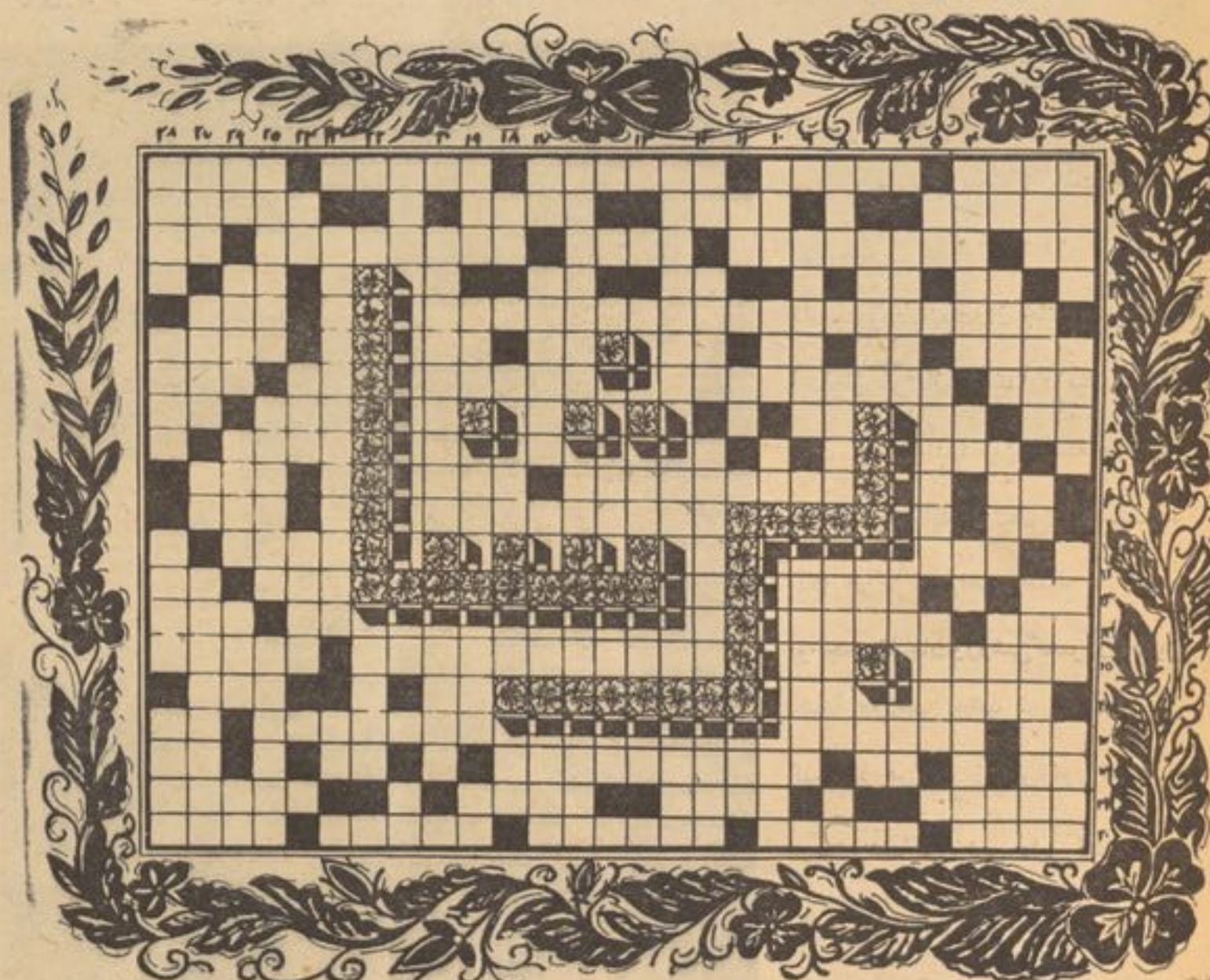


HORSE - BRAND - SOCKS.

باپوشیدن جو دابهای زیبا و
شیک اسب نشان نه تنها به اقتصاد
ملی خود کمک میکنید بلکه باعث
تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.

برای يك نفر از جمله کسانی که موفق به حل
جدول میشوند بهکم قرعه يك اسب نشان
جواب

اسب نشان و پنج جوهره بوت پلاستیکی
وطن جایزه داده میشود .



طرح از: صالح محمد کپسار

سمبول‌ها و کشورها

هر کدام از این ساختما نها در کدام کشور بنا یافته است جواب صحیح خود را برای ما بنویسید!

36



کدام يك؟



در گذشته سه‌طرح از بايسکل را در زمان های مختلف از موقع اختراع آن مشاهده ميکنيد برای ما بنویسید که کدام يك از آنها ابتدا بی‌ترو کدام آن انکشاف یافته‌تر است؟!

اعدادنا معلوم

به این حروف لاتین توجه کنید هر کدام آنها در اینجا بعوض عددی نوشته شده است آیا با استفاده از علایمی که در بین آنها قرار دارد اصل اعداد را پیدا کرده میتوانید؟

AAL	+	RE	=	AST
RO	+	AR	=	ST
OS		LS	=	R

آیاسی شناسید؟

شخصی را که عکسش در اینجا به نظر شما میرسد اولین شاعر ریایلیزم انگلستان است و در هفتم اپریل ۱۷۷۰ در کوکر موث متولد گردیده طفولیت خود را در کنار دریاها و کوههای زیبای لیک دیستر-یکت سپری کرده، آغاز واقعی مکتب ریایلیزم را در انگلستان زمانی می‌دانند که مجموعه اشعار او بجا پ رسید و آن سال ۱۷۹۹ میلادی است این شاعر مدتی را نیز به مسافرت پرداخت، اشعار او بسیار ظریف و آمیخته با تخیلات فر اوان شاعرانه است او در ۲۳ اپریل ۱۸۵۰ اوقات یافته، با این نشانی ها آیا او را میشناسید؟



جواب سوالات



حل جدول شماره ۴۰

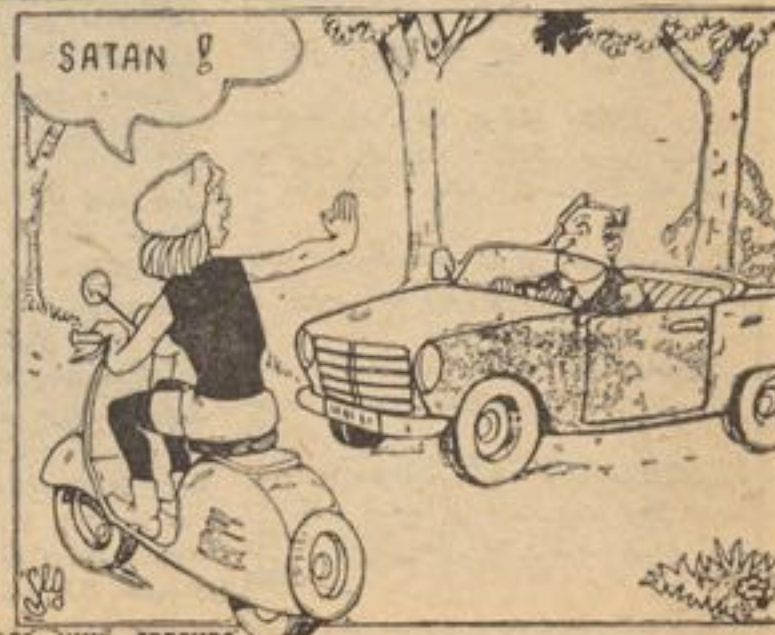
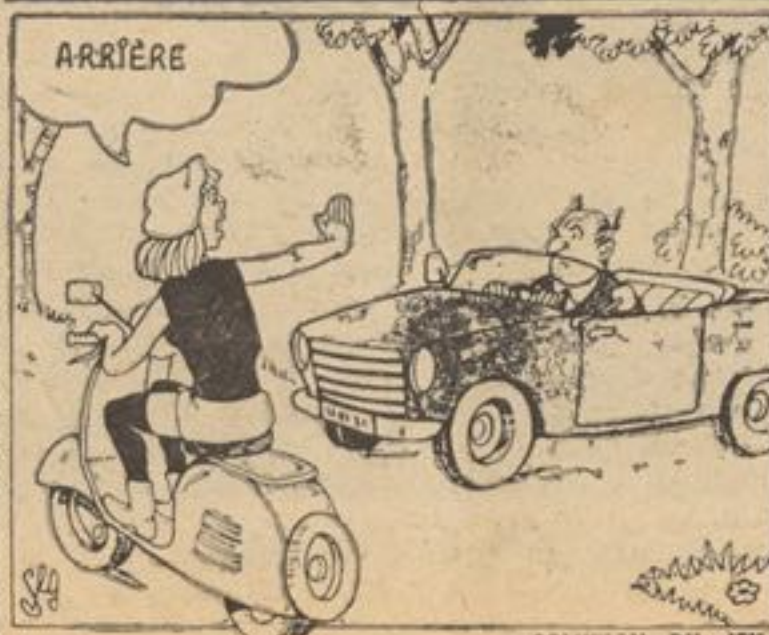
ب- شماره (۴۱)

۱- مرتبه‌دی با دیگران فرق دارد.

۲- عکس جای پای از مستر انگ در سطح کره ماه است.

هشت اختلاف

اگر چه این دو تصویری باهم کاملاً شبیه معلوم میشوند ولی در حقیقت بایکدیگر هشت اختلاف دارند اختلافات را پیدا کنید.





هزار و یک

رقابتی که خطر ناک است

وقتی در همین موتر هایی که به سه پاراه میروند و نمیدانم آنرا یکتا میگویند یا تریس یا یکل یا کدام چیز دیگر سوار میشوم دم چون برگ بید میبزد. شما که میدانیید مخلص شرمندوک چه آدم بادل و جراتی هستم و هیچگاه مانند بید های نازک از یاد های بیاری نلرزیده ام و اگر بیاد داشته باشید از وفور جرات و جسارت یک وقتی بایک بچه صنف پنج در صحنه و کور خود بینای مردم آنوقت قلم جنگی هم کرده بودم. اگر بازم بخاطر داشته باشید چندین بار جسارت کرده در جواب نامه های دختران بدون ترس از بیروت و پوست شدن چیز هایی نوشته بودم. در ضمن از حیوانات درنده و از جمله پای همسایه ما هم نمیترسم.

حال شاید تعجب کرده باشید که با وجود اینچه جسارت و شهوت و دلوری چرا از این موترهایی که به سه پاراه میروند میترسم. اکنون خدمت تان عرض میکنم.

هر بار یک درین سه عرابه ای هانشسته ام متوجه شده ام که در یوران تکسی آنها را آزار داده اند و در ضمن خودم هم چندان وزنی ندارم و این موترها هم مثل اینکه کار دستنی بجای صنف چهار باشد سبک و کم وزن است. موقع وزیدن باد ترسیده ام که عبادا شمال مراباریکشا و راننده اش از سرک پرانده در میان حوض فواره های روبروی خیاب رستوران است بیندازد و در آن حوض «عمیق» غرق شوم. یک روز که عجله داشتم در یکسانی از آن قیمت هم پیدا نشد یک تکسی نشستم تا خود راه محل مقصود برسانم. دینم در یور تکسی در جاده هاریکشا جلان هارا آزار میدهد و به اصطلاح بچه ترسانک میکند. به در یور تکسی گفتم:

« خلیفه هوش گو... نزدیک بود ریکشا را بایک امیلیق به پیاده روی بندازی. در یور تکسی آهی از دل کشیده گفتم: « صاحب خدا این ریکشا هارا کم کند تا ما را نصف کرده اند.»

در اینجا بود که سرخی بدست آوردم. مانند الفرد هیچکاک در صحنه داستان پولیس ژوندون انگشتر را روی لب گذاشته چین های پیشانی ام را زیاد کردم و به فکر پرداختن رعب نمیدادم که ها... موضوع ازین قرار است...

یعنی موضوع ازین قرار است که بین رانندگان موتر های سه پا و موترهای چهار پا رقابتی وجود دارد و هر کدام خیال میکنند طرف مقابل نصف تان او را خورده است. از همین لحاظ بعضی از رانندگان تکسی ها در مواقع مناسب آن موترهای پفکی را بگمان دانه میدهند.

به راننده تکسی گفتم: « خلیفه در یور تکسی جان... حال اگر راننده ریکشا نصف تانت را خورده و همراه او پدرگشی داری و یا تونصف تان او را خورده ای و او با تو برادر کشتگی...» تقصیر من و امثالم چیست... وقتی که بخوام آسیمی به ریکشا برسانی مشتری او یعنی کسی که در ریکشا

نشسته و میخواهد زودتر بکارش برسد و هیچ تقصیری ندارد هم آسیمی می بیند.

در یور تکسی خندیده گفتم: « نی آغای گلم... ما خو تکر نمیکنیم... کسی ره او کار هم نکندیم اما بازم شده اینباره انصاف بنه... سواری ماره نصف ساختن...» گفتم:

« اصلا خدا همگی را انصاف بدهد... شما تکسی در یور هاهم در یک قدم راه از مردم سی افغانی مطالبه میکنید... بعد ازین گفتگو ها سگرتی به راننده تکسی تعارف کردم که پذیرفت. بعد قصه ها شروع شد و باهم صحبت میکردیم. رشتی کسی خواستم از تکسی پیاده شوم یک نوت بیست افغانی بوی دادم.

در یور تکسی که به اصطلاح رفیق شمس بود گفتم: « برویروا نداره آغا...»

گفتم: نه... حتما باید پول بگیری.

ای آنکه بر شکسته...

در تمام شب برف سنگینی باریده بود صبح وقتیکه از خواب بیدار شدم باید با سجده جای خورده بدقت مجله میرفتم. البته آن روز روز رختی بود ولی مطبوعات خاصی مخصوص آنها بیکه در موسسات نشراتی کار میکنند باید بخاطر چاپ شدن فوریه های مجله و یا نشریه جودسری به مطبعه بزنند. در راه چند بار

لغزیدم دوسه قدم دور تر از من مردی روان بود. موقعی که پشت لغزیده افتادم آنوقت مرد مذکور قاف قاف خندید.

من خیلی از این موضوع عصبانی شوم هنوز چند قدم نرفته بود که آن شخص هم تعادلش را از دست داد و زمین خورد. « بر شیشه من هم خورد سنگ روزگار...» آنوقت نوبت من بود که بکنم ولی دینم که به اثر خنده شاید تعادل را از کف داده یکبار دیگر زمین بیفتم.

خاطرات جلال آباد

اینبار احمد غوث زلمی بازم خاطرات سفر جلال آباد را نوشته است بخوانید نیست: دروازه حویلی تک. تک شد. رفتم دروا باز نمودم. لاله کو مقابلم سبز شد. بعد از احوال بررسی به داخل آمده و پهلوی بخاری نشست و گفتم که بسیار خنک خورده است منم رفتم و برایش چای درست نموده آوردم و باهم نشستیم و از هر دوی سخن گفتیم. بالاخره لاله کو برآیم گفتم که میخواهد یک دو روز به جلال آباد برود و تبدیل هوا کند اگر وقت داشته باشم همراهش بروم. منم برایش جواب مثبت دادم و از خانه یکجا بزم جلال آباد برآمدم چون در سر ویسپاخیلی ببر و بار بود لاله کو پیشنهاد نمود تا به کدام تکسی به پل محمودخان برویم و گریه

سرویس های شهری با لاشود خدا ناکرده قیرغه هایش خواهد شکست. من یک تکسی را ایستاده نموده بعد از چند لحظه چنه زدن حاضر شد ما را به پل محمود خان برساند.

وقتیکه به پل محمودخان رسیدیم بسواغ موتری های جلال آباد شتافتیم. آنجا چند موتر سرویس ووالکا و توپوتا ایستاده بود لاله کو برآیم گفتم که به توپوتا برویم منم قبول کردم و هر دو یکجا به موتر توپوتائیکه آنجا آماده حرکت بود سوار شدیم. دوترا آمده پهلوی ما نشستند ازین دو نفر یکی آن نام خدا کی فربه بود که جای ما را بکلی تنگ ساخت در ضمن چو کسی ما گنجایش چهار نفر را نداشت لاله کو گفتم از وضع سرویس های شهری کرده هم وضع این موترها بد تر است.

ازینکه به چه جنجال موتر ماسواری گرفت وجه مشاجرت لغتی بین در یوران در گرفت میگذاریم. وقتیکه به جلال آباد رسیدیم لاله کو از شیشه نظری به سرک انداخت در سرک کودهای ریک و سنگ مانند نظرش را جلب نمود که مرا هم متوجه ساخت گفت فردا آمده می بینم چه گپ است چون حالا هوا تاریک است.

در صحنه مخاریات جلال آباد از موتر پیاده شدیم چون لاله کو گرسنه شده بود در یکی از رستوران ها داخل شدیم از آنجا که خودیم و جطور بود مالکین رستورانها که بین هم در صحنه بلند نمودن صدای لودسیکر گرامافون خود از چه نوع رقابتی کار می گرفتند که نه تنها باعث ازیت مشتریان خود می شدند بلکه رهروان را نیز مجبور می ساختند تا گوش ها خود را نزدیک رستوران که رسیده پینه بمانند نیز میگذریم.

بعد از صرف طعام رهسپار هوتلی شدیم وضع اینطور هوتلی را خودتان میتوانی حدس بزنید فردای آنروز بعد از صرف ناشتا به سیر جلال آباد برآیم اما کدام چیز جالبی بنظر ما نخورد با آنها همانطور مثل سابق بی هیوه و بی گل. وقتیکه در حصه وسط شوی رسیدیم منظره جالبی نظر ما را جلب نمود و این همان منظره ایست که شام دیروز لاله کو آنرا خیال کسوز های ریگنوستک نموده بود.

سابق در همان حصه یک پارک خیلی کوچک بود که حالا آنرا به شکل حوضی در آورده اند که در بین حوض سنگهای خود رو کلانی قرار دارد و نیز تبه خسوردی در یک کنار حوض همراه با سنگهای خورد و کلان ساخته اند که زیبایی آنرا دو چند نموده است. از یک نفریکه آنجا معروف مراقبت کاریگران بود و خود را «فلک ناز» معرفی نمود پرسیدم چه وقت به این کار اقدام نمودید و چه وقت کار این منظره قشنگ به پایان میرسد.

آقای « فلک ناز » در جوابم چنین گفت: « چهل روز قبل به نظریه نیک آقای باروال ششم

جلال آباد شروع به کار نمودیم و شاید تا نزدیکی های عید سعید اضحی کار آن بی پایان برسد و نیز اضافه نمود که هر روز از ساعت هشت صبح الی دوازده شب کار میکنیم و هم یک رستورانی را در پهلوی حوض در نظر گرفته ایم که گنجایش دوسه پنجاه نفر را دارد. من و لاله کو هر دو ازش تشکر کردیم به مسیر خود ادامه دادیم.

آن شب یکی از رفقا ما را بزور مهمان نمود و از ما پذیرائی خوبی نمود. فردای آن شب از منزل دوست ما بعزم کابل حرکت نمودیم وقتیکه در جای ایستگاه قبلی موتر های کابل، جلال آباد رسیدیم از موترهای کابل خبری نبود از یک نفر که آنجا بود پرسیدیم موتر های کابل از اینجا میروند در جواب گفت که حالا موتر های کابل از سرای وزیر گل میروند. پرسیدیم سرای به کجاست؟ گفت: که به گادی ها بگوید شما را می رساند.

لاله کو کمی عصبانی شد و گفت: بابا چه حال است بیخی ماره سر گردان میکنی. گفتم: لاله کو جان حوصله داشته باش. آمدیم و به یک گادی کینه و فرسو ده سوار شدیم بعد از طی نیم ساعت راه در ایستگاه موتر های کابل در خارج شهر جلال آباد رسیدیم در آنجا بنو تری سوار شدیم چون نزدیک شهر بود نان چاشت را نیز در رستورانیکه در همان سرای بود خوردیم اما چه غذائی، جایتان خالی خوب کیف کردیم.

در رستوران از یکی پرسیدیم چرا ایستگاه را نقل داده اند گفت که نمیدانم لاله کو بازم گفت که: والله خوب کار نکرده اند زیرا باعث درد سر فروان مسافرین میشود باید ترافیک جلال آباد یا کدام مرجع مسئول دیگر توجه خیلی خیلی جدی در اینباره بنماید. به لاله کو گفتم من نیز نمیدانم شاید چاره بی بستنجد زیرا حالا پرستی مشکلائی را برای مسافرین بار آورده. یکی درین صحبت ما در آمده گفت شاید از خاطر اینکه آنجا جانبو و اینجا ساحه سرای کلان است اینکار را کرده باشند لاله کو در جوابش گفت: بیاد دگه سرای کلان بخواهند در همان شهر هم سرای های کلان موجود است که ازش استفاده نماید. بعد از خوردن نان بطرف کابل حرکت کردیم. در کابل بعد از دادن وعده ملاقات به لاله کو ازش جدا شده و بطرف خانه روان

صفحه دوستان

از: عبدالباری (میهن یار)

نخستین شعر من

روزی که بود در سر من خاطرات
خوشی

من با صدای پای جوا نان رهنورد
بر خاستم زجا
کردم قلم به کف
همت گماشتم زبهر سرود و نوای
شعر .
تا آورم بیاد

شعر تو و ترانه زیبا ی زندگی
اما دریغ و حیف !
بر گفت مر حاسد و ظلمت نگر به
من
کی میشوی تو شاعر و مرد بیان
نظم ؟

صد حسرت و فسوس !
کاین آدم نادان و بد نهاد .

او می نخواست تا بشوم من
شسیر شعر .

اما امگر
عزم یولا دین من .
بر گفت این سخن :

بیا بر خیز ای انسان دردانگیز!
قلم بردار و کاغذ گبرو تحریر
کن .

صد ها هزار ناله و فریاد زندگی .

قلم بردار کاغذ گبرو برپا شو .
که گردد دور از میهن .

جهالت ، فقر و بد بختی .

• • •

شود تحکیم و استوار .

نظام نو ، قیام ، نو جهان نو .

• • •

و در فرجام کار خود .

شود فیروز و فر خنده .

سیر کاروان ملت افغان .

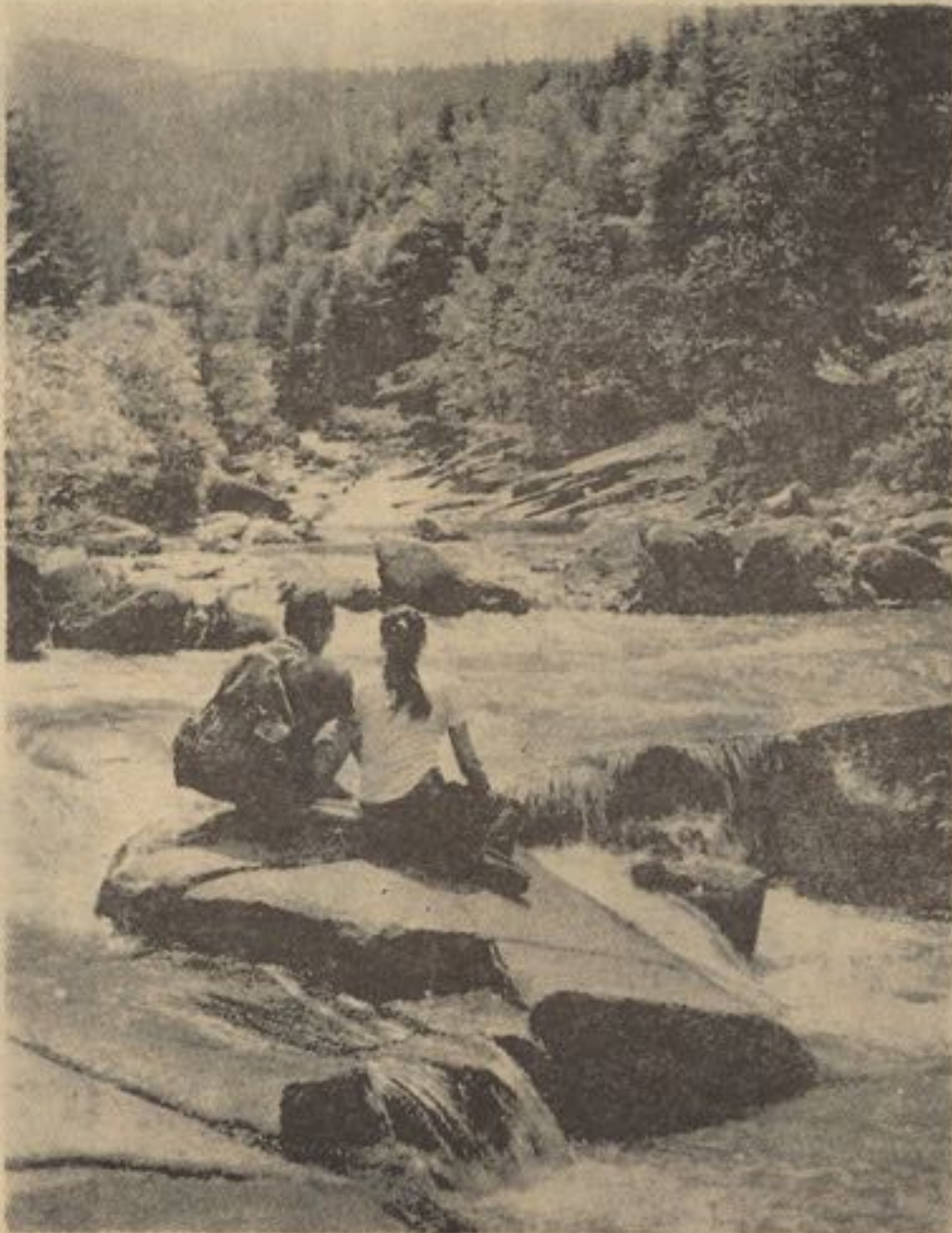
شود قایم و پایدار .

نظام نو به ملک ما .

خوانندگان گرامی !

صفحه دوستان ، صفحه تازه ای نیست که از این شماره در مجله
ژوندون می بینید . چنین صفحه ای قبلا نیز بنام های دیگری بوده است
عرض از گشایش این صفحه چه در گذشته و چه حالا این بوده است که
آثاری از خوانندگان و علاقه مندان مجله ژوندون را که در صفحات دیگر
قابل استفاده نیست درین صفحه منعکس شود و پیوند ژوندون
با خوانندگان و علاقه مندان مجله مستحکمتر گردد . ازین پس مادر
هر شماره این صفحه را خواهم داشت و بر گزیده آثار دوستان
را که آرزو مند چاپ آن هستند در اینجا خواهیم آورد البته خواهش
ما از نویسندگان صفحه دوستان اینست ، آنچه را که برای چاپ می
نویسند تو چه داشته باشی که برای دیگران نیز قابل استفاده باشد .

این عکس جالب را با شرحی که در زیر آن می خوانید دو شیزه ثریا - ق
برای صفحه دوستان فرستاده اند .



سبزه و آب و گوشه خلوت و رازهای عاشقانه

اینهم قسمتی از:
نوشته هما نظری

نجات از ظلمات

در ظلمات ، در تاریکی ها ، دست
و پا زدن رنج آور و شکنجه دهنده
است .

وقتی انسان از کودکی ، قدم به
جوانی میگذارد و آنوقت حس می
کند و در می یابد که در پیرا مونس
جز سیاهی و رنج و بد بختی نیست
درمانده و بیچاره میشود . درماندگی
برای اینست که ممکن است این رنج
و بد بختی را پایانی نباشد و بیچارگی
از این است که امکان دارد نوری بر
این سیاهی نتابد . نا امیدي فکر
واندیشه و زنده گیش را در چنگال
میگیرد و او را از زنده بودن سیر
میسازد و شب و روز را برایش طاقت
فرسا میسازد همه آن حد که آرزومی
کند کاش زنده نباشد و کاش نفس
نکشید .

اما ، مگر میشود نفس نکشید ؟
مگر میشود زنده نبود . انسان برای
نفس کشیدن و برای زندگی خلق
شده است ، زندگی بی که بر از
تلاش و کوشش برای نجات از ظلمات
باشد .

بعد ناگهان در يك سحر گاه این
انسان غرق در سیاهی و نا امیدي
می بیند که ظلمات راه به سوی
روشنايي ها ، بسوی سپیدی های باز
کرده است و نا امیدي جای خود را
به امید هاداده است امیدهای فراوان

برای مردمش و برای کشورش امید
هایی که زندگی بی
بر از شادمانی و شاد گامی از مغانش
خواهد کرد ، آن زندگی بی که در
آرزویش بوده است و در خواب
میدیده است .

و در رو یا برای خودش مجسم می
کرده است .

کتابخانه

در شماره های گذشته خواندید:

«واندا» دختر است که در شرکت عطر فروشی یک وکیل دعوی بنام «زیو» کار میکند. و تصادفاً در آنجا یک همصنفی سابق دیگرش را که «موریس» نام دارد و یک بچه دلبسته است ملاقات میکند. «موریس» و «واندا» متقابلاً به یکدیگر ابراز دوستی نموده و بعد از چندی باهم از دواج میکنند. یک روز «واندا» میگوید که انتظار طفلی را دارد و دیگر نمیتواند کار کند. اما «موریس» بخاطر معیشت خود و همسرش در پهلوی درس، بعد از چاشت کار میکند و اینک بقیه داستان:

سرنوشت





ماشومه اوښکه،

ښکلی پسرلی و. هره خوا، غرونه او رغونه شنه او زرغون ښکا ریدل ددښتو په پستو ځمکو یا ندي سره دغاټول گلان ټو کیدلی وو او هر زولې به یې په کتنه د خو شالی احساس کاوه او ددغو ښکلومنظرو او رنگینو گلانو په لیدنه به یې دپسرلی له په زړه پوری موسم څخه دشکرانی او خوښی احساس خرگنداوه.

خو پدغه ښکلی پسرلی کښی «اوښکی» دخوښی احساسنه کاوه هغه خواره به چه هر وار دخپل کلی له ماشوما نو سره مخامخ شوه چه ښکلی جامی یې اغوستی او هره خوا یې په خوښی سره لوبی کولی نو حیرانه به ورته پاته شوه.

داځکه چه په هغه پسرلی د اوښکی مودسخته ناروغه وه. هغه دی ته اړه وه چه دخپلی مور دبسترخوا ته کښینی او د هغی په دارو درملو کی لاس اړونه او مرسته ور سره وکړی. ځکه د «اوښکی» مور پرته له هغی بل څوک نه لرل. او میړه یې دوه کاله دمخه مړ شوی و. او «اوښکه» خواره یې یتیمه پر یښی وه. هغوی ته پرته

دخدای له هیلې نه بله لاره نه و. پاته. پاس آسمان و، لاندی ځمکه. کله چه یې مور ښه وه، نو به یې یوڅه پیسی گټلی او په هماغه پیسو به یې سره گزاره کوله: د خلکو سره به یې کارونه کول، د خلکو او چم گاوند استوگنو کالی او جامی به یې مینځلی او پدی توگه به یې دخپل ژوندانه دگذران لپاره پیسی گټلی. خو کوم وخت چه یې مور ناروغه شوه نو دا غریبه، یعنی «اوښکه» حیرانه پاته شوه چه څه وکړی. هیڅ لاره ورته پاته نه وه چه دخپلی مور، او خپل ځان گذران یې وکړی شی.

هغه ورځ مازیگر همدا چه د هغی

مورد تپی له زوره سر پټه پریو تله نودی له خانه سره سوچ و کړ چه څه وکړی.

خو شیبی یې ماشوم ذهن له راز راز فکرونو سره مشغول و. تر هغو چه یو وار یې د «پیرو» آکا زوی خیال ته راغی. او پداسی حال کی چه مو سکی وه، نو په خفاسته یې خان (پیرو) آکا تر کوره ورساوه «پیرو» آکا یو غټ چای بر خپلی مخی ته ایښی ووادیوی غره بیالی له خنډی نه ئی غوړپ چای خښه او یوه نیمه پوښتنه به ئی هم له خپلی پوډی میرمنی «شایی» نه کوله.

پدی کی و چه «اوښکه» له وره څخه ورننوله او په ډیر ادب سره ئی له «پیرو» آکا سره پوښتنه او ستړی مشی وکړه.

«پیرو» آکا چه دټول کلی خلکو پیزانده اود هغه ښی گذاری ټول خو شاله ساتل نوی په مینه مینه د «اوښکی» دستړی مشی ځواب ور واړوه او خپل خنک ته یې کښینوله. او وروسته تر دی چه یوه پیاله چای ئی ورته واچوی پوښتنه یې ترینه وکړه:

«اوښکی» لوری خنکه راغلی؟ اوښکی بیاهم په ډیر ادب سره ورته وویل:

«آکا مورمی ډیره ناروغه ده. «پیرو» آکا په خواخوږی سره سر و خوخواه او ورته یې وویل چه:

«بچی خبر یم... خدای دی مور جوړه کړه. زه څه کولی شم. څه مرسته دی پکار ده چه در سره ویی کړم؟»

«اوښکه» چه ډیره غیرتسی او میرمنی نجلی وه «پیرو» آکا ته یې ځواب ورکړ:

«آکا زه له تاسو نه بله مرسته نه غواړم یواځی دو مره پوښتنه درڅخه کوم چه زه کولی شم

ستا له زوی «غمی» سره هر سهار دغرو لمنو ته ولاړه شم او گلان را ټول کړم او په ښار کښی یې خرڅ کړم؟

همدا چه دا خبره «پیرو» آکا د «اوښکی» له خولی واو ریده نو ډیر زیات خوشاله شو اودهغی په غیرت او میړنتوب یا ندي یې شاباسی ووايه. او دا وعده یې ور سره وکړه چه سبا سهار وختی به «غمی» ورسره ولیږی چه گلان ټول کړی اوښار ته یې دخرڅلا و لپاره یو سی.

سبا سهار همدا چه د «اوښکی» مورله خوی به سترگی پرانستلی نویی چه هرڅه خپلی لور ته غږ کړه هغی ځواب ورنکړ. آخریې له ځان سره پریکړه وکړه چه ښای هغه په خسو پسی وتلی وی.

خو تر غرمی یې لاره ورته وڅارله اوهغارا معلومه نشوه... ورو ورو یې دپریشانی احساس وکړ. له خپل بستر نه پاڅیده او ځان یې دانگړتر سوپی پوری ورساوه. اود گاوندی لورته یې ور غږ کړه:

«گلالی... گلالی...» او چه هغی ځواب ورکړ نو دی پوښتنه ترینه وکړه چه «اوښکه» چیری تللی ده.

هغی ځواب ورکړ چه:

«هغه سهار وختی د «پیرو» له کوچنی زوی سره غره ته ولاړه چه گلان ټول کړی او په ښار کښی یې خرڅ کړی.»

نورد «اوښکی» مور څه نه وویل خو په زړه کی یې ډیر یشانیسی احساس کاوه. او هغه ورځ یې تر ماز دیگره په همدی پریشانی کی تیره کړه.

ماز دیگر و چه د وره کړب شواو «اوښکه» کور ته ستنه شوه. مور یې په ډیره تلو سه ورت وکتل او بیایې په هغی غږ وکړ. «اوښکی» ور منډه کړه او پر غاړی کی یې

لاسونه ور واچول. او زر زری خپلی مور ته کیسه وکړه چه:

«ادی زه سهار وختی له «غمی» سره ولاړم دغره لمنو ته او هلته موددغاټول گلان راټول کړل او تر نژدی خانښته مو ایله دو مره گلان راټول کړل چه ښار ته یې یوسو او خرڅ یې کړو. هغه مو ژر ژر گیهی کړل او چه تر هغو ښار ته رسید و غرمه وه.»

نوجه ښار ته ورسید لو هغه مو ژر ژر خرڅ کړل. دگلانو دخرڅلاو چل ماته «غمی» راوښو ده. له کومه ځایه چه زه تر غمی وړه وم نو زما گلان ژر ژر خلاص شول. دپسرش روپی می وگټلی. او بیا یې یوه کوچنی کڅوړه خپلی مور ته وښوده چه پکښی یې پوډی، چای او بوره راوړی وه، او یو څو پوړی دارو یې هم له کوم عطاره خپلی مور ته اخیستی وو مور یې چه دا وضعه وایده نویی په سترگو کی دخوښی نه اوښکی راغلی او خپله غیرتی او میرمنی لوریې خوڅو واره ښکل کړه او «پیرو» آکا او غمی ته یې ډیری دعا گانی وکړی.

تر هغی ورځی وروسته دا دی د «اوښکی» همدا کار دی چه هر سباوون له کوره وځی، گلان ټولوی او ښار ته یې دخرڅلا و لپاره وړی. اود کلی مشران دهغی په با بوايي: «په کار کی هیڅ شرم نشته. تاسو گوری چه اوښکه خو مره غیرتی او میرمنی نجلی ده چه له خپل کار سره یې خپله مور له مرگه بچ کړه.»

داهم با ید وویل شی چه د اوښکی مور جوړه شویده خو خپله لور له کاره نه اړ وی او وا یې چه: «پر پرده چه کار وکړی، کار هر سړی لپاره لازم شی دی اوزیاته گټه لری.»

آخرین مرد در ویکاز مین

نام اصلی فلم «مرد اومیگا» است. و در الفبای یونانی آخرین حرف «او میگا» نامیده میشود، همانگونه که در الفبای زبان مادی، حرف آخر است. بدینصورت، «آخرین مرد» ترجمه درستی از نام فلم میتواند بود. ولی تصویری را که کارگردان و فلمنامه نویس با این نامگذاری خواسته اند درتما شاگرو خواننده به وجود آرند، به وجود نمیتواند آورد، چه، فلم مایه فلسفی دارد و خواننده سته شده است تا با پیوند دادن آن به سرزمین فلسفه خیز یونانی از راه نامگذاری، رنگ فلسفی آن را چشمگیر تر سازند.

بد بینی ویاس

فلم «آخرین مرد روی زمین» از آینده جهان ما سخن میگوید - آینده بی نه چندان دور، سال ۱۹۷۷ را نشان میدهد.

تما شاگر می بیند که در سال ۱۹۷۵ حادثه بی در جهان روی می دهد. حادثه بی که ممکن است واقعا امروز یا فردا یا هفته بعدا تفاق افتد. منظورم جنگ مکرو بیست. در فلم «آخرین مرد روی زمین» جنگ مکروبی رخ میدهد. این جنگ به صورت صحنه های باز - تابی در ذهن قهرمان روی پرده می آید.

طبیعی که در کار ساختن سلاح های مکرو بسی دست دارد. در بحبوحه جنگ در تلاش است تا وا کسینتی را علیه یکی از مدحشی ترین این سلاحها اختراع کند. این سلاح مدحش آدمیان را به گونه بی از طاعون مبتلا میسازد. طبیب (چارلتون هستون) فرصت آن را نمییابد تا دارو یش را روی دیگران آزمایش کند و هنگامی که خود به این طاعون دچار میشود، دارو را به خودش تزریق میکند، در نتیجه، در برابر این طاعون معافیت مییابد و دیگران از پا در می آیند.

دو سال از این جنگ میگذرد و اولین مدت یگانه انسان سالم روی زمین است، ولی یگانه انسان روی

زمین نیست، زیرا در گرد و پیش او موجودات دیگری نیز زندگی می کنند که هنوز نمرده اند. اما بیماری بر اورگانیزم آنان اثری عمیق گذاشته است - این موجودات تحمل روشنی را ندارند، موهایشان سپید شده است و زخم هایی برتن دارند.

طیب ناکزیر است همیشه با این موجودات در نبرد با شد زیرا آنان در صدد هستند تا این آخرین «نماینده بانکداران» را نابود سازند. این موجودات برای خود شان گروهی، کیشی را به وجود آورده اند و بینشی خاصی در باره زندگی دارند. دشمن دانش و فرهنگ هستند. از همینرو، یگانه و آخرین پشتیبان این دانش و فرهنگ را میخواهند از پا در آورند. و سرا نجام... کامیاب می شوند. ولی این انسان سالم در آخرین لحظه حیاتش بو تلی را که شاید خون خودش باشد به عده بی

از کودکان و جوانانی میدهد که هنوز اثرات طاعون در آنان ظاهر نشده است. آیا این بوتل حاوی «شفاء» است؟ معلوم نیست.

دانش خرابگر

چنانکه گفتم، فلم با مایه فلسفی تبلور مییابد. این مایه فلسفی بد بینی ویاس است در باره آینده آدمیان در لا بلای این فلسفی سیمای دانش نمو دار میشود سیمایی خرابگر و بر بادی آفرین.

تما شاگر میبیند دانشی که به دست آدمیان در طول قرنها هستی یافته است. در مدت کوتاهی همه آفرینندگان خوش را نابود می سازد. کسانی که از این دانش زیان دیده اند، در صدد هستند تا روی زمین را از وجود این پدیده زیان بخش پاک سازند.

گشمکش و تضاد

در تارو بود ساختما نی فلم تضادی نمو دار است. اما سس پیدایی این تضاد سرشت انسان

است: انسان موجودیست اجتماعی، او در تنهایی بیتاب میشود، او به همجنس خودش ضرورت دارد. همان انسانی که اسلحه مکرو بسی را اختراع میکند تا همجنس خودش را دسته دسته و گروه گروه نابود سازد، در لحظه های تنهایی خودش را سخت نیاز مند این همجنس می یابد. با خاطرهای گذشته زندگی میکند و با مجسمه بیجان سخن می زند و شطرنج بازی میکند.

عمق بد بینی

با نگهداشت این نکته، این خصلت سرشت آدمیان، در طول فلم دید فلسفی بدبینانه عمق می گیرد و گسترش مییابد: آدمیانی که از میان دود و آتش یک جنگ تباهی آفرین تازه بیرون شده اند، باز هم با هم در حال جنگ هستند و می خواهند همدگر را نابود سازند، دشمنی میان آدمیان ادامه مییابد

بقیه در صفحه ۶۰



چارلتون هستون در صفحه اول فلم

بدتر از مرگ

بگوروز تو هم بچنگ من خواهی افتاد
با این فشاری که بخاطر کار بر خود وارد
میکنی ، اگر هم معا لجه ات کنم بزودی
کاری برای تو سراغ نخواهد شد اگر همین
ادرنالین در بین نمی بود ، ترا وقت سر
ازین جواب داده بودند .

اساسا بندد کار دیگری هم نمیخوری
دوکتور ، اینها را گفته بسرعت از درخارج
شد . لومیس قبلا پشت جو کی اش از خود
رفته بود البته از شدت خنده بی که به او
دست داده بود .

فصل پانزدهم

تیرد تن بدن که فرار بود کسریج برای
ادامه زندگی خود انجام بدهد . بایستی در
سالون جمناسستیک دایتون پلیز انجام می شد .
لوازم کشتی جودو جمع و در صدر اتاق روی
یک تخت سه جو کی بزرگ گذاشته شده
بود که در دوتای آن ناکسوس و سلینا و روی
جوکی سومی کسی که در بندد پیروز می شد ،
باید می نشست . وقتی غلام یونانی کر یج
و پیا رابه سالون هدایت کرد ، کر یج نگاه
به اطراف خود افکند تا شاید سلا حی آنجا پیدا
کند . ولی چنین وسیله بی نیافت . اینبار
موقعی که در باز شد سلینا و ناکسوس وارد
شدند و از دنبال شان دایتون پلیز آمدند و
بیکر معلوم شد . در میان کر تی و پتلون
سید خویش تر و تازه بنظر می آمد .

پاهایش برهنه بود . کر یج نیز کفشهای
خود را کشیده و پای برهنه بر روی سطح لغزان
سالون ایستاد و در عین حال خود را با ریش
نتراشیده و لباس جرد و چمک خود کاملا
نا متناسب یافت . طرفش از نظر سن بسیار
جوان و از نظر وزن شاید سه چند او می آمد
اما مطمئن بود که در آخر حق آن غول
بی شاخ و دم را کف دستش خواهد نهاد .
دایتون پلیز غرید :

سدرین جامسابقه خواهیم داد . آنهم بهر
شکل و ترتیبی که تو مایل باشی فهمیدی ؟
من فکر میکنم طریقه جایانی آن را بلدی .
یکبار نشانت میدهم بعد آغاز میکنم .
روی صفا بالا شد و از آنجا پایک پرش
ملایم خارج شده یک سیخ آهنی بر داشت ،
بطول تقریبا نیم متر وضفا مت نیم بند
انگشت . بعد پاهای او را از هم کشاد مستقیم
ایستاد و از دو نهایت سیخ آهنی گرفته
آنها را بسوی هم کشید و ظرف چند لحظه آن
سیخ مستقیم آهنی تحت فشار عضلات
او شکل (ن) را بخود گرفت . بعد هم آنرا
روی زانو فرار داده بهمان سهولت راست کرد
و غرش کنان گفت :

این کار را برای آن انجام دادم تا بفهمی
با چه کسی طرف استی و حال نوبت تست ،
کر یج .

کر یج گفت : اول اجازه بده این دختر
بنشیند . وقتی بیابری نشستن خم شد ، سلینا
در جای خود تکان خورد . آنگاه کر یج بسوی
دایتون پلیز برگشته جواب داد :

من نمیخواهم نمایش بدهم و لی از تو
فقط یک سوال دادم و آن اینست که دفعه قبلی
وقتی در این جزیره بانو ملاقات کردم سه نفر
پهلوان و دو کشتی جنگی د استی - حال بگو
آنها کجاست ؟

دایتون پلیز ، بدون اینکه با او جواب بدهد
ناگهان از جاییکه قرار داشت بسوی کر یج
حمله برد و کر یج بجاییکه خود را کنار کشید
و حمله غول به بندد رفته خودش مثل یک گربه
روی دست و پای خویش قرار گرفت . فوراً
برخواست و پیش از آنکه کر یج حمله
کشد ، دو پاره رو در روی او ایستاد
و به سرعت یک مشت سنگین به
تغییک کاراته حواله صورت کر یج کرد . کر یج
آرنج حمله کنند ، را گرفته و با استفاده از چال

جودو خم شد تا دست دیگر او را نیز به قاید
آزاد کند گرفت و بعد خود را برای حمله بردن
عقب کشید . تصمیم داشت نخست دایتون
را بسوی خود بکشد و بعد به عقب بهل بد هتولی دایتون
پلیز در جای خود باقی مانده مشغول خندیدن
بود توگویی از کثرت وزن بزمن لیش شد .
است . تمام مساعی کر یج برای اینکه او را
برای خوردن ضربت بلند کند ، بیسج بود و
کوه گوشت از جانی جنبید . در همین حال
دست دیگر دایتون که رها شده بود حرکت
کرد و مثل ساطوری روی عضلات با زوی
کر یج فرود آمد و علی الرغم آنکه این ضربت
خفیف معلوم می شد ، کافی بود که کر یج را بسوی
دیگر سالون پرتاب کند .

کر یج از جاییکه افتاده بود ، خو است
برخیزد ولی دیر شده بود زیرا دایتون بالای
سراو رسیده بود و کر یج فقط فریادی را که
از دهان پیابریون آمد ، توانست بشنو د زیرا
ناگهان احساس کرد که گویی گزشتش از هم
شکسته است و لحظه بعد در تاریکی بیپوشی
فرو رفته بود .

الیاس گفت : نمیتوانم ترا هم اکنون آنجا
ببرم . هموا هنوز کاملا تاریک نشده
است .

گاریرسون پرسید : پس چه وقت
میتوانم بروم ؟

الیاس جواب داد : ساعت ۱۰

بیشتر از آن امکان ندارد ؟

آنها موتور های جدید و درسد بانسان
هوشیار دارند . اگر گرفتار شویم کار ما تمام
است . راستی آیا اطمینان داری که کر یج
انجاست ؟

خیر . اما مجبورم قبول کنم که با بدانجا
باشد .

طبعاً باید اینطور فکر کنیم . ولی در
هر حال اگر معروض بغفری باشد ، شانس
ما خیلی کم میشود .

از جاییکه ایستاده بود نگاهی غرور آمیز
به قایق خود افکند . گاریرسون که این نگاه را
دیده بود ، پرسید :

آیا باور کرده ای که من از دوستان کر یج
استم ؟

ساری . کشیش بمن گفت که ادعای تسو
عاری از حقیقت نیست . بعد بسوی کشیشی
که خیلی جاق بود و دو میز نظر فتر از آنها
نشسته قهوه می نوشید ، نگاه کرد . چون از
مامورین مورد اعتماد شان کسی در آنرا کی
نیود ، لومیس بناچار سفارش گاریرسون رابه
کشیش محل نوشته بود . ولی بارعایت این
احتیاط که در تمام آنرا کی کسی نبسود
فکر بکند این انگلیسی تازه وارد حتما
یک ماموریت سری دارد .

گاریرسون گفت : درسته ورت از قایق خود
نیز میتوانی خاطر جمع باشی برای اینکه
قول ما اعتبار بیشتری پیدا کند از هم اکنون
میتوانیم نیمة پهای آنرا بتو بدهیم .

الیاس جواب داد :

این موضوع آنقدر مهم نیست .

ولی چشمانش از ذوق برق زد .

قول میدهم که یک پول هم درین میان
منصرف نشوی .

سدران صورت تنها زندگی ام باقی میماند که
در صورت از دست دادنش منصرف نخواهم شد .
و البته کسی بفکر جیره آن نمی افتد .
چنین نکو . آترام حاضریم بیسجه
کنیم .

نه حرفی ندارم این چیز هامهم نیست .
برای خاطر کر یج هر کاری از دست ما پوره
باشد ، انجام میدهم . کسریج از خود
ماست .

مسیر واحد قافله ها

کار میکنند و باز ایشا همه بصورت مجموعی ،
عوامل رسیدن به پیروزی های این جهان
و سعادت آن جهان را تشکیل میدهند .

باساس یندار اسلامی خوشبختی مسای
زندگی و اخروی در یک مسیر حرکت مینمایند ،
ولی برخلاف ، هستند مردمی که تصور کرده اند
راه دنیا از راه آخرت جدا بوده و انسان چنانکه
بدنیال یکی آن سرود و دیگری را ترک گوید
چاره ای در دست ندارد و از امکان بدور است
که واقعیت های مادی حیات این جهان بتواند
توافق و سازشی با سعادت آن جهان داشته
باشد .

این تخیل دور از انصاف و غیر عالمانه ،
پدیده ای نیست که

وجود آن بحکم خلقت و پروی فیصله مقررات
بالا تر از توان انسانی ، بر صفحه تصورات
بشر ثبت و تبارز آن حتی شمرده شده باشد
بلکه این یک واقعه غم انگیزی است که
کانون تخیلات بشر ، آن را در خود نقش
کرده است .

این نوع انسان ها وقتی با پیروی ازین
طرز بینش و یندار خویش ، بدور و پیش
خود چشم میگشا یند و تر قی و ریشرفست
و بالاخره کلیه پیروزی های زندگی مادی را
در دست کسانی مشاهده میکنند که هدف
ایشان جز رسیدن باوج زندگی دنیایی نیست .
اینجاست که بگونه اضطراب و بیست روانی
سراسر افکار او را فرا میگردد و چون تحت
تأثیر اندیشه های جمود و غیر منکشف خود
قرار دارد ، فکر میکند که عقاید دینی و روش
دینی ، دیگر ارتباط و تناسبی به او فضا ع
وقواین و ارزشهای اجتماع مادی و حیات
مادی ندارد و بدین ترتیب این طرز تفکر
واهی در تخیل وی بجا میماند :

اکنون پس از دقت پیرامون این موضوع
دیگر پاسخ باین سوال که : چرا عده ای ویا
اجتماعی با مشاهده پیشرفت های حیرت انگیز
مادی ، دیگر نتوانستند در قبول حقایق حیات
بخش اسلامی ، استوار بمانند ؟ اشکالی
نخواهد داشت ، زیرا عبارات قبلی ، خود
پاسخ این پرسش را بوضاحت و با استدلال

معکم داده است .

دشمنان آئین اسلام و به عبارته دیگر
دشمنان سعادت حقیقی بشریت از یکطرف
و دوستان منظاهر اسلام ، از جانب دیگر ، این
فرصت را غنیمت شمرده برای عوام چنین
و انمود کردند که دین از زندگی جدا است
و زندگی باید بهره ودر از نظم و قانون و زحمت
کشی برای زندگی باشد .

در صورتیکه دین مقدس اسلام و توجه
عمیق به قرآن کتاب آسمانی ، این موضوع را
میرساند که نظم و قانون و زحمت کشی
و فعالیت از دستایر موکد دین مقدس اسلام
است که پیروان آن جدا باید آنرا رعایت
کنند و بکار بیند ند .

واقعیت اسلامی و همچنان روش زاده حقایق
و دستورات حیاتی اسلام ، ایمان ، عبادت ،
صلاح و تقوا و اعوض عمل ، بهره برداری ،
نتیجه گیری ، پیشرفت و انکشاف در زندگی
مادی ، نه خود می پذیرد و نه بدیگران تقدیم
میکند .

راه و روش اسلامی ، عبارت از فریضه
خلافت در زمین بوده ایمان ، تقوا ، عبادت و
صلاح ، مثل ارتباطات و ضوابطی اند که برای
تحقیق و تثبیت این راه و روش در حیات انسانی

کناهی بزرگ شمرده و این عمل ایشان را
انکار از انجام وظیفه خلافت و به عبارته دیگر ،
انجام وظیفه ای که اساس برای آن خلق شده اند ،
کنه داد مینماید .

آفریدگار جهانیان همچنانکه بآیه مبارکه :
انی جعل فی الارض خلیفه ، خلافت انسان
را در روی زمین تثبیت مینماید ، هكذا با این
ارشاد سعادت بخش قرآنی که : و سوفکرکم
مافی السماوات و مافی الارض جمیعا منه .
تسخیر شدن و مهار زدن تمام آنچه از نیرو ها
و ذخایر و استعداد های پنهان و آشکار زمین
را در برابر اراده و قدرت انسان ، توید میدهد .
گرچه آنچه بحث کردیم نسبت به جنس
انسان بطور عموم و نسبت با اجتماعاتی است
که درین جهان بر اساس روش تعیین شده
الهی قیام مینماید ، اما این موضوع در باره
الراد انسانی به تنهایی نیز عین حالت را داشته
بدون تفاوت تطبیق میشود ، زیرا راه فرد
راه اجتماع در فلسفه اجتماعی اسلام از هم
مختلف نبوده کدام تعارض و ضدیتی در میان
شان مشاهده نمیرسد .

روش اسلام هر فرد انسان را مکلف میسازد
تا در طریق کار ، عمل ، بهره برداری و انتاج ،
با آخرین نیرو و توان جسمی و عقلی وارد صحنه
زندگی شود و در تمام این فعالیت و نتیجه گیری
از امکانات حیات ، جز نیروی جهان آفرین و جز
ذات خداوند در ریافت رضای او ، بجیزی دیگر
نیندیشد .

با در نظر داشت این حقیقت ، ظلم نکند ، بظلم
راضی نشود و بران پیوند نکیرد ، غدر و تقلب
را در امور ، رواند ، در خیانت و مردم فریبی را
قبول ننماید ، حرام نخورد ، اگر دارایی و ثروتی
دارد حق اجتماع را در آن زیاد نبرد و بدان
اعتراف و عمل نماید و وقتی عمل و فعالیت
فرد داخل این حدود و پروفق این شرایط
انجام می پذیرد کارهای او در پیشگاه آفریدگار
در زمره عبادت محسوب میگردد و در پاداش
آن از راحت های زندگی در این جهان و از جنات
های سعادت در آن جهان برخوردار میشود .
همچنانکه در واقعیت روش اسلامی ، هیچک
از زندگی این جهان و آنچه این قربان دیگری
نشده و هیچیک جای دیگری را نمیگردد ،
هكذا سعادت دنیایی و اخروی زمانی بسه
یکبارگی میسر شده میتواند و وقتی با هم
بکجا در زندگی انسان جمع میشوند که حیات
انسان تنها در حدود روش اساسی اسلامی
و در پیروی از هیچ و راه قانون الهی ، جریان
پذیر گردد .

واقعیت اسلامی و همچنان روش زاده حقایق
و دستورات حیاتی اسلام ، ایمان ، عبادت ،
صلاح و تقوا و اعوض عمل ، بهره برداری ،
نتیجه گیری ، پیشرفت و انکشاف در زندگی
مادی ، نه خود می پذیرد و نه بدیگران تقدیم
میکند .

واقعیت اسلامی و همچنان روش زاده حقایق
و دستورات حیاتی اسلام ، ایمان ، عبادت ،
صلاح و تقوا و اعوض عمل ، بهره برداری ،
نتیجه گیری ، پیشرفت و انکشاف در زندگی
مادی ، نه خود می پذیرد و نه بدیگران تقدیم
میکند .

یا ، پشت خود را به پایه سنگی اتاق تکیه
داده بدون هیچ گونه صدا و حرکتی خاموش
نشسته بود ، حتی متوجه برق قوی که بصورت
غیر طبیعی آنجا را روشن کرده بود ، نمی شد .
پهلوی او کر یج روی فرش دراز افتاد
بسود .

یک لحظه بیابفکر افتاد که اگر خود
را درین موضوع بیطرف بگیرد و موجب تشنج
نشود ، ممکن است او را رها کنند زیرا این
معلوم بود که بعد ازین کر یج نه برای خود و نه
برای او مفید واقع شده میتواند .

البته مردانه مبارزه کرده بود و مثل یک
مرد هم جان میسپرد . یک انسان و الفعادر
برابر یک غول چه کاری میتواند انجام
بدهد ؟ بیا همچنان نسبت به او ، اندیشه
ترحم را هم در خود احساس کرد . روزی

او را دوست میداشت ولی در هر حال در آن
لحظه نمیتوانست جز نجات یافتن از آنجا
زندگی کردن و به آزادی رسیدن ، آرزو یی
داشته باشد . بدنیال این اندیشه و قتی
صدایی شنید ، بازم بروی خود نیسورد .
صدای محافظ دریا نورد شنیده می شد که
میگفت : بیا بید زودباشید . خطری نیست . بیا
بر چون و چرا از دری که بروی او با زنده بود ،
بیرون رفت . و در یک نگاه دید که آن محافظ
بروی کر یج آبی ریزد تا بهوش بیاید .
خودش هم احساس تشنگی میکرد . به آن مرد
گفت :

چه میشود قدری آب نوشیدن بمن بدهید .
خواهش میکنم .
محافظ بدون معطلی ظرف پر آبی آورده و
به پیا در نوشیدن آن کمک کرد .

گشت و گزار...

توریدی تعیین و بالای آن هادر بازار نصب است. اماظوری که در ششتر دیده می شود، اخیراً باز هم فروشندگان، از این کار سرپیچی کرده اند و بصورت عموم، این اقدام را، عملی نمی کنند.

اخیراً نرخ سبزیجات، مخصوصاً پیاز صعود کرد و این بلند رفتن قیمت، شهریان کابل را، دچار تشویش نمود که محترکین ناشناخته بیشتر قیمت ها را بالا نبرند.

بناروالی کابل، برای جلوگیری، از صعود بیشتر نرخ پیاز داخل اقدام شده است.

یکی از سبزی فروشان بنام اماناله، که در لب دریای کابل، نزدیک باغ علیمردان دکان دارد در مورد ذخایر سبزیجات گفت:

سبزیجات و از جمله پیاز و کچالو، به حد کافی وجود دارد، همین حالا مقادیر کافی، در نزد سبزی کاران اطراف کابل موجود است، اگر بناروالی برای کشف این ذخایر اقدام کند و آن را به بازار عرضه نماید، قلت پیاز و صعود نرخ آن، تا حد قابل ملاحظه بی کاهش می یابد.

در حین تهیه این راپور بیادتقلب های فروشندگان مواد ارتزاقی در شهر می افتم، زمانی در همین مجله راپوری به نشر رسید، که بیش از پنجاه تا صدنوع تقلب رادر مواد خوراکی تو ضیح داده بود.

اما حالا تقلب کمتر دیده می شود. کنترول در ساحه روغن تأثیر بخشیده است و آلودگی در روغن، بوره، برنج و سایر مواد خوراکی کمتر دیده می شود.

اما عدم تطبیق نرخ بعضی آن ها، هنوز قابل توجه است روی هم رفته شهر، رنگ دیگری گرفته است، اصلاح فرو شگاه ها و کنترول قیمت، روز بروز بهتر و بیشتر می شود، اهمیت نرخنامه ها هر روز بلند تر می رود و اتحاد بناروالی و موسسات مربوط دیگر، این امید واری را تقویه می کند، که روزی نرخها، بصورت عمومی در شهرها ثابت گردیده و شکایتی از این ناحیه شنیده نشود.

سه نفر بطور مسلحانه

در این کلوله باری پاشان شد و این

وقتی بود که سومین کلوله از بغل الاشه ام گذشته و اندکی از گوشت روی را نیز با خود برد دانستم بامرگ فاصله بیش ندارم و لگارا با سرعت به صوب نا معلو می را ند م از مقابل سرک سفارت امریکا بطرف چهارراهی صدارت عظمی در حرکت افتادم اشاره های خطر سرخ تراقیکی برای من که هر لحظه خطر مرگ تهدید می کرد بی ارزش بود در حین راندن موتور در دیدی در پایم احساس کردم و دانستم حرکت در دست راستم نیز وجود ندارد و قطرات خون از رخسارم بروی زانوی مجروحم میریزد تا اینکه از سرک مقابل اطاقانیه ولایت کابل عبور و به سالنگ واپ رسیدم چون برای من ثابت بود که از طرف پولیس تعقیب می شوم لذا موتور را متوقف ساخته لنگ لنگان خودم را در اولین سرویس میرویس میدان انداخته در ده نو بخانه همیشره ام پناهنده شدم وقتی از خون ریزی اعضای بدنم همیشره ام واقف شد فوراً علت آنرا جنگ بایکی از رفقای خود وانمود کردم هنوز یکساعت استراحت نکرده بودم که در منزل به صدا در آمد و وقتی فهمیدم پولیس است و برای گرفتاری من آمده است جدس زدم دیگر برای من مجال فرار باقی نیست زیرا از پای مانده بودم فلذا بدون مقاومت خودم را تسلیم پولیس کردم و برای اولین بار در دستهایم دستبند گنهاران را بستند.

از نجیب احمد متهم می پرسم: علت ارتکاب به این جرم چه بوده و در انجام این کار چه میخواستید بکنید...؟

در حالیکه شیوی خود را از سر میکشید و سگری دود می کرد گفت: والله... علت اصلی آن بی پولی و بی پیسگی بود و خانه و خانواده ما هم بی پول بود و ناگه یکسر به این کار اقدام کردم و در صورتی که موفق به بیرون کشیدن این پول می شدم بادیگر رفقا وعده کرده بودم اول یک خانه بخریم و از متباقی پول آن سر رشته کاری را بگیریم که مشغول ما سازد.

از نجیب احمد متهم که بیشتر از کلمات مخصوصی استفاده می کرد

در مکتب چند صنف را تعقیب کردی زیرا با لغات بیگانه آشناسی داری؟

من تا صنف هفتم درس خواندم چون بروس مکتب علاقه نداشتم چند سال ناکام ماندم و سر انجام سند آخر اجم را دا دند و بعد از آن یگان کتاب را مطالعه کردم.

از او می پرسم عاشق شدی؟ می گوید:

اولین بار عاشق شدم... و این عشق بود که مرا به این حال انداخت... عشق من پول بود... و معشوقه من پول هنگفت که بخاطر آن به جنگ پولیس افتادم.

محکمه کشانده شدم و بخاطر آن و تصاحب آن بصورت غیر قانونی، شرعاً معترف شدم.

پر سینم: زخم های مرمی چطور است درد دارد؟ میگوید:

دردناوی ام پولیس زحمت کشید و گر نه فلج میشدم... اکنون خوب هستم اما جاهای زخم درد دارد.

توضیحات پولیس در باره مجرمین:

یک منبع پولیس کابل گفت: پولیس وقتی متیقن می شود که سارقین پلان شان را برای سرقت بانك در معرض اجراء قرار میدهد: موضوع را با مدیر بانك در میان میگذارد و بعداً ترتیبات وقایوی جانی و مالی را برای سلامت کارکنان بانك و دزانی عامه میگیرد تا اینکه روز شد.

موجود فرا می رسد و سارقین به عمل شان در داخل بانك اقدام می کنند و اینجاست که پولیس سارقین را در حین اجرای جرم در حالیکه صراف را تهدید میکنند و بالای پولیس های موظف نیز اندازی میکنند بر طبق ماده نهم و دهم قانون پولیس، پولیس هم دست به اسلحه میبرد و به عمل متقابل سارقین و مجرمین اقدام می ورزد و بطرف آنها فیر میکند مجرمین باز هم اعتنائی نمی کنند و می خواهند قتل و قتل را بیندازند بنابراین پولیس بطرف یکی از آنها که بیباک تر، لجام گسیخته تر و بی بند و بارتر است فیر میکند وی را موزد اصابت مرمی قرار میدهد زیرا پولیس درین واقعه هراس از آن داشت که مبادا رهگذران صدمه بردارند اما آن سارق زرنک ذریعه تکسی از محل واقعه فرار میکند تا آنکه گرفتار میگردد.

پولیس علاوه میکند: آنها یکایک به جرم خود اعتراف شرعی میکنند که عبارت اند از نجیب احمد پسر فضل احمد عبدالر سول پسر عبدالشکور که در حصه مسجد حاجی یعقوب توسط پولیس های موظف دستگیر گردید و محمد جمعه پسر عبدالحمید که در بانك خودش را تسلیم پولیس کرد.

اکنون پولیس کو شش دارد تاریخه این حادثه را که که از کجا منشأ میگیرد پیدا بکنند فلذا موضوع تحقیق این حادثه جریان داشته و همکاران دیگر این مجرمین تحت تحقیق مزید قرار دارند که البته دوسیه شان بعد اكمال جهت تعیین جزا به مرجعش سپرده خواهد شد.



عکس از دو سارق که ممکن است در حال گفت و گو درباره سرقت شان باشند

انتخاب لباس

داری کنید. از انواع جاکت و پتلون و یا جاکت و دامن که در این فصل مناسب است استفاده کنید.

لباس روز را از جنسی انتخاب کنید که به آسانی قابل شستشو باشد زیرا چون این لباسها بیشتر طرف استفاده قرار میگیرند طبعاً زودتر چرک میشوند.

در صورتیکه به مهمانی دوستانه دعوت میشوید. بپوشیدن لباس در نهایت سادگی اکتفاء کنید. از آرایش غلیظ بپرهیزید. در مهمانی های شب لباس تانرا برنگهای تیره انتخاب کنید. نوع تکه به سیلک خود تان مربوط است. اما در طرز دوخت آن سلیقه بیشتری بخرچ دهید. در این قبیل مهمانی ها میتوانید از جواهرات استفاده کنید، اما البته نه خیلی زیاد.

* در محافل عروسی به سلیقه خودتان لباس زیبا و شیک بپوشید، اما توجه داشته باشید که نباید لباس شما شبیه لباس عروس باشد. و همچنان در محافل عروسی مدعوین نباید از گل طبیعی استفاده کنند، زیرا گل طبیعی در آن شب فقط مخصوص عروس و داماد است.

* در محافل عزاداری و فاتحه از لباس های برنگهای تیره بخصوص سیاه، استفاده کنید. از آرایش مطلقاً بپرهیزید. و استفاده از جواهرات در مجلس فاتحه اصلاً شایسته نیست.

* در موقع ورزش لباس خیلی ساده ای بپوشید و از بکار بردن زینت آلات خودداری نمایید. باید توجه داشت که لباس هر ورزش مشخص و معین است.

ملاقات های کیهانی

درآماده شدن سیستم پر وازگشتی های سیوز واپولون از بین برود.

اکادمیک بطروف رئیس کمیته مشورتی انیز کوز مو سی اکا دیمی علوم اتحاد شوروی در مرا سم افتتاح ملاقات های کیهان نوردان سیوز اپسو لون با نمایندگان مطبوعات گفت که پرو گرام درسی در شهر ستاره ها بصورت عموم تکمیل گردیده است. از همه پیشتر کلمات جان لو سسی کیهان نور د جوان با گرمی استقبال شد که گفت با پر واز های متعددی که در فضای کشور خود انجام دادم عاشق افق وسیع و ابحار کشور خود شدم و خود را خوشبخت می دانم که اکنون با رفقای خود درین سر زمین زیبا ملاقات می کنم.

آشپزی مدرن...

* غذاها و مواد غذایی کنسرو شده هم، در بعضی مواقع به دردتان میخورد و خوبست از آن در منزل داشته باشید. ولی لازم نیست تمام روز های هفته را غذای کنسرو شده بخورید.

* برای پختن غذای مورد نظر خود قبلاً همه وسایلیش را آماده بسازید و سپس بکارتان شروع کنید.

د ۱۱ مخ پاتی

دلیزرد و پوانگی

کریستال کله چه انرژی د رو بین کریستال په دننه کبسی لازم حدته ورسیری، له دغی بنیبنی څخه دسور رنگه او مخصوص وپانگی په شکل دبانندی راوخی چه هر لیدو نسکی

سمدستی بو هیبری چه دغه رها یوه غیر معمولی ډوله رها ده چه هغی ته (لیزر) وایسی اودغه مستحضات لری:

* دلیزر وپانگه بیخی یو رنگ دی (که څه هم له منشور څخه تیره شی بیا په هماغه رنگ را وخی او هیشکله نه تجزیه کیږی.)

* دلیزر وپانگه له هغو وپانگو څخه ډیره قوی ده چه د رها خپرونکو په وسیله خپریږی.

* دلیزر وپانگه دمعمولی وپانگی په نسبت څلور سوه ځله دقیقه اوفوډ کونکی ده

نن ورځ دلیزر جوړو ونکی دستکاوای داسی جوړیږی چه د هغو په وسیله کولای شو دلیزر ډبره قوی او اغیزه ناکه نوی وپانگه تهیه کړو په دی ډول چه دلیزر وپانگه له مخصوصو ذره بینونو څخه تیروی اود هغی انرژی دنه تصور وپ په اندازه اغیزه ناکه (چټکه) کوی اود همدغی لاس تله راغلی وپانگی په وسیله کیدای

پاتی په ۵۹ مخ کی

ژ ونلون

ورقی از فرازون نشیب...

بدست آورده است هم چنان مینا کماری در دایره اکثریت ها اولین ستاره بشمار میاید که پنج بار بنام بموفتش جایزه اول را بدست آورده بود.

(بیمل رای) که در تهیه و داترکت فلم های ارزنده و در مواردی هم در عرضه و داترکت فلم های کلاسیک از جمله داترکتران پیشقدم محسوب میشود. از سال ۱۹۵۲ تا سال ۱۹۶۶ - شش بار بحیث بهترین داتر کتر سال انتخاب و جوایز اول را حاصل کرده بود.

در جمله موزیک داترکتر ها تا سال ۱۹۷۰ موفق ترین موزیک داترکتر در سینمای هند هما (شنکر و جی کشن) محسوب میشود زیرا این دو موزیک داتر کتر که بصورت مشترک موزیک فلم هارا تهیه می کردند تا سه سال قبل شش بار بحیث بهترین موزیک دایر کتر در سینمای هند قبول شده و شش بار جایزه اول را حاصل نموده بودند و در حال حاضر موفق ترین موزیک داتر کتر سینمای هند از لحاظ جوایز که بدست آورده اند (لکشمی کانت و پیاری لال) و از نگاه

سوکسه که نزد عوام حاصل نموده همانا (رول دیو برمن) میباشد که مخصوصاً بعد از فلم (هری را ماری کرشنا) یکی از معروفترین موزیک داتر کتر های حاضر بشمار میرود. از جمله آواز خواناتا سال ۱۹۷۰ - لتا منگیش کر و محمد رفیع بودند که لتا منگیش بیشتر از دوازده بار و محمد رفیع هفت بار بعنوان بهترین سراینندگان سال قبول شده و جوایز درجه اول را به دست آورده بودند ولی از دو سال باینطرف بازار موزیک داتر کتر ها توسط آشاپو نسلی و کشور کمار بشدت گرم شده و هر دو محبوبیتی در میان مردم قائم نموده که ممکن این محبوبیت مدتها نزد مردم و در ذهن مردم محو و زایل نشود.

* و بالاخر هرگز فراموش نکنید که بیسوده خوردن بدون اینکه گرسنه باشید بدترین کارهاست و بهترین وسیله چاق شدن میباشد.

چگونه لاغر...

خویش میآموزند. نیازی به توضیح نیست که برای داشتن اندام متناسب و دلخواه بایست از یک پروگرام منظم غذایی پیروی کرد. و با انتخاب غذاهای کم کالوری از وزن زیادی بدن کاست. بعلاوه رعایت نکات ذیل نیز برای لاغر شدن موثر است:

* ورزش های سبک روزانه در هوای آزاد.

* مصرف غذاهای که در حالت خام مصرف میشوند مانند: سبزیجات و میوه جات.

* بحد اقل رسانیدن مصرف مایعات.

* تقلیل مصرف غذا های که اشتها را تحریک میکند، از قبیل: گوشت، ادویه، مشروبات الکلی، قهوه... اینها اشتهای کاذب تولید میکنند.

* خوب جویدن غذا. زیرا بلع کردن موجب میشود که شخص در خوردن بزایده روی ببردازد.

* خود داری از مصرف غذاهای سنگین و نشایسته ای مانند: برنج کچالو.

شی چه په یوه وړوکی فلزی صفحه باندي داسی سوری جوړ شی چه یو په لس زره میلیمتره قطر ولری! په دی صورت کبسی ویلای شو چه دلیر وړانگه دلمر د وړانگو په نسبت یومیلیارد څله قوی او نفوذکوونکی ده چه له یوه قوی ذره بین څخه تیره شوی وی.

دلیر د وړانگی ...

کبسی خپل عمل سرته رسولای شی، ډیره په زړه پوری ده . په دی ډول د تعجب خای نه دی چه نظامی مقاماتو هم دلیر د وړانگی ماجرا ته داخل شویدی. دلیر د وړانگی د جوړ وونکو هیوادو نظامی مقاماتو، له دغی وړانگی څخه دوسلی د جوړولو دپاره له زیاتی مودی را هیسی په کار لاس پوری کړیدی، خودوی په دی بریالی شوی نه دی چه دلیر څخه «دمپنی وړانگه» چه ډیره خطرناکه، وژونکی اود دوی دنظر وړ وسله ده، جوړه کړی. خو نن ورځ دلیر ټوپکونه جوړ شویدی چه کولای شی ددینن عسکر په آرامی اوبی له کوم درد څخه ووژنی البته په هغه صورت کبسی چه ددینن عسکر دلیر له ټوپک څخه له خو مترو نه زیاته فاصله وته لری. ځینی پوهان په دی عقیده دی چه په نزدی راتلونکی وخت کبسی به وکولای شی دلیر له وړانگی څخه دراکت په ضد دفاع دپاره کار واخلی په دی ډول چلا دغی وړانگی په مرسته جنگی راکتونه په فضا کبسی دبخار په شکل وپوری او له منځه یی پوسی.

دلیر په وسیله د سرطان معالجه
د بشر په ژوندنا ته کبسی دلیر د وړانگی د استفادی موارد په رښتیا چه بی شمیره دی، داځکه چه دهری ورځی په تیریدو سره پوهان ددغی وړانگی د استفادی دپاره یو داسی مورد پیدا کوی چه پخوانی نه و پیر ندلی. اوس اوس دلیر له وړانگی څخه په استفاده سره په آسانی سره کولای شو چه سرطان په ناروغی دهغو اخته شوو کسانو معالجه وکړو چه ناروغی یی زړه شوی نه وی، په دی ډول چه ددغی وړانگی په تو دوخی سره د ناروغ د بدن سرطانی برخی په ډیره ساده توگه دبخار په شکل اوری او هغه دانسان له بدن څخه را باسی.

د لیر د وړانگی په مرسته کیدای شی چه د بدن ټکی او خالونه بی له کوم درد څخه اوبی له دی چه دکوم ټپ خای ورڅخه پاتی شی، له منځه یووړل شی. لیر اوس له زیاتی مودی راهیسی دغابونو په تداوی کبسی دغابونو د ډاکترانو له خوا استعمالی لیری. دسترگو دنارو غیو ډاکتران هم دلیر د وړانگی په مرسته دسترگو دپاسه پوستکی اود دسترگو بیلی بیلی برخی معالجه کړی. دغه وړانگه دسترگو په طب کبسی، له دی امله چه دسترگی له مختلفو برخیو څخه تیر شوی و اوبه ټاکلی برخه

له هغو عکسونو څخه ډیر رو ښانه وچه د تلویزیون په همدغو مخونو کبسی له نیویارک یا نورو ښارونو څخه اخیستل کیده په داسی حال کبسی چه د دغو عکسونو جوړوونکی الکتریک یکی قوه د فضایی تلویزیون د قوی په نسبت په ملیاردونو واټونو زیاته وه.

لیر صنعت په نړی کبسی
په اوسنی نړی کبسی دلیر د وړانگه په ډیره لږه موده کبسی په صنعت کبسی د استعمال ډیر موارد پیدا کړیدی.

په دی ډول چه زیات شمیر ماشینونو او زیاتو ډلو انسانانو کار چه په خویر له پسی ورځو کبسی بی رسا و په خو شیبو کبسی پای ته رسوی نن ورځ دلیر له وړانگی څخه داوردو تونلونی اوسترو پلونو په جوړولو اود ډبرو دکانونو په تیره پیاد مرمرو د تیری په استخراج کبسی استفاده کیری. طبیعی ده چه پوهان اومتخصصین دلیر د وړانگی له پیدا کیدو څخه پخوا هم کولای شوی لوی لوی تونلونه او پلونه جوړ کړی اوله کانونو څخه تیری راویاسی. خومجبور وو چه زیات شمیر ماشینونه او کن خلك په کار واچوی او کله کله دمختلفو علتونو له امله کار وځنلوی. مگر نن ورځ لیر دوی په چارو کبسی ډیری آسانتیاوی منځ ته راوری دی.

هغه نتیجه چه دمونیخ دځمکی لاندی مترو په جوړولو کبسی دلیر د وړانگی له استفاده کولو څخه لاس ته راغله معلومه شوه چه ددغی وړانگی په مرسته د کارگرانو د ورځنی کار محصول په سلو کبسی تر ۵۰ پوری زیات شویدی. هغه کارونه چه دلیر وړانگی یی دعکاسی په صنعت کبسی سرته رسوی، د تعجب اونه منلو وړدی. میلا دلیر وړانگه کولای شی بی له دی چه له عکس اخیستونکی کمری څخه کار واخلی، دری اړخیزه عکس اخیستلای شی کله چه د یوی معمولی کمری په وسیله له یوی کوتی څخه عکس اخلی هغه څه چه دمیز ترشا پروت دی، په عکس کبسی نه لیدل کیری، مگر که همدغه عکس دلیر د وړانگی

په واسطه واخیستل شی، تاسی کولای شی هغه څه هم چه دمیز تر شا پروت دی، وینی دلیر د وړانگی متخصصین عقیده لری چه ددغی وړانگی په وسیله کیدای شی چه دری لهخیزه تلویزیو نی عکسو نه کورونو ته مخابره شی دلیر د وړانگی موارد پای نه لری اود (شاوول) په قول (دپوهی نړی اوس اوس دلیر د پیژندنی په لړمړیو مرا حلو کبسی ده لکه چه دنوردی په علم کبسی د بشر پوهه په ۱۹۱۰ کال کبسی وه. باید ددی انتظار وایستل شی چه په راتلونکو شویا پنځلسو کلونو کبسی به دغه وړانگه زمونږ په ژوندنا نه کبسی څومره اوبنمتون منځ ته راوری.

بقیه صفحه ۵۵

آخرین سرد ...

(زدو خورد طبیب و مبتلا یان طاعون) بعد میر سیم به عقیده نویسنده داستان در باره یکی از تضادهای دیگر - تضاد بین تقاضای انسان در باره کالاها و اندازه محدود کالاها و نویسنده این تضاد را زمانی حل شده می پندارد که تنها يك انسان سالم به روی زمین باقی بماند - شهر با همه کالاها از اوست . بعد میر سیم به گروه مبتلا یا ن تماشا گر از خودش می پرسد : چرا وقتی به آنان پیشنهاد می شود که طبیب حاضر است ایشان را در مان کند، سر باز میزنند و نمی خواهند به حیات قبلی مرا جمع کنند؟ آیا این سر باز زدن نتیجه تبلیغات رهبر آنان است که آرزو ندارد مقام خودش را از دست دهد؟ یا اینکه واقعا آدمی از تمدن و دانش خسته و متنفر شده است؟ در هر دو صورت سر شت آدمی تنزل میکند خوار و ذلیل میشود . و بعد میر سیم به علاقه دختر سیا همبوست به باز گشت بسوی «خا نواده» و این باز هم تاکید دیگر نویسنده و کارگردان است بر علاقه ذاتی آدمی بسوی تنزل و تاریکی و این تاریکی بر شیوه فلمبرداری نیز سایه افکنده است . چه، بدون از چند سکوینس، دیگر سراسر فلم در تاریکی فلمبرداری شده است و حتی در چند صحنه روز نیز کارگردان کوشیده تا با کار برد فلتر های مخصوص به فلم تاریکی دهد - همانند دید فلسفی نویسنده .

جنایت

بقیه صفحه ۲۷

«(اینجا مرد زور گوی و تبه رسد کهنه شما حرف میزند. آقای آگدن، شما کار دور از احتیاطی طی کردید. اطلاع دادند شما به پولیس کارها را خراب کرد. آنها چار ساعت مرا در دفتری پولیس معطل ساختند من که به شما از مشغولیت شدید و قراوان خود گفته بودم.))»

«(مگر لازم است از شما معذرت بخواهم.))»

«(چا داشت از من معذرت میخواستند. اما من این توقع را از شما ندارم.))»

«(غالباً شما از من ترسی بدو راه نداشتید و به حرفهای من بی اعتنا ماندید، حال میخواهید یک مو تر نسو گری والاز طرف شب از منزل شما محافطت کند و از طرف روز یک نفر سر جنت در خدمتتان باشد و در منزل از شما مواظبت نما یسند چطور؟))»

اما دوست من باو صفت تمام ایشمه احتیاط کاری ها مضمون نمی باشد من برای شما سلاحی را انتخاب کرده ام که یک سلاح بسیار غیر عادی است.))»

«(دهان آگدن خشک شد. او مجدداً به قلم خود رنگ مرد رنجور آندیشید که اصلاً تفکجه خطر ناکی بود. پس از سکوت مختصر جواب داد: معلوم میشود که شما در سلاحهای غیر عادی تخصص دارید؟))»

«(آقای آگدن، این در مورد نیست که ناچار شوم و راه دیگری برای تطبیق خواستهام وجود نداشته باشد. خوب، حال گو شک تیلفون را میگذارد منم نمی خواهد کسی تیلفون مرا زیر مراقبت گرفته.))»

«(بهمه از کجا تیلفون کرده ام. نیا ید در دفتر پولیس کسی علیه من ادعایید که با من تیلفون می مکالمه کرده است به ا میسد دیدار آقا.))»

«(ضحک کنید! اما طرف مقابل گو شک تیلفون را گذاشته بود.))»

«(سر جنت بر سینه.)) (کی با شما حرف زد؟))»

«(تویکر بود. او مدعی شد که برای کشیدن من یک سلاح غیر عادی را انتخاب کرده است.))»

«(سر جنت اصرار کرد: «بیشتر حرف بزنید خوب حالا ماچه باید بکنیم؟» سر جنت دستی به موهای سپید خود کشیده بر سینه، «شما بازی چنین ریمی را یاد دارید؟))»

«(آگدن آهسته سر جنت را تفرین کرده در اتاق به قدم زدن پرداخت او تقریباً یک ساعت تمام در اتاق تنو بالا رفت به بمب های پلاستیکی می آندیشید و به شمع لیزر و کیم روی های زهر آلود فکر کرد سرانجام از فکر کردن منصرف شد و آهی کشیده خطاب به سر جنت گفت: خوب است ریمی بازی میکنیم.))»

«(سر جنت سرش را از مطالعه روزنامه بلند کرده، از خواندن بقیه خبرهای ورزشی سر فتنر کرد و اظهار داشت: «البته با پول بازی میکنیم؟))»

«(آگدن با سر پیش نهاد او را قبول کرده گفت: «(در مطبخ، صرف یک کلکین باز است.))»

«(سر جنت خودشرا به زحمت را مست کرده جواب داد: «(آه، آقای آگدن باید بگویم که شما بموقعش درست فکر کرده اید، بهتر بود شما یک خفیه پولیس می شدید.))» یک هفته به همین ترتیب میری شد و هر روز آنها وقت شان را به بازی چیس

صفحه ۶۰

د پنبه و دانکشاف او تقوی بی آمریت

با تقدیم معذرت از خوانندگان عزیز خوا هشتمند است در نقشه ستارگان که در صفحه (۲۵) شماره (۳۹) این مجله چاپ شده است و در آن سمبوا از طرف نو یسنده جای مشرق و مغرب عوض شده است، مشرق را به مغرب و مغرب را به مشرق تبدیل و تصحیح نمایند.

د پنبه و دانکشاف او تقوی بی آمریت

د گران هیواد ملی افتخارات او او معنوی هستیو دژوندی سا تلو اود علم او بو هی دلیو الانو دتندی ما تو لو اود ذوی دعلمی دخیری دذلیازیاتو لو به مقصد دغه لاندی کتابو نه تر چاپ ورو سته کتاب پلو رنجیو تهد خرخلو دیاره ورو سپا رلی دی.

۱- د علامه ابور یحان البیروسی به باب بو دروند تحقیقی او غوره اثر دلوی محقق سید حسن برنی تالیف دنبا غلی عارض ژباړه.

۲- به کابل کبسی دافغانی ستر پوه او نابغه ابور یحان دزرم تلین دبین المللی سیمینار کامل متن (د داخلی او خارجی پو هانو دمقا لو او ذدوی دیبغا مونو او ورو سستی پر- یگری پوه مجموعا).

۳- ابدالی توره دنبا غلی غوث خیبری اثر (د احمد شاه بابا دفتو- حاتو به باب بو تاریخی ناول).

۴- دملگرو ملتو مشورچه دملگرو ملتو دتولو خانگو او دهغوی د وظایفو او تاریخی گزارشاتومر فی به کبسی شویده.

پورتنی گتور کتابو نه تاسو به مناسبه بیه دابن اسینا کتاب پلورنژی خخه لاس ته راو پلی شی.

(۳۳) ۲۵

بقیه صفحه ۶

تلاش غرب برای...

جهان عرب مقاطعه نفت خود را بالای ایالات متحده رفع نگند در انصورت امریکا در پالیسی خود با ارتباط تغییر وارد می نماید.

بهر حال ابراز امیدواری ریچارد نکسن مبنی بر رفع مقاطعه نفت امیدواری ها و خوشبینی های کیسنجر درین زمینه و بالاخره اخطاری همه و همه در نتیجه کنفرانسی معلوم خواهد شد که بتاريخ ۱۴ جولای در طرا پلس منعقد میشود.

کرده بود تنها یک موثر مانع فسرو غلتیدن بدنه سنگین موثر به روی سینه آگدن میشد. جسمی که چندین وزن داشت. سینه موثر درست تا پیش آگدن دو سانه تریومتر ادامه داشت. آگدن در حالیکه صدایش از شدت ترس می لرزید فریاد زد: «(این چه شوخی است که با من میکنید؟))»

«(سر جنت بالحنی که حالت آگدن را احساس مینمود جواب داد: «(من شخصاً مایل نیستم به چنین عملی دست بزنم آقای آگدن. بطور قطع دلم نمیخواهد علیه شما چنین کاری را انجام دهم. اما من که ناشن ماه دگر به تقاعد سوق داده میشوم، زیرا پاهای من دگر آن طاقت سابق را ندارد و تصور میکنم یک شب آرام زندگی نصیب شده است بنا بر این بایه موضوع مرگ شما را بصورت یک حادثه جلوه دهم.))»

«(آگدن با صدای لرزان و گریه آلودی پرسید: «(من منظور شما را درست نمی فهمم شام آرام زنده می شما را بمن چه ارتباطی هست!))»

«(آگدن صدای سر جنت را شنید که می گفت: «(این فکر من نیست.))» آگدن دید که موزه های جلادار از هم دور رفته طوری معلوم شد که صاحب پاهای آمادگی میگیرد دتا چکش وزن دار را بالا ببرد. آگدن دفعتاً متوجه خطر در زیر پادی موتر شد. برای یک لحظه یاری حرکت را انداخت پایه های پیش روی موتر را باز آن میشد.

«(آگدن صدای سر جنت را شنید که می گفت: «(این فکر من نیست.))» آگدن دید که موزه های جلادار از هم دور رفته طوری معلوم شد که صاحب پاهای آمادگی میگیرد دتا چکش وزن دار را بالا ببرد. آگدن دفعتاً متوجه خطر در زیر پادی موتر شد. برای یک لحظه یاری حرکت را انداخت پایه های پیش روی موتر را باز آن میشد.

«(آگدن صدای سر جنت را شنید که می گفت: «(این فکر من نیست.))» آگدن دید که موزه های جلادار از هم دور رفته طوری معلوم شد که صاحب پاهای آمادگی میگیرد دتا چکش وزن دار را بالا ببرد. آگدن دفعتاً متوجه خطر در زیر پادی موتر شد. برای یک لحظه یاری حرکت را انداخت پایه های پیش روی موتر را باز آن میشد.

ختم

ژوندون

موسیقی جدید هنگری

پرداخته آنرا بشکل جدید و اصلاح شده عرضه نمودند بلکه گو شیدند مانند آهنگ های مذکور و بشیوه آن آهنگ های جدیدی بسازند. از همین جهت در اندک مدت بنام آهنگسازان معروف یاد شدند.

در زمانیکه (راک اند رول) مود روز بود این عده آهنگ های محلی را بر تیم راک اند رول در آورده شهرت فراوانی کسب کردند.

این حرکات جدید شکل جنبش بزرگی را در موسیقی هنگری داشت و به تقلید های مطلق خاتمه بخشید. بعد از آن همه کمپوزیتور ها کاپی کردن را رها کرده گو شیدند خودشان کمپوز نمایند و موج ناسیونالستیک موسیقی آغاز شد.

با اضافه شدن کمپوزیتور ها و دسته های موزیک آهنگ های فراوانی هم بمیان آمد. سوره موسیقی بالا رفت و ذوق مردم عالیتر شده رفت. و سعت ساحه بخش موسیقی هم افزایش یافت و کنسرت ها و فستیوال های موسیقی بیشتر گردید.

در اولین فستیوال در سال ۱۹۶۶ از طرف این گروه ها شصت آهنگ در میان پنجصد آهنگ خارجی در معرض مقایسه گذاشته شد.

قضایوت را تنها بیک گروه خاص نگذاشته بلکه تمام بینندگان و شنوندگان را در دعوت نمودند. خوانندگان بر جسته ماندند یانوش و گبو لای و (گه آل) با سرودن قدیمی ترین آهنگ ها به مودرن نسرین شکل باعث استقبال پر شور مردم شدند. آهنگ معروف (هجر فت دیگر با ز پیچه نو نخواهم بود) که از طرف دختری بنام (گانی کواج) که آواز خوان گمنامی بود اجرا شد. این دختر بعد از سرودن آن پارچه به اوج شهرت رسید.

گروه دیگری بنام (گروه ایلش) در آلمان شرق دوازده آهنگ خود را یکار ساختند. بعد از آن اکثر گروه های موسیقی هنگری در فستیوال ها برای هر خواننده از هسی کشوری موسیقی مینواختند. مهمتر پس نکته ای که این گروه های هنری سخت به آن معتقدند اینست که به کاپی میکنند و نه میگذارند موسیقی شان از زمان عقب باشد زیرا جوانان همیشه هر چیز را مطابقت با مود روز میخواهند. باین موفیت هسا کمپوزیتور های جوان هنگری یکبار دیگر نام و آوازه کمپوزیتور های کلاسیک خود را زنده ساختند.



نجوم و احکام نجوم

بیشتر است، این مبدا در هر چهار سال یک روز مقدم بر اول حمل می شود و همینطور در هر چهار سال تغییر میکند تا در ۱۵۰۸ سال بعد بار دیگر به اول حمل مطابق شود. در سال ۴۷۱ هجری قمری وقتی

که اعتدال ربیعی در ۱۹ فرور دین ماه قدیم واقع بود گروهی از دانشمندان خراسان که از آنجمله ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیا می و ابو حاتم موفقر اسفزاری و میمون النجیب و ابوالعباس لوسری و عبدا لرحمن خازنی بودند، بر آن اتفاق نمودند که تاریخ وضع کنند که او اائل سال همیشه در یک موسم باشد و برور زمان متغیر نشود، از آنسبب تقویم و تاریخ جلالی را تنظیم کردند و اول سال را در اول حمل قرار دادند و نور و زرا که تا آن وقت در سال شمسی سیار بود ثابت گردانیدند.

در تقویم جلالی، ماههای دوازده گانه سال شمسی که بنا مهای دری خوانده میشود هر کدام ۳۰ روز است و در آخر سال پنج روز بنام خمه مسترقه افزوده میشود که آنرا اندز گاه نیز می گویند و اول حمل روز یست که قبل از ظهر آن

تحویل آفتاب به برج حمل صورت گرفته باشد یا در شب قبل از آن و یاد بعد از ظهر روز قبل از آن واقع شده باشد و این قاعده هنوز هم بین منجمان ما اعتبار دارد.

تقویم ترکی :

تقویم ترکی منسوب است به حکمای ختاو ایغور که به قر نهایی ۱۲ ساله معتقد بودند و هر سال را با سم جا نوری موسوم میکردند و احکام سال را بر حسب طبع آن جانور

استنباط می نمودند. سالهای ترکی از این قرار است :

سیچقان نیل (سال موش) اود نیل (سال گاو) بارس نیل (سال پلنگ)

تو شقان نیل (سال خرگوش) لوی نیل (سال نهنگ) نیلانیل (سال مار)

یونت نیل (سال اسب) قوی نیل (سال گوسفند) پیچی نیل (سال شادی) تخا قوی نیل (سال مرغ)

ایت نیل (سال سگ) تنگو ز نیل (سال خوک) و مبدا سال آنها از نیمه دوم ماه دلو شروع میشود و این تقویم در زمان حمله مغول به مملکت

ما راه یافت اما تا یکصد سال پیش چندان مورد اعتنا نبود و در قرن گذشته معلوم نیست روی چه حسابی

این قسم سال شماری هم معمول گردید چنانچه در اوراق و اسنادی که از یک قرن قبل باقی مانده است

تا ریخها بی مثل سیچقان نیل و تخا قوی نیل دیده میشود، ولی اکنون این حساب از بین رفته است و جز در صفحات اول تقویمهای قمری دیده نمیشود.

ما مهای ترکی هم عبارت بود از بیر نجی آی، ایکنجی آن، اوچونجی

آی، در دونجی آی، بشنجی آی، التنجی آی، یدنجی آی، سکنجی آی، طوقونجی آی، اونونجی آی، اون بیر نجی آی، اون ایکنجی آی،

که معنی آنها به ترتیب: ماه اول، ماه دوم، ماه سوم، استالی آخر که ماه دوازدهم است.

این را هم نا گفته نگذاریم که سال ۱۳۵۳ شمسی باین حساب سال پلنگ است.

(لطفا بقیه این بحث را در شماره آینده بخوانید)

طیب و فیلسوف بزرگ

- ۷- اعتراض بر وی در باب تعیین زمین (راست) و جهت شرق.
- ۸- اعتراض بر ارسطو درباره کرویت شکل نار با آنکه بقضیه ارسطو لازم است که شکل نار غیر کروی باشد.
- ۹- سوال از حقیقت حرارت و شعاات که اجسامند یا اعتراض؟
- ۱۰- درباره استفهام از حقیقت استحاله و انقلاب عناصر که استحاله آنها بر یکدیگر ارجح قبیل است.
- ۱۱- درباره علت جریان حرارت در آب.
- ۱۲- درباره چگونگی حرکات عناصر اربعه بطرف مرکز یا طرف محیط.
- ۱۳- درباره چگونگی ادراک باصره.
- ۱۴- درباره علت مسکون بودن و بسج شمالي زمین و مسکون نبودن سه ربع دیگر.
- ۱۵- درباره جهات سطوح و کیفیت تماس آنها با یکدیگر.
- ۱۶- درباره وجود یا عدم حلاء.
- ۱۷- درباره شکستن اشیا در برابر حرارت و پروت شدید.
- ۱۸- درباره باقی ماندن یخ بر روی آب (۱)

چون این سوالات با این سینا رسید، پس از مدتی در برابر هر یک جوابی نوشت و چنانکه محققان گفته اند هدف این سینا از آن اثبات سخنان ارسطو بوده است نه تحقیق بخاطر روشن ساختن حقایق امور.

از آنجاکه این جوابها روح متجسس و حقیقت جوی بیرونی را قناعت نسپارده، اعتراضاتی بر آنها نوشت و باین سینا فرستاد و طی این اعتراضها بر جوابهای او انگشت نهاد آنها را سطحی دانست و توضیح نمود که این پاسخها به تحقیق و تجربه استوار نیستند و در نتیجه مناظره علمی جالبی آمیخته با خورد هایی بین هر دو دانشمند بوجود پیوست که نمودار دیده عمیق فلسفی و درک وسیع علمی آنها میباشد. درین موقع این سینا ۱۸ ساله بود و بیرو ۲۵ سال داشت (۲)

قابل یاد آوری است که البیرونی از جمله پاسخهای این سینا فقط به پاسخهای سوالات ۸ و ۹ اعتراض نگذاشت و باین سینا نیز ملاحظاتی بیرونی را در سوال ششم می پند یسرد و درست میداند.

طوریکه از بررسی سوال و جوابها بر می آید، این سینا پدیده های مربوط به حرارت را نسبت به بیرونی بهتر و عمیقتر درک کرده است چونکه حالات یسکو لوزیک و خصوصیت های فیزیولوژیک انسان در آنوقت از روی حرارت توضیح داده میشد و این سینا درطب عمیق وارد بود، لذا توانسته است در این مناظره بیرونی را تحت تاثیر قرار دهد (۳)

عقیده ابوریحان بیرونی درباره نور خاکی از جسمیت آتست و او بر عقیده ابن سینا و ارسطو بر اینکه روشنائی کمال جسم شفاف و از جمله لوازم ذاتیات آنست اعتراض میکند و نور را فی حد ذاته جسمی تصور میکند (۴) چنانچه طی سوال نهم خود نور را ماده و یا

به افاده صحیحتر نمودی از ماده میسدا اند و در اطراف تاثیر نور بر اجسام شفاف و غیر شفاف معلومات میدهد.

تاثیر افکار ابوریحان بیرونی بر ابن سینا از خلال آثار یکه بعدا مینویسد مشهود است. چنانچه در آن بخش کتاب (دانشنامه) که به پیرامون مسایل طبیعی بحث میکند، درباره نور یکمقدار معلومات کافی و درست میدهد. مثلا درین اثر ضمن پارگراف «توضیح لایعنی نبودن افکار کهن درباره دید» چنین مینویسد «در مورد دید بین دانشمندان اختلاف است. برخی دانشمندان قبل از ارسطو چنین پنداشته اند که نخست نور و روشنائی از چشم (بیننده) خارج میشود و پس از رسیدن به اجسام، قابل رویت میگردد. این (سخنی است) بیبوده. چگونه میتواند آنقدر روشنی در چشم موجود باشد که برای دیدن عالم از زمین تا آسمان کفایت کند؟»

این سینا در پارا گراف بعدی بر اساس مفاهیم عینی سبب بین حادثه را که چرا اجسام هنگام دور شدن از چشم، کوچکتر بنظر میرسند، طور سیستماتیک توضیح مینماید و آنرا با تکیه بر اساس های هندسی اثبات میکند و درباره سرعت نور چنین میگوید: «در عهد (برق) را میستوان دید و شنید بر ق نخست بنظر میرسد، اما صدا، پس از حرکت در هوا بگوش میرسد. ۱۰۰۰ یک مثال دیگر: کازری را که در فاصله دور قرار دارد، هنگامیکه لباس را برای شستن بر سنگ میزنند میتوانیم ببینیم، اما پس از گذشتن یک زمان معین، آواز آن بگوش میرسد»

ابوریحان بیرونی با ارائه سوا لها و ایراد اعتراضها بر پاسخهای ابن سینا، ماهیت یک سلسله مسایل فیزیکی را بدست آورد و توضیح کرده و بدین وسیله در تکمیل شکل تفکری علمی ابن سینا تاثیر خود را بجا گذاشته و این سینا نیز بروی تاثیر وارد آورده است. هرگاه آثار علمی این دو متفکر بزرگ بشکل مقایسوی مورد تدقیق و مطالعه قرار گیرد، در روشن شدن تالیف متقابل آنها کسک موثری خواهند نمود.

این حقیقت که مناظره علمی هر دو دانشمند در ایجاد های بعدی آنان تا چه حد تاثیر مثبت داشته تا حدودی واضح است. آنها میدانستند که در جریان بحث و مناقشه حقایق روشن میگردد، بنابراین با یکدیگر دانشمندان دیگر نیز بسوال و جواب پرداخته و حتی برخی آثار خویش را نیز بهین طرز تالیف نموده اند. مثلا ابن سینا «کتاب الاشارات والتنبیها» (وقراضه طبیعیات) و بیرونی (کتاب التفسیم) خود را با استفاده ازین روش نوشته اند.

آثار ابن سینا و ابوریحان بیرونی در ساحت علوم، معین برای رشد و انکشاف آتسده دانشمندان شرق که پس از آن دو آمدند، زمینه مساعدی بوجود آورد و راه حرکت آنان را در جهت تکامل هموار ساخت.

ابن سینا بهشابه یک شخصیت علمی جفا فی: ابوعلی بن سینا بادست آورد های بزرگ و میراث علمی پرمحتوای خود در رشد ترقی رشته های مختلف دانش بنقیاس جفا فی

نقش مهمی ایفا کرد و توانست با ایجاد و فعالیت علمی خویش دست آورد های معنوی نهضت فرهنگی ممالک شرق نزدیک و شرق میانه را مجسم سازد و بدینوسیله در رشد و انکشاف دانش و فرهنگ اروپا و شرق تاثیر محسوس و بزرگی بجا گذاشت.

او در روزگار خویش و نیز در قرون بعدی چهره آسیا و چه در اروپا با القاب بزرگی چون «شیخ الرئیس» (رئیس العلماء) و «سلطان الاطباء» نامیده شد و از آسرو و حیثیت بیمانندی برخوردار بود و در عین زمان حیثت استاد و مربی و زریسه ای را داشت و شخصت های معروفی چون ابو عبید جوزجانی، عمر اصفهانی، محمد شیرازی، متفکر بزرگ بهمنیار بن مرزبان، یونس ایلانی شاعر و دانشمند عمر خیام از زمره شاگردان صادق او محسوب میشدند.

در کشور های شرقی و اروپایی در دوران رنسانس و قرونهای بعد از آن، دانشمند و متفکر بزرگی که نام ابن سینا را بسا بسیار اجترام یاد کنند، کمتر میتوان بر خورد. در شرق ناصر خسرو قبادیانی بلخی، عمر خیام نظامی گنجوی، جلال الدین بلخی، ابن رشد، الوغ بیگ، علیشیر نوایی و در اروپا طبیعت شناسان، فیلسوفان و هنرمندانی چون فرانسیس بیکن، نیکو لای کوزانسکی، دانتیه میکلاژ، جورج دانو پرونو و دیگران از افکار پیشا هنگ وی مستفید گردیدند و نامش را بانهایت احترام بر زبان رانندند.

در رسم هایی که از زمان رنسانس بحا مانده، فرزند نامور بلخ در قطار دانشمندان و متفکران معروف یونان باستان نظیر ارسطو جالینوس، بقراط، بطلمیوس، اقلیدس و قع گرفته است.

طبیعی دان مشهور کارل لینی بی که برای اولین بار نیات را بر اساس علمی تصنیف نموده نیاتی را که برای همیشه سبز و خرم میباشد، بافتخار ابن سینا، «او یقینیه» نامید.

ک. مارکس و ف. انگلز در اثر معروف خود بنام «ایدولوژی المان» ازین متفکر ارجمند بلخ با احترام و قدردانی نام برده اند.

ترجمه آثار ابن سینا در اروپا سر از قرن ۱۲ میلادی بزبان لاتین آغاز یافت. تنها اثر مهم وی (القانون فی الطب) سز بان لاتین پیش از ۳۰ بار نشر شد و بخش های مربوط به متافزیک آن نیز بزبان لاتین نشر گردید.

احترام و اعتماد مردم به ابن سینا تا حدی بود که او را تا جایگاه قهر مانان فو لکلوری بلند بردند و در بین مردمان شرق حکایات روایات و افسانه های شگفت انگیزی پیرامون وی پدید آمد و کار های معجزه آسای زابوی نسبت دادند.

دانشمندان جهان مد تهاست که در اطراف آثار و فعالیت های علمی ابن سینا مصروف تحقیقات دائمه دارند.

همین اکنون در تمام السنه زنده جهان اثر هایی زیار، ابن سینا نوشته شده است. فعلا عدده قابل ملاحظه ای از محققین اروپایی و نیز محققین عرب، ترک و ایران در تدقیق و معرفی آثار ابن سینا سهم در خورتو جوی گرفته اند و در نتیجه این تحقیقات بسک

رشته مخصوص علمی بنام «ابن سینا شناسی» بوجود آمده است. در کشور این راه آثار دانشمندان و محققان شوروی نظیر صدرالدین عینی، وف. اسمو س، و. پارتولد، ی ای. برتلس، ای. بریسوف، ام. بهاوالدینوف، اس. براگینسکی، م. بالتهیف، قیوم ناصری ابراهیم مو صوف و دیگران دارای اهمیت خاصی میباشد (۵)

در افغانستان عزیز نیز یک سلسله تلاشهای بخاطر احیای مقام بلند علمی این دانشمند گرامی صورت گرفته و علاقمندان مقالاتی در معرفی او نوشته اند. مخصوصا تحقیقات علمی دانشمند جوان آقای اسمیل بلخ درین زمینه قابل یادآوری است او توانسته است با تشریح سلسله مقالات علمی ارزشمند در مجلات ژوندون و آریانا، افکار و آراء ابن سینا را بر اساس یک اسلوب علمی مورد تحلیل و تجزیه قرار دهد و جوانب مختلف آنرا با یک دید مقایسوی از زیانسی نماید. بدینسان او در کشور ما کلام اول را در راه ابن سینا شناسی برداشته و پایدا گماهی بعدی را نیز بردارد.

در افغانستان بخاطر تحلیل از مقام شامخ علمی ابن فرزند پرنیو و وطن یک شفاخانه یک مکتب لیلیه ثانوی، یک فروشگاه کتاب و برخی مواضع دیگر بنام وی مسمی گردیده و اخیرا یک سلسله جوایز مطبوعاتی نیز بنام وی از طرف دولت جمهوری افغانستان منظور گردیده که در قطار جوایز متعدد دیگر بمنظور تشویق دانش و فنر هنگ به مستحقین پرداخته خواهد شد.

اکنونکه در کشور ما در فشر رژیم نوین جمهوری در اهتزاز است و سعی بعمل می آید تا مفاخر ارزنده ملی احیا گردد و نسل نو به ارزش فرهنگ کهن خود پی ببرد، خیلی بجا خواهد بود تا بیاسی تقدیر از خدمات علمی این نابغه بزرگ، برخی از مراکز علمی مملکت از جمله کتابخانه عامه کابل بنام پس افتخار وی مسمی گردد.

پایان

(۳) «ازبیک سویت انسیکلوپیدی سی» جلد اول ص ۶۸ - ۶۹.

(۱) متن سوال و جواب ابوریحان بیرونی و ابن سینا «تشریحات فلسف» ، تاشکند، ۱۹۷۳.

سازمان دانشوران، جلد اول ص ۱۱۶ چاپ قم.

دکتور ذبیح الله صفا، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، تهران (۲۲) جلد اول ص ۲۸۴-۲۸۵.

(۲) غ. ی. سمروف، ابوریحان بیرونی نیکولای کورپنیک و دانش کنونی، تاشکند ۱۹۷۳ ص ۸۶.

(۳) ف. ذکرائله یف، اندیشه های بیرونی و ابن سینا در مورد یک سلسله مسایل فیزیکی، مجموعه مقالات پنجمین هزارمین سالگرد بیرونی، تاشکند ۱۹۷۳ ص ۱۷۲.

(۴) دکتور ذبیح الله صفا، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی جلد اول ۲۸۶.

(۵) «ازبیک سویت انسیکلو پیدی سی» جلد اول ص ۶۰-۶۱.

مردی بانقلاب بقیه

صرف غذا مهمان خانواده بنت بوده اید .

در جوابش گفتم ، بلی آقای ماتیلند این حدس شما کاملاً صحیح است .

ما تیلند پاسخ داد : « بسیار خوبست جانسن . شما از کارپرکنار هستید . دیک با حیرت و تعجب پرسید : « همه اش همین بود؟ »

جانسن در نهایت بلا تکلیفی اظهار داشت : « بلی همین بود . شما از آن چیزی می فهمید؟ » دیک جوابی نداد . الک که با کنجکاوی تب آلودی متمایل بود تادر اطراف ماتیلند هرچه بیشتر کسب معلومات کند ، سوال دیگری را مطرح کرد :

« آقای جانسن ، شما از سالها به اینطرف با این شخص کار میکنید و به او زیاد نزدیک استید ، شما در طول همین مدت طولانی گاهی متوجه نشده اید که ملاقاتهای او غیرعادی بوده باشد و شما نمی دانید که او با سازمان بقیه هارابطه داشته باشد؟ »

جانسن چشمها را باز تر کرده بالحنی که عدم اطمینان از آن مشهود بود پرسید : « با بقیه ها گفتید؟ » خدارند مرا در پناه خود حفظ کند ، نه چنین چیزی را متوجه نشده ام ! حتی بخاطر ندارم که برای یک مرتبه هم از سازمان بقیه ها یادی کرده یا به آنها تماسی گرفته باشد . نی آقای الک ، هیچگاه درین باره چیزی نشنیده ام . نه آنها را دیده ام و نه در باره شان چیزی خوانده ام که چنین انتباهی از آن گرفته باشم .

« شما حتماً راپور هایی را که در باره فعالیتهای تجارتهی او نشر شده خوانده اید و آیا این راپور ها برای تان چنین حدسی را بمیان نمی آورد که ماتیلند ما به اثر حادثه کشته شدن آقای میکلان در ناحیه دندی ویا از اثر حمله ایکه با لای تاجر پشم در دور بی صورت گرفته چنین تصور می کنیم که شاید ماتیلند درین حادثات سهمی داشته یا مثلاً شما چیزی میدانید که ماتیلند به خرید و فروش ایکیور و عطریات فرانسوی دلچسپی داشته است؟ » جانسن سرش را به عنوان بی خبری تکان داده گفت : « نی ، آقای

شماره ۴۷

این فکر بمن پیدا شد که شاید میخواهد وظیفه مرا به ماد موازل بنت پیشنهاد کند .

دیک با ورنمی کرد ، گوشه های این کلمات را درست شنیده باشد : « به چه دلیل ممکنست او به این فکر افتیده باشد؟ »

جانسن در جواب دیک گفت : من نمی دانم . اما چند مرتبه پیرمرد از من راجع به خواهررای طالب معلومات شد . این رفتار او هم مثل سایر کار هایش برای من عجیب بود .

جانسن با اظهاراتش الک را شدیداً ناراحت ساخت . او برای مقابله با یک مبارزه رقابتی با داشتن پنجاه سال بهیچوجه مساعد نبود الک اینطور در باره جانسن فکر کرده اظهار داشت : « تصور نکنم ماد موازل بنت این شغل را ولوانکه آقای ماتیلند از او جدا تقاضا کند ، بپذیرد . لطفاً آدرس تانرا بمن بدهید تا در صورت لزوم اگر مطلبی را بشما اطلاع دانی باشم . پیدایتان بکنم . »

جانسن یک کارت فرسوده وچرک را به طرف دیک دراز کرده زیر لب غم گمان معذرت خواست و با آواز بلندتر گفت : « آدرس من خیابان فیتس رای نمبر ۴۳۱ است . » سپس به طرف دروازه خروجی رفته هنوز دستش را از روی دستگیر نبرداشته بود که با لحن تردید آمیز و لکنت زبان اظهار داشت .

« من ماد موازل بنت را دوست دارم و میخواهم ماد موازل بنت بداند که آقای ماتیلند آنطوری که معلوم میشود ، آدم بدی هم نیست . و من نمی خواهم اکنون که از خدمت نزد ماتیلند اخراج شده ام ، رفتار غیر مهربانه ایرا درپیش گیرم واز او بدگویی کنم .

الک گفت : « شیطان بیچاره » و آنگاه از عقب نگاهمی به مردی که به امتداد خیابان هارلی تیراس حرکت میکرد دیده ، به صحبتش ادامه داد : « این یک ضربه برای او بشمار میرود . شما نزد دیک به او گفته بودید که امروز صبح ماتیلند رادیده ایم و از همین سبب من وارد صحبت شده و نگذاشتم شما حرفی بزنید . زیرا این موضوع جزعاسرار ماد موازل بنت بشمار میرود و نباید دگران از آن چیزی بدانند . » جمله اخیر را الک بالحن اعتراض آمیزی ادا کرد .

دیک آهی کشید : « اگر خواست

خداوند باشد ، این کار نخواهد شد . » درست در همین لحظه متوجه شد و بیاد آورد که آقای جانسن را به صرف نهار دعوت کرده بود .

در ساعت عصر بود که تیلفونی الک را به منزل شماره ۴۳۱ خیابان فیتس رای فوری خواستند . در آنجا در منزل آقای جانسن سرقتی صورت گرفته است . در لحظه ایکه آقای جانسن بیخبر وارد منزل شده سارق با دستپاچگی باشی سنگینی ضربتی به فرقهش وارد کرده و فیلسوف به اثر وارد شدن ضربت بیهوش نقش زمین شده است .

وقتی الک به منزل جانسن رسید ، او بحال آمده و زخمش را بسته بودند . از شدت ترس رنگ به رخ نداشت و همچنان که در کوچ دراز کشیده بود می لرزید .

باقی دارد

ناتالی وود ستاره برجسته هالیوود که سالها است در تارک سینمای امریکامیدرخشد شهرت فراوان دارد . از فلم های معروف او شکوه علفزار است که شهرت او را عالمگیر ساخت .

انستین



مسؤول مدير :

نجیب الله رحیق

معاون روستا باختری

ددفتر تیلفون : ۲۶۸۴۹

گور تیلفون ۳۲۷۹۸

مہتمم علی محمد عثمان زاده

پته : انصاری واپ

داستراک بیه

به باندنیو هیوادو کنسی ۱۲۴۱

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

به کابل کنسی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه

مودوفیشن



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**